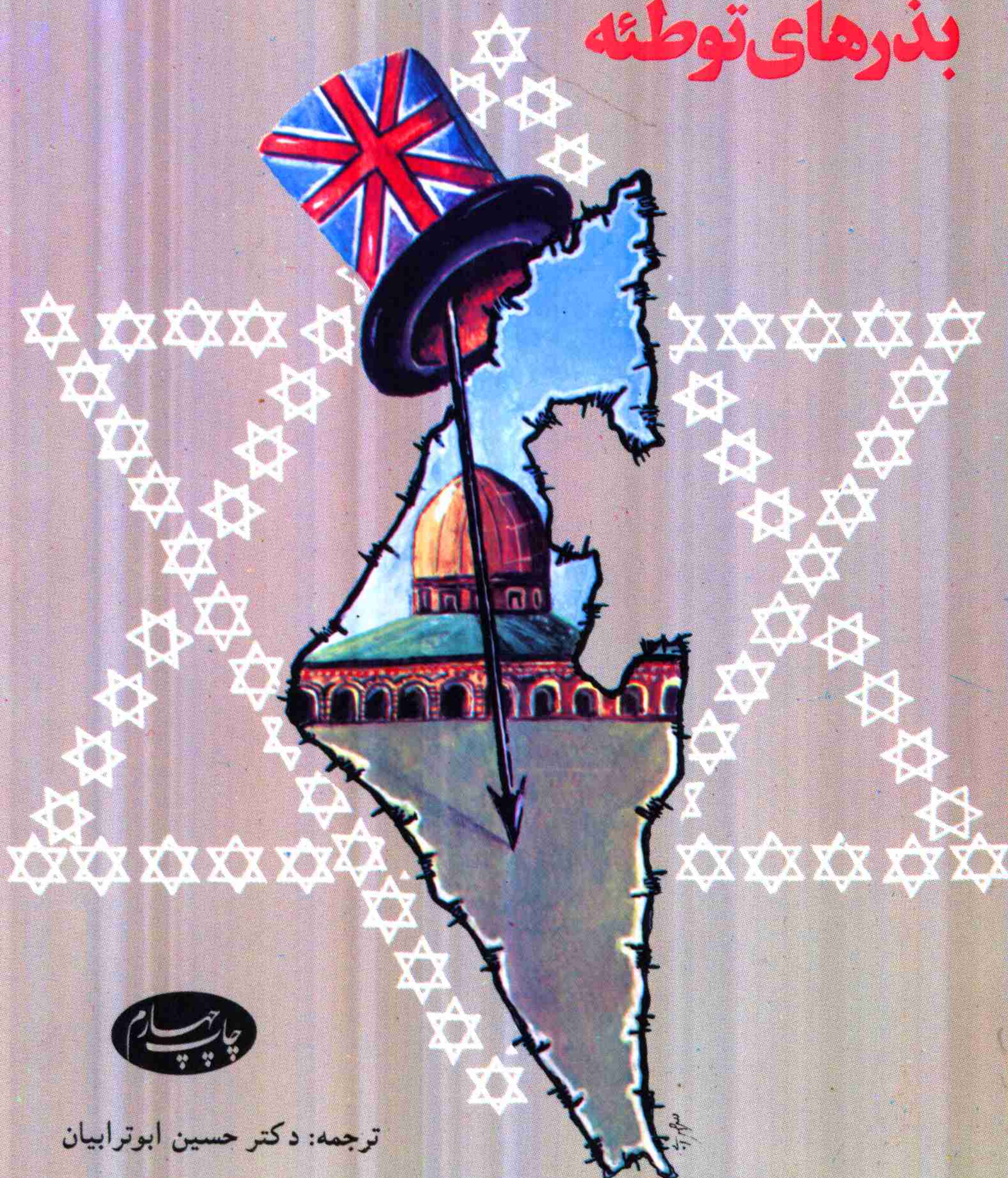
تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

گزیدهٔ اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه انگلیس

(از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس برسرزمین فلسطین)

بذرهای توطئه



چاپ چهارم

ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان

بذرهای توطئه



بذرهای توطئه

گزیدهٔ اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه انگلیس
(از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس بر سرزمین فلسطین)

ترجمه

دکتر حسین ابوترابیان



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۸۹

Ingrams, Doreen

سرشناسه: اینگرامز، دورین
عنوان ونام پدیدآور: بذرهای توطئه: گزیده اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس (از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس بر سرزمین فلسطین) / گردآورنده دورین اینگرامز؛ ترجمه حسین ابوترابیان
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶
مشخصات ظاهری: ۲۴۵ ص.: مصور، عکس
شابک: 978-964-423-070-7
یادداشت: عنوان اصلی: Palestine papers, 1917-1922: seeds of conflict
یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۹ (فیپا)
موضوع: قیمومت ـ فلسطین
موضوع: فلسطین ـ تاریخ ـ ۱۹۱۷ ـ ۱۹۴۸م. ـ اسناد و مدارک
شناسه افزوده: ابوترابیان، حسین، ۱۳۲۰ـ ۱۳۸۱، مترجم
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره: ۱۳۶۶ ۴ ب ۹الف/ ۱۲۶ DS
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶/۹۴۰۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۸ ـ ۶۶م



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت‌جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

بذرهای توطئه

گردآورنده: دورین اینگرامز — ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۶۶ — چاپ چهارم: ۱۳۸۹ — شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

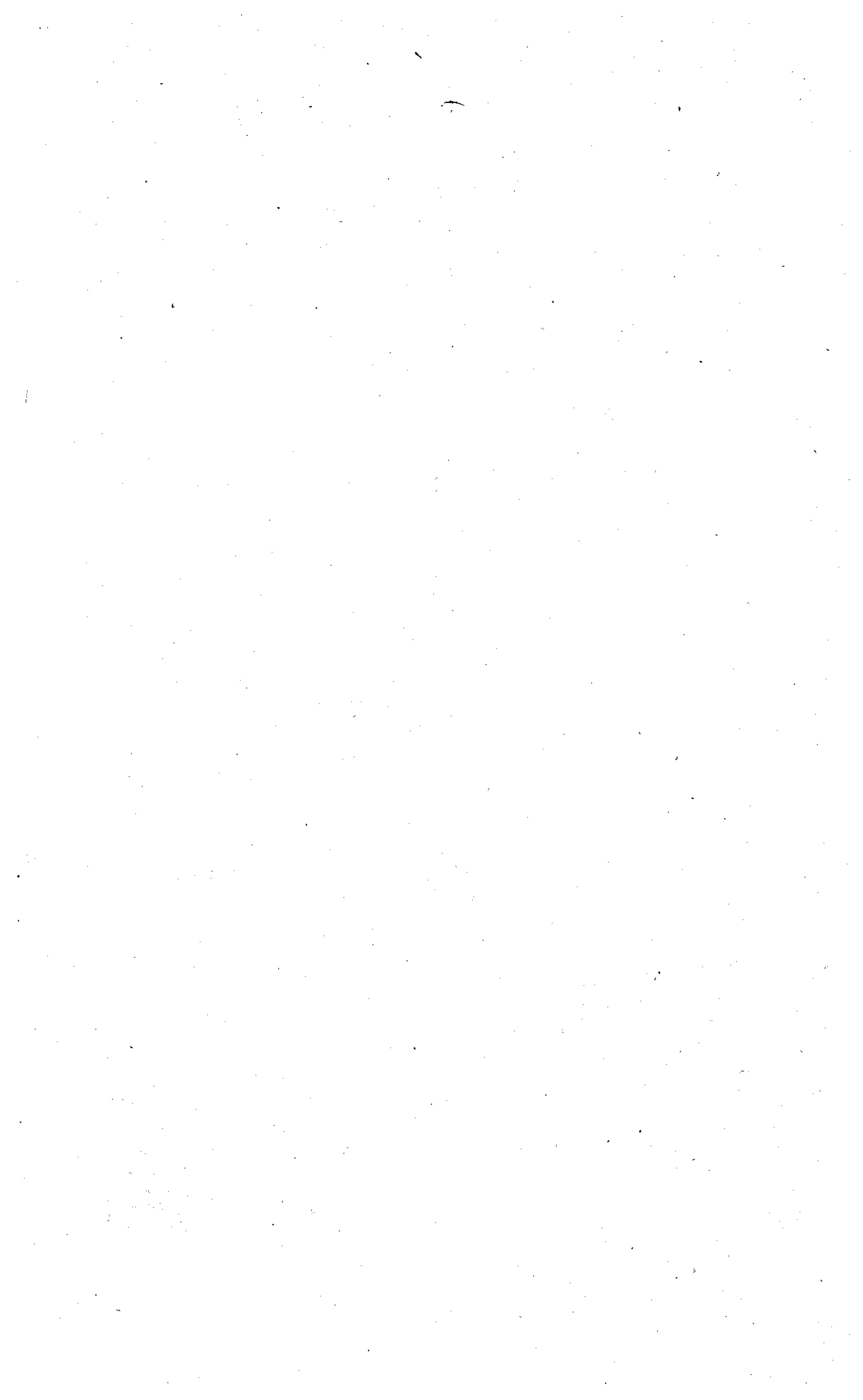
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۷ـ۰۷۰ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ — ISBN: 978-964-423-070-7

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. — Printed in Iran

فهرست مطالب

عنوان	صفحه



مقدمه مترجم

برای آشنائی بیشتر و درك عمیقتر ریشه‌های مسأله‌ای که از سال ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ شمسی] به شکل «حکومت اسرائیل» در منطقه غرب آسیا خودنمایی کرد، هیچ راه و روشی بهتر و نتیجه بخش تر از مراجعه به اسناد محرمانه توطئه گران اصلی این ماجرا ـ که مقامات حکومت انگلیس باشند ـ وجود ندارد. چون پس از بررسی این اسناد است که متوجه خواهیم شد، قدرتهای غربی برای استیلا بر مناطق جدا شده ازقلمرو عثمانی پس ازجنگ جهانی اول، چه برنامه‌هایی درنظر گرفتند و چگونه توانستند با زمینه‌چینی‌های مکارانه قدم به قدم برای نفوذ در بین مسلمانان و حرکت در جهت ازهم پاشیدن اتحاد اسلامی به پیش روند.

گرچه تاکنون راجع به این مسأله کتب و مقالات متعددی درهمه جا چاپ و منتشر شده است. ولی اکثر آنها به دلیل عدم دسترسی به اسناد درجه اول ماجرا، تجزیه و تحلیل خود را عمدتاً برپایه ملموسات و محسوسات و یا اسناد و مدارك درجه دوم قرار داده اند.

به‌طور مثال در هر کتاب و نشریه و مقاله‌ای که به بررسی مسأله پیدایش حکومت اسرائیل اختصاص داشته، در وهله اول به اعلامیه «بالفور» اشاره شده و صدور چنین اعلامیه‌ای به‌عنوان مبنای تشکیل حکومت صهیونیسم در فلسطین معرفی گردیده است. ولی تاکنون درجایی دیده نشده که روند صدور یك چنین

اعلامیه‌ای مورد بررسی قرار گرفته ویا حداقل به جریانی که منجر به‌صدور اعلامیه «بالفور» شد پرداخته باشند.

مطالبی که به دنبال خواهد آمد، با استفاده از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس توسط «دورین اینگرامز»[1] گردآوری و تنظیم شده است. و ترجمه فارسی آن برای اولین بار جهت اطلاع کسانی که شیفته کسب معلومات بیشتر و دقیقتر راجع به‌مسأله پیدایش حکومت صهیونیسم هستند، عرضه می گردد.

باشد که این اقدام به‌عنوان افشای یك پرده از نیرنگها و توطئه‌گریهای استعمار، مورد توجه ارباب بصیرت قرار گیرد و قدمی در راه شناساندن چهره «صهیونیسم» محسوب شود.



همه می‌دانیم که برنامه ایجاد «حکومت یهود» ابتدا به‌وسیله «تئودور هرتسل» درسال ۱۸۹۶ طراحی شد، و در جریان برپایی اولین کنگره صهیونیستها در شهر «بال» سوئیس به سال ۱۸۹۷ نیز مفاد آن به تصویب رسید. ولی این برنامه پس از کوششهای فراوانی که برای به اجرا درآوردنش انجام گرفت، هیچگاه به مرحله عمل نرسید و پس از مدتی نیز به فراموشی سپرده شد.

حدود ۱۷ سال پس ازاین ماجرا، جنگ جهانی اول درگرفت. درماه نوامبر ۱۹۱۴ انگلیسها سه ماه بعد از اعلان جنگ به آلمان، با حکومت عثمانی نیز وارد جنگ شدند و یورش خود را برای اشغال متصرفات عثمانی و از هم پاشیدن یکی از بزرگترین امپراتوریهایی که به نام اسلام بر قسمت وسیعی از غرب آسیا و شمال آفریقا حکمروایی داشت آغاز کردند.

در آن زمان فلسطین هم جزئی از قلمرو امپراتوری عثمانی به‌حساب می آمد و چون این سرزمین براساس افسانه‌های قوم یهود به‌عنوان «ارض موعود» تلقی می‌شد، صهیونیستها که از کوششهای خود در جلب رضایت سلطان عثمانی برای استقرار در فلسطین ثمری ندیده بودند، با اشتیاق فراوان به کمك انگلیسها شتافتند و باحمایت بی‌دریغ از هدفهای جنگی آنها در خاك فلسطین، سرانجام ارتش انگلیس را در این سرزمین به پیروزی رساندند[2]، و به این امید نشستند که با نفوذ فراوان

صهیونیستها بر دولتمردان انگلیسی بتوانند سرانجام به آرزوی چند ساله خود ـ استقرار حکومت یهود در فلسطین ـ نایل آیند. و این در حالی بود که در زمان اشغال خاك فلسطین توسط انگلیسها (سال ۱۹۱۷) جمعیت این سرزمین از ۵۰۰ هزار مسلمان، ۶۰ هزار یهودی و حدود ۶۰ هزار مسیحی تشکیل می شد.

اولین قدمی که در راه اجرای خواسته صهیونیستها برداشته شد، به شکل صدور اعلامیه ای از سوی دولت انگلیس بود که درتاریخ به «اعلامیه بالفور» شهرت دارد و طی آن: دولت انگلیس به عنوان متصرف سرزمین فلسطین، به یهودیان وعده داد که تاسیس وطن ملی برای یهودیان در فلسطین را با نظر موافق می نگرد و برای رسیدن به این هدف نیز مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد. در حالی که همان زمان دولت انگلیس به فلسطینی ها نیز وعده استقلال داده بود و بناداشت حکومت مردم فلسطین را که ۹۲ درصد از جمعیتش غیر یهود بودند به رسمیت بشناسد.

به این ترتیب، بذر توطئه در کشتزار فلسطین پاشیده شد، و پس از آنکه در مرحله قیمومت انگلیس براین سرزمین، با دروغ و نفاق و نیرنگ آبیاریش کردند، سرانجام محصول خود را به شکل «حکومت اسرائیل» به دست داد.

---

۱. برای آگاهی علاقه مندان، فهرست کلیه اسامی خارجی، در پایان کتاب امده است.

۲. باید دانست که در آن زمان گروهی بهایی نیز در فلسطین به سر می بردند که در جریان یورش انگلیسها، آنها هم همراه با صهیونیستها کمکهای بی دریغی به انگلیسها برای اشغال فلسطین ارزانی داشتند. به همین جهت پس از پایان کار، عباس افندی (معروف به عبدالبهاء) که سمت ریاست بهاییان را داشت از سوی جرج پنجم (پادشاه انگلیس) مورد تشویق و تأیید قرار گرفت، و ضمن برپایی مراسمی باشکوه از سوی نماینده پادشاه انگلیس به دریافت مدال و لقب «سَر» مفتخر گردید ـ م.



فصل اول

چگونگی صدور اعلامیه «بالفور»

اولین سند که چگونگی پایه‌ریزی «اعلامیه بالفور» را روشن می‌کند، متن گزارشی است در سال ۱۹۲۲ از «ویلیام اورمسبی گور»[۱] (معاون پارلمانی وزارت مستعمرات انگلیس) خطاب به «وینستون چرچیل» (وزیر مستعمرات) که به شماره ۲۴/۱۵۸ در اداره اسناد ملی انگلیس موجود است:

... مقدمات صدور اعلامیه مزبور توسط ۴ الی ۵ نفر انجام گرفت که عبارت بودند از:

لرد بالفور[۲]، سرمارك سایکس[۳]، دکتر حیم وایزمن[۴]، ناهوم سوکولف[۵]، و احتمالاً لرد روتشلید[۶] (که وی در حاشیه با آنها همکاری داشت). مذاکرات این عده بدون صورت مجلس انجام می‌شد و به‌همین جهت نیز مدرك کتبی از آنچه گفته و شنیده‌اند، جز چند یادداشت خصوصی و تذکاریه بجا نمانده است. ازجمله آنها باید به‌نامه شخصی به اسم «هامیلتون» اشاره شود که درتاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۱۷ پیشنهاد کرده: هیأتی از طرف صهیونیستها راهی کشور روسیه شوند تا در آنجا دست به کارهای تبلیغاتی (برای مهاجرت یهودیان به فلسطین) بزنند. و چون در آن زمان دولت انگلیس در این اندیشه بود که چطور می‌تواند روسیه را در صف متفقین

جنگ علیه آلمان نگهدارد[۷]، لذا در اواخر ماه آوریل وزارت خارجه مشورتهایی را با سفیر انگلیس در «پتروگراد»[۸] آغاز کرد تا راههای برانگیختن احساسات قومی در یهودیان ساکن روسیه را بررسی کند. ولی نتیجه ای که از این بررسیها بدست آمد جز این نبود که: دست زدن به چنین اقداماتی با تبلیغات صلح خواهانه و آرامش طلبانه یهودیان منافات دارد.

درهمان ماه آوریل ۱۹۱۷ لرد بالفور عازم یك سفر رسمی به آمریکا شد تا در آنجا راههای همکاری با آمریکا در جنگ را مورد مذاکره قرار دهد. در این سفرمسائل یهودیان نیز تحت بررسی قرار گرفت و ضمن آن معلوم شد که چنانچه دولت انگلیس مسأله مهاجرت یهودیان به فلسطین را به عنوان سیاست رسمی خود اعلام کند، افکار عمومی آمریکا نیز از چنین سیاستی طرفداری خواهند کرد.

مدارك موجود در آرشیو وزارت خارجه نشان می‌دهد که طی چند ماه پس از بازگشت لرد بالفور از سفر آمریکا وی در فواصل گوناگون گفتگوهایی در این زمینه با دکتر وایزمن وسایر صهیونیستها به‌عمل آورده و چند تلگراف نیز بین وزارت خارجه و «سرمارك سایکس» در قاهره مبادله شده است...

روز ۱۳ ژوئن ۱۹۱۷ «جون رونالد گراهام» (مدیر کل وزارت خارجه انگلیس) طی یادداشتی برای «لردهاردینگ» (معاون وزارت خارجه) چنین نوشت:

... مشخص است که متعاقب اظهار علاقه لوید جرج (نخست وزیر)[۹]، لرد بالفور (وزیر خارجه)، لرد سسیل[۱۰] (معاون پارلمانی وزارت خارجه) وسایر دولتمردان به تشویق جنبش صهیونیسم، ما نیز حمایت خود را ازاین برنامه اعلام می‌داریم. ولی البته تا زمانی که جزئیات سیاست صهیونیستی دولت انگلیس مشخص نشده، حمایت ما نیز صرفاً جنبه کلی خواهد داشت... ضمناً پیشنهاد می کنم که چون اینك برای تامین خواسته های صهیونیستها زمان مناسبی به نظر می رسد، بهتر است به صهیونیستها اطمینان داده شود که دولت انگلیس با نظری بسیار مساعد به خواسته های آنان می نگرد و دراین رهگذر نیز شایسته است از سوی نخست وزیر یا وزیر خارجه در یك موقعیت مناسب پیامی در یك مجمع عمومی قرائت شود. که این اقدام به نوبه خود می تواند نتایج بسیار مهمی در صحنه سیاست بین المللی به نفع صهیونیستها داشته،

و از هر نظر برای تامین خواسته‌هایشان مورد استفاده قرار گیرد...

«لرد بالفور» در حاشیه این گزارش نوشته است «... از لرد روتشلید و پرفسور وایزمن خواسته‌ام تا برای این کار فرمولی تهیه کنند...» که «لرد روتشلید» طی نامه‌ای درتاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۱۷ به بالفور جواب می‌دهد:

...فرمولی که درخواست کرده بودید به شرح زیر تقدیم می‌دارم و خاطرنشان می‌سازم که چنانچه دولت انگلیس پاسخ خود را مبنی بر تایید آن برایم ارسال دارد، بلافاصله مجمع صهیونیستها را در جریان امر قرار داده، رئوس آن را نیز در یك گردهمایی اعلام خواهم کرد.

فرمول مورد نظر به‌این قرار است:

۱ـ دولت انگلیس این اصل را می‌پذیرد که فلسطین باید به‌عنوان وطن ملی یهودیان درآید.

۲ـ دولت انگلیس تمام مساعی حسنه خود را برای تامین این هدف به‌کار خواهد برد و در جهت یافتن روشهای مورد لزوم با سازمان صهیونیستها به مذاکره خواهد پرداخت...

لرد بالفور فرمول پیشنهادی «وایزمن» را پذیرفت، ولی «لرد میلنر» (وزیر مشاور کابینه) که معتقد بود دو لغت «باید» و «تامین» در فرمول وایزمن بار سنگینی به دوش دولت انگلیس می‌گذارد، متن معتدل‌تری را پیشنهاد کرد:

... دولت انگلیس این اصل را می‌پذیرد که زمینه‌های مساعد در جهت ایجاد وطنی برای یهودیان در فلسطین فراهم شود، و تمام مساعی حسنه خودرا به‌کار خواهد بست تا تحقق این هدف را آسانتر کند. ضمنا دولت انگلیس آماده است هرگونه پیشنهاد ونظری که در این باب از سوی سازمان صهیونیستها ابراز می‌شود مورد توجه قرار دهد... (سند ۲۱/۵۸ اداره اسناد ملی انگلیس).

در جلسه روز سوم سپتامبر ۱۹۱۷ کابینه انگلیس، به دلیل غیبت لویدجرج (نخست‌وزیر) ولرد بالفور (وزیر خارجه) ـ که هر دو از طرفداران صهیونیسم بودند ـ «ادوین‌مونتاگو» (وزیر امور هندوستان) که عقاید ضد صهیونیستی داشت،

از فرصت بدست آمده استفاده کرد و درباره مسأله صهیونیسم مسائل جدی را پیش کشید.

... مونتاگو پیشنهاد کرد: چون این مسأله دارای اهمیت فراوانی است و به آینده سرزمین فلسطین بستگی تام دارد. پس بایستی حتما قبل از هرگونه اقدامی، نظر مساعد متفقین انگلیس ـ و در وهله اول: نظر ایالات متحده آمریکا ـ نسبت به آن جلب شود. «لرد رابرت سسیل» (کفیل وزارت خارجه) توضیح داد که وزارت خارجه برای دست زدن به چنین اقدامی تحت فشار قرار گرفته است، و چون سازمانهای پرقدرتی در آمریکا نسبت به اجرای این خواسته اشتیاق فراوانی از خود نشان می‌دهند، لذا هر قدمی که برای این منظور برداشته شود، نوعی جلب حمایت متفقین نیز به‌حساب می‌آید. در حالی که اگر اقدامی صورت نگیرد. به مثابه نوعی قطع رابطه با متفقین تلقی خواهد شد...

و سرانجام در جلسه سوم سپتامبر ۱۹۱۷ کابینه انگلیس تصمیم گرفته شد:

... قبل از صدور هرگونه اعلامیه‌ای، از نظرات پرزیدنت ویلسون (رئیس جمهور آمریکا) اطلاع حاصل شود و به‌همین جهت کفیل وزارت خارجه موظف است به اطلاع دولت ایالات متحده آمریکا برساند که: دولت انگلیس آماده صدور اعلامیه‌ای در جهت تحقق خواسته‌های صهیونیسم است وتاکید شود که چنین اقدامی واقعاً به مصلحت می‌باشد... (سند شماره ۲۳/۴ اداره اسناد ملی انگلیس)

در جلسه مورخ ۴ اکتبر ۱۹۱۷ کابینه انگلیس، لرد بالفور نظرات خود را درباره اعلامیه مورد نظر با اعضای هیأت دولت در میان نهاد (عین صورت جلسه به‌قرار زیر است):

... وزیرخارجه با تاکید براینکه: هم‌اکنون دولت آلمان در تکاپوست تا نظر صهیونیستها را بخود جلب کند، اظهار داشت: همراهی با خواست صهیونیستها گرچه مخالفت بعضی از یهودیان ثروتمند انگلیسی را برمی‌انگیزد، ولی مطمئن هستم که اکثر یهودیان عالم ـ بخصوص یهودیان ساکن در روسیه و آمریکا ـ از آن پشتیبانی می‌کنند. و اصولاً باید دانست هیچ تناقضی بین اینکه یهودیان به یك کانون ملی در فلسطین دست یابند، ویا همچنان در تابعیت کشورهای زادگاه خود باقی بمانند، وجود

ندارد. همچنان که انگلیسیهای مهاجر به آمریکا بعد از یکی دونسل به‌صورت اتباع آمریکایی درآمدند، به‌همین ترتیب نیز در آینده یهودیان می‌توانند تابعیت فلسطینی داشته باشند و در عین حال نیز هویت انگلیسی، آمریکایی، آلمانی، و غیره را حفظ کنند. مسأله پراهمیتی که مورد توجه جنبش صهیونیسم قرار دارد فقط این است که یك نوع آگاهی ملی در بین نژاد یهود بوجود آید. چون یهودیان که خود را یکی از مهمترین نژادهای تاریخ به‌شمار می‌آورند، وطن اصلی خویش را فلسطین می‌دانند و به‌همین جهت نیز صهیونیستها آرزو دارند یکبار دیگر بتوانند وطن ملی یهود را دراین سرزمین از نو بوجود آورند...

سپس لردبالفور متن بیانیه‌ای را قرائت کرد که از سوی دولت فرانسه در هواداری از آرمان صهیونیسم انتشار یافته بود. ومتعاقب آن افزود که: یقین دارد پرزیدنت ویلسون (رئیس جمهوری آمریکا) نیز پشتیبان جدی جنبش صهیونیسم می‌باشد.

در این جلسه «ادوین مونتاگو» (وزیر امور هندوستان) مخالفت خود را از اینکه در اعلامیه دولت انگلیس سرزمین فلسطین به‌عنوان «وطن ملی یهودیان» عنوان شود، ابراز داشت و ضمن آنکه یهودیان را اعضای یك جامعه مذهبی دانست. خود را نیز صرفاً یك «یهودی انگلیسی» معرفی کرد، و سپس افزود: هرچقدر هم در تهیه یك فرمول مناسب برای صدور اعلامیه دقت شود. مع‌هذا این امر حقوق تابعیت یهودیان را در هر کشوری که در آن ساکنند به خطر خواهد انداخت. وی آنگاه با اشاره به این نکته که: اکثر یهودیان تبعه انگلیس اصولاً با فلسفه صهیونیسم مخالف هستند، توجه داد که یهودیان طرفدار صهیونیسم درانگلیس عمدتاً از کسانی تشکیل شده که متولد کشورهای دیگر هستند و به‌عنوان مثال گفت: «دکتر گاستر» و «دکتر هرتس» دو خاخام کل در انگلیس، به ترتیب در رومانی و اتریش متولد شده‌اند، و نیز «دکتر وایزمن» (دبیر کل فدراسیون صهیونیستهای انگلیسی) نیز متولد روسیه است. مونتاگو در پایان سخنانش نیز هشدار داد که وظیفه اصلی کابینه انگلیس باید توجه به خواست یهودیان اصیل انگلیسی باشد، نه یهودیان غیر انگلیسی.

در این جلسه «لرد کرزن»[11] نیز به مخالفت برخاست و پس از برشمردن معایب موجود در سرزمین فلسطین برای اسکان یهودیان (از نظر کمبود زمینهای کشاورزی و گستردگی اراضی لم‌یزرع) به مسأله جمعیت مسلمانان پرداخت و ضمن آن گفت:

هیچ معلوم نیست چه راهی برای رهایی یهودیان مهاجر به فلسطین از شر جمعیت مسلمان آنجا در نظر گرفته شده است؟ و اصولاً چطور می‌توان در این سرزمین یهودیان را جایگزین مسلمانان کرد؟

سپس «لردمیلنر» (وزیر مشاور) پیشنهاد کرد متن اعلامیه موردنظر دولت به‌این شرح اصلاح شود: «دولت انگلیس تاسیس وطن ملی برای نژاد یهود را در فلسطین با نظر موافق تلقی می کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد. مشروط براینکه هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیریهودی در فلسطین، و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان ساکن در کشورهای دیگر ـ که علاقه‌مند به حفظ تابعیت و ملیت خود هستند ـ لطمه بزند، انجام نگیرد».

در پایان این جلسه نیز تصمیم گرفته شد: قبل از هرگونه تصمیم گیری نهایی در مورد صدور اعلامیه، نظرات نمایندگان صهیونیسم و افراد مخالف جنبش صهیونیسم به دقت استماع شود و در خلال آن نیز متن پیشنهادی «لرد میلنر» به‌طور محرمانه برای اطلاع: ۱ـ پرزیدنت ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، ۲ـ سران جنبش صهیونیسم، ۳ـ نمایندگان یهودیان انگلیسی مخالف صهیونیسم، ارسال گردد... (سند شماره ۲۳/۴ اداره اسناد ملی انگلیس).

در طول ماه اکتبر ۱۹۱۷ پاسخ افراد مختلف به متن ارسالی از سوی وزارت خارجه انگلیس به‌تدریج دریافت شد. (سند شماره ۳۷۱/۳۰۵۴)

«دکتر هرتس» (خاخام اول جامعه یهودیان سفارادین در انگلیس) جواب داد:

... با کمال خوشوقتی و مسرت دریافتیم که دولت اعلیحضرت حمایت همه‌جانبه خودرا برای برقراری دوباره وطن ملی قوم یهود در فلسطین اعلام داشته است. خوشحالی من بیشتر از این است که می‌بینم در این اعلامیه حقوق ملی و مذهبی جماعات غیریهودی فلسطینی نیز درنظر گرفته شده است...

«لرد روتشلید» جواب داد:

... به نظرمن در متن پیشنهادی، اهداف صهیونیسم لوث شده است. چون در آن، کمال احتیاط به کار رفته تا مبادا خطری برای غیر صهیونیستها بوجود آید. من چنین مسأله‌ای را تکذیب می کنم و به صراحت اعلام می‌دارم که: اصولاً مهمترین هدف

مجمع جهانی صهیونیسم بعد از استقرار در فلسطین، جز این نخواهد بود که به حقوق سایر افراد ساکن در فلسطین تعدی و تجاوز نشود...[!]

«سراستوارت ساموئل» (رئیس شورای یهودیان عضو پارلمان انگلیس) جواب داد:

... من فکر می کنم که اکثر یهودیان تبعه انگلیس از اینکه قصد هست یك وطن ملی برای یهودیان در فلسطین بوجود آید، بسیار خوشحال هستند... ولی ضمناً معتقدم برای ارضای افراد غیر یهودی نیز مطلبی دراعلامیه گنجانده شود که بربین المللی بودن مکانهای مقدس موجود در اورشلیم و حوالی آن تاکید داشته باشد و یاحداقل این نکته در آن درج شود که مکانهای مقدس مزبور به هیچوجه تحت کنترل کامل یهودیان درنخواهد آمد...

«دکتر حیم وایزمن» (دبیر کل فدراسیون صهیونیستهای انگلیسی) جواب داد:

... رجاء واثق دارم که اعلامیه دولت اعلیحضرت پس از انتشار مورد استقبال وسیع و همه‌جانبه اکثریت یهودیان در تمام نقاط جهان قرار خواهد گرفت... ولی در مورد بعضی لغات به‌کار رفته در متن پیشنهادی نیز اجازه می‌خواهم مطالبی را به استحضار برسانم:

۱ـ به‌جای لغت «تاسیس وطن ملی» آیا تصور نمی کنید بهتر باشد لغت «تاسیس دوباره وطن ملی» به کار رود؟... این تغییر کوچك می تواند ارتباط تاریخی قوم یهود با سنن باستانی آنها را نشان دهد و جلوه بیشتری به این اقدام بدهد.

۲ـ چند سطر آخر متن پیشنهادی می‌تواند ازسوی افراد بدگمان اینطور تفسیر شود که: بعد از تاسیس دوباره وطن ملی یهود در فلسطین، تنها یهودیانی می‌توانند تابعیت و ملیت کامل کشور زادگاه خود را داشته باشند که علاوه بر وفاداری واطاعت از قوانین کشور متبوع خویش، به‌طور کلی با وطن ملی یهود در فلسطین بی‌ارتباط بمانند و هیچگونه اشتیاق وعلاقه‌ای نیز به پیشرفت وطن ملی از خود نشان ندهند. و چون مطمئن هستم که القای چنین شبهه‌ای هرگز مورد نظر دولت اعلیحضرت نبوده ونیست، لذا برای رفع ابهام و جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، با کمال احترام پیشنهاد می کنم که قسمت موردنظر در متن اعلامیه به صورت زیر

اصلاح شود:

«... و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان ساکن در کشورهای دیگر ـ که نسبت به تابعیت خود وفادار هستند ـ لطمه بزند انجام نگیرد...»

۳ـ ضمناً پیشنهاد می کنم به‌جای «نژاد یهود» نوشته شود «مردم یهود» یا «یهودیان».

«ناهوم سوکولف» (سرپرست هیأت نمایندگی سازمان جهانی صهیونیسم در لندن) جواب داد:

... حمایت مورد اشاره دراعلامیه از غیر یهودیان ساکن فلسطین، کاملاً مورد قبول است. چون یك چنین حمایتی اصولا یکی از اهداف صهیونیسم را تشکیل می دهد...[!]

«سرفیلیپ ماگنوس» (نماینده پارلمان انگلیس) جواب داد:

... در پاسخ به نامه مورخ ششم اکتبر باید بگویم که: به‌نظر نمی‌رسد شما عقیده مرا به‌عنوان یك یهودی انگلیسی درخواست کرده باشید زیرا که اصولاً طرح چنین سؤالی از فردی مثل من به‌هیچوجه نمی‌تواند نتیجه‌ای در برداشته باشد. چون اعتقادم براین است که عامل اصلی اتحاداسرائیلیان مذهب مشترك آنهاست، نه نژادشان. و ضمنا باید بگویم که ما یهودیان هیچ علاقه ملی جز آنچه مربوط به کشور زادگاهمان می‌شود، نداریم. به‌همین جهت نیز هیچگاه اعتقادی به‌این مسأله نداشته‌ام که یهودیان بتوانند خود را یك «ملت» بدانند. به‌نظر من، لغت «ملی» که بناست به جامعه یهودیان مهاجر به فلسطین یا هرجای دیگری اطلاق شود، بین یهودیان صهیونیست و غیر صهیونیست مسأله ایجاد خواهد کرد، و بهتر است این لغت ازمتن اعلامیه پیشنهادی حذف گردد همانگونه که به‌کار بردن عبارت «وطن ملی برای نژاد یهود» نیز به‌نظر غیر قابل قبول وناصحیح می‌آید... و به‌هرحال اگر بناست امتیازی به یهودیان در هر جایی داده شود. این امتیاز لاجرم بایستی دیگر هموطنانشان را نیز ـ که پیرو مذاهب غیر یهود هستند ـ در بربگیرد.

«مونته فیوره» (دبیر کل اتحادیه یهودیان انگلیس) جواب داد:

... برای خیر و صلاح نژاد یهود، کوشش در راه آزادی و رهایی آنها از قید و بند در کشورهای مختلف دنیا، هزاران بار مهمتر از آن است که برایشان وطنی تدارك شود. چون به‌هرحال هرگز نمی‌توان جز گروه معدودی از یهودیان را در سرزمین فلسطین

گرد آورد. من و دوستانم نیز هرگز آرزو نداریم پس از مهاجرت به‌فلسطین در محظور قرار گیریم و به استعمار دیگران درآییم، بلکه برعکس مایلیم شرایط به‌صورتی درآید که هرکس برای خود استقلال رأی داشته باشد...

«کهن» (رئیس شورای قیمومت یهود) جواب داد:

... عنوان کردن «وطن ملی برای نژاد یهود» معنای دیگری جز این ندارد که یهودیان یك ملت هستند. ومن البته هرگز حاضر به پذیرش این مسأله نیستم. تعبیر دیگر این عبارت هم جزاین نیست که: یهودیان فعلاً بی‌وطن هستند و چنین مطلبی نیز لاجرم این شبهه را القاء می کند که: یهودیان حتی در کشورهایی که از آزادی مذهبی و کلیه حقوق تابعیت برخوردارند، به عنوان عناصر مجزا از دیگر اتباع به‌حساب می آیند و به‌هیچوجه با ملتی که در بینشان زندگی می کنند علایق مشترك ندارند. که من این تعبیر را نیز کاملاً رد می کنم.

بعد ازمدتی که نامه‌های دیگری نیز ازیهودیان مقیم انگلیس و کشورهای دیگر به وزارت خارجه انگلیس واصل شد، «رونالد گراهام» (مدیر کل وزارت خارجه انگلیس) با ارسال یادداشتی برای لردبالفور به او هشدار داد که: اگر بیش از این دراجرای خواسته صهیونیستها تاخیر کند سبب خواهد شد که آنها رو به سوی آلمان بیاورند. و ضمناً متذکر شد که چنانچه قدمهای مؤثری برای جلب حمایت یهودیان صهیونیست برداشته شود، آنها هم درمقابل، فعالیتهای تبلیغاتی بسیار مؤثری به نفع متفقین در سراسر دنیا به‌راه خواهند انداخت. به‌همین جهت جلسه کابینه انگلیس درتاریخ ۳۱ اکتبر تشکیل شد و در آن:

... لرد بالفور وزیر خارجه اظهار داشت: به استنباط وی، تقریبا همه قبول دارند که درحال حاضر ازنظر سیاسی و دیپلماسی بهترین موقعیت برای صدور اعلامیه‌ای در جهت خواسته‌های ملی گرایان یهود بوجود آمده است. و آنطور که احساس می‌شود، اکثر یهودیان ساکن در روسیه و آمریکا و سایر نقاط دنیا به آرمانهای صهیونیسم روی آورده‌اند. بنابراین اگر دولت انگلیس در این مقطع مناسب به صدور اعلامیه مورد نظر آنان مبادرت کند، خواهد توانست تبلیغات گسترده و بسیار مفیدی در روسیه و آمریکا به نفع خود داشته باشد.

وی سپس به این نکته پرداخت که، درحال حاضر مخالفین آرمان صهیونیسم دو اشکال بر آن وارد می کنند:

۱ـ فلسطین سرزمین مناسبی برای تشکیل وطن یهودیان یا کسان دیگر نیست.

۲ـ درصورت تشکیل وطن ملی یهودیان، اشکالاتی ازنظر موقعیت آنان درکشورهای غربی بوجود می آید.

لردبالفور راجع به اشکال اول گفت: گرچه در مورد امکان استقرار جمعیتی کثیر در فلسطین نظرات متفاوتی بین کارشناسان وجود دارد، ولی وی اینطور استنباط کرده که اگر در فلسطین روشهای عمرانی به‌طریق علمی به‌اجرا گذاشته شود، این سرزمین توانایی اسکان جمعیتی به مراتب بیشتر از دوران سلطه عثمانی را دارا خواهد بود. و راجع به مفهوم «وطن ملی» نیز ـ که از نظر صهیونیستها اهمیت فوق‌العاده ای دارد ـ اظهار داشت: به نظر وی، این امر می‌تواند به‌صورت نوعی تحت‌الحمایگی فلسطین از سوی انگلیس، آمریکا، و یا کشوری دیگر درآید تا یهودیان بتوانند با استفاده از امکانات گسترده کشور قیم به امر سازندگی و پیشرفت وطن خود از نظر فرهنگی، کشاورزی و صنعتی مشغول شوند. و این سرزمین را به کانون اصلی فرهنگ وتجلی سنن ملی خود تبدیل کنند. برای اینکار هم البته در بدو امر هیچ لزومی به تاسیس يك دولت مستقل یهود نیست، چون بعداً به مرور و پس ازطی مراحل تدریجی تطبیق با قوانین سیاسی متعارف می‌توان به چنین هدفی نایل شد.

لرد بالفور راجع به اشکال دوم نیز گفت: همانگونه که يك فرد انگلیسی پس از مهاجرت به آمریکا می‌تواند پس ازمدتی خود و فرزندانش را جزو اتباع آمریکا به‌حساب آورد و در این رهگذر با هیچ مشکلی در مورد هویت ملی خویش برخورد نکند، یهودیان نیز می توانند مطمئن باشند که ازاین نظر، هیچ اشکالی برایشان بوجود نخواهد آمد...

و سرانجام بعد از مدتی مذاکره، کابینه انگلیس در همان جلسه ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ به لردبالفور ماموریت داد تا اعلامیه ای به شرح زیر، حاکی از اظهار علاقه خود به موافقت با خواست صهیونیستها صادر کند:

... دولت اعلیحضرت تأسیس وطن ملی برای یهودیان در فلسطین را با نظر موافق

تلقی می کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد. مشروط براینکه هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیریهودی در فلسطین و یا به‌حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه بزند، انجام نگیرد... (سند شماره ۲۳/۴ اداره اسناد ملی انگلیس).

و سپس روز ۲ نوامبر ۱۹۱۷ لردبالفور عین این اعلامیه را همراه یك نامه برای «لردروتشلید» ارسال داشت.

اعلامیه‌ای که بذر توطئه را در منطقه خاورمیانه پاشاند و عواقبی به بار آورد که امروزه به عیان شاهدش هستیم.

---

۱. «ویلیام جرج ارتور اورمسبی ـ گور» (۱۹۶۴ـ۱۸۸۵) وکیل پارلمان انگلیس از حزب محافظه کار در سال ۱۹۱۰، معاون وزارت جنگ در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸، وزیر مستعمرات انگلیس از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ ـ م.

۲. «لرد ارتورجمیربالفور» (۱۹۳۰ـ۱۸۴۸)، نخست‌وزیر انگلیس از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵، وزیر خارجه انگلیس از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ ـ م.

۳. «سرمارك سایکس» جاسوس انگلیس در سرزمینهای سوریه و عراق وکردستان، نقش‌آفرین قرارداد معروف «سایکس ـ پیکو» درسال ۱۹۱۶، مشاور درجه اول وزارت خارجه انگلیس در امور خاورمیانه ـ م.

۴. «دکتر حیم‌وایزمن» (۱۹۵۲ـ۱۸۷۴)، استاد بیوشیمی دانشگاه منچستر، دبیرکل سازمان جهانی صهیونیسم و آژانس یهود درسالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ و سپس از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۶، اولین رئیس جمهوری حکومت اسرائیل از ۱۹۴۹ تا زمان مرگ ـ م.

۵. «ناهوم سوکولف» سرپرست هیأت نمایندگی سازمان جهانی صهیونیسم در لندن ـ م.

۶. «لرد لیونل والترروتشلید» (۱۹۳۷ـ۱۸۶۸) وکیل پارلمان انگلیس از حزب محافظه کار در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۰، سرمایه‌دار معروف، نویسنده کتابهای متعدد در جانورشناسی ـ م.

۷. در آن زمان هنوز مراحل اصلی انقلاب روسیه آغاز نشده بود و کشور روسیه در حالت جنگ با آلمان بسر می برد ـ م.

۸. پایتخت روسیه‌قبل از انقلاب، که پیش از آن «پترسبورگ» نام داشت، و بعد از انقلاب «لنین گراد» نام گرفت ـ م.

۹. «دیوید لویدجرج» (۱۹۴۵ـ۱۸۶۴) وزیر جنگ درسال ۱۹۱۶ و نخست‌وزیر انگلیس از دسامبر ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ ـ م.

۱۰. «لردرابرت سسیل» (۱۹۵۸ـ۱۸۶۴) معاون پارلمانی وزارت خارجه از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷، کفیل وزارت خارجه انگلیس از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸، برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۳۷ ـ م.

۱۱. «لرد جرج ناتائیل کرزن» (۱۹۲۵ـ۱۸۵۹) نایب السلطنه هندوستان از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵، عضو کابینه انگلیس از ۱۹۱۶، وزیر خارجه از ۱۹۱۹ ـ م.

فصل دوم

فلسطین ۱۹۱۸ و مقدمات اجرای اعلامیه بالفور

بلافاصله پس از صدور اعلامیه بالفور در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷، وزارت خارجه انگلیس شعبه ویژه ای جهت تبلیغ اهداف صهیونیستها تأسیس کرد، که این شعبه تحت نظارت اداره اطلاعات وزارت خارجه و با کارگردانی یك مبلغ کهنه کار صهیونیست بنام «آلبرت هیامسون» وظیفه جلب توجه یهودیان ساکن فلسطین و سایر نقاط جهان به‌سوی اهداف صهیونیستها را به عهده گرفت.

اولین اقدام این شعبه تبلیغاتی را نشر و ارسال اعلامیه‌های گوناگون به کلیه مجامع شناخته شده یهودیان، انجمنهای صهیونیستی، و دیگر محافل وابسته در اکناف عالم تشکیل می‌داد، که در جوف این نشریات نیز همواره یك نسخه از اعلامیه بالفور گذاشته می‌شد.

پس از آنکه انگلیسها در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۱۷ توانستند بیت‌المقدس را فتح کنند و با گشودن دروازه‌های این شهر، آخرین سنگر مسلمانان فلسطینی علیه قوای انگلیسی را از میان بردارند، شعبه تبلیغاتی وزارت خارجه انگلیس نیز فعالیتهای خود را چند برابر کرد و با پخش اعلامیه‌های فراوان ـ بخصوص در بین یهودیان ساکن در آلمان و اتریش ـ و نیز ارسال اعلامیه‌هایی به زبان «یدیش»[1] برای

افسران و سربازان یهودی اروپای مرکزی، آنها را به خودداری از مبارزه علیه متفقین و حرکت به‌سوی فلسطین برای اسکان در آن سرزمین فراخواند.

در یکی از این اعلامیه‌ها که به شماره ۳۹۵/۲۰۲ در آرشیو اداره اسناد ملی انگلیس ضبط است، چنین آمده بود:

... اورشلیم سقوط کرد! لحظهٔ رهایی قوم یهود فرا رسید! فلسطین باید بار دیگر به‌صورت وطن ملی یهودیان درآید... قوای متفقین قصد دارند اسرائیل را به‌اسرائیلیان واگذارند. امروز قلب هر یهودی آرمانخواه به‌خاطر این پیروزی بزرگ از خوشحالی می‌طپد...

آیا شما هم می‌توانید به دیگر یهودیان بپیوندید و وطن یهودیان را در فلسطین بپا دارید؟... جنگیدن علیه قوای متفقین را موقوف کنید! متفقین دارند به‌خاطر شما می‌جنگند! برای تمام یهودیان! برای آزادی همه ملل زیر ستم! و فراموش نکنید که پیروزی متفقین معنای دیگری جز پیروزی قوم یهود دربازگشت به «صهیون»[۲] ندارد...

روز ۹ دسامبر ۱۹۱۷ (یعنی درست ۳۷ روز پس از انتشار اعلامیه بالفور) موقعی که قوای انگلیسی بیت‌المقدس را اشغال کردند، ژنرال «آلنبی»[۳] با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد:

... هدف بریتانیای کبیر ازجنگ در کشورهای مشرق زمین چیزی نبوده جز: کوشش در راه آزاد کردن مردمی که تحت ستم ترکها قرار داشتند، و برقرار کردن حکومتهای ملی در این کشورها، به صورتی که اداره امور آنها با اراده وخواست آزادانه مردمانش انجام بگیرد...

ژنرال آلنبی پس از تحکیم قدرت انگلیس در فلسطین، یك ستاد اجرایی نظامی تحت عنوان «اداره امور سرزمینهای به‌دست آمده از دشمن» تشکیل داد که یك ژنرال انگلیسی به‌نام «جیلبرت کلیتون» را نیز به فرماندهی آن گماشت. و این ژنرال از آن پس با سمت «افسر ارشد سیاسی» اداره امور فلسطین را از مرکز فرماندهی خود در قاهره به‌دست گرفت.

در آن زمان گرچه هنوز از اشاعه مضمون اعلامیه بالفور در بین مردم فلسطین

اثر چندانی به‌چشم نمی‌خورد، ولی آنطور که از گزارش مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ ژنرال «کلیتون» به وزارت خارجه انگلیس مشهود است، مسلمانان ساکن فلسطین به‌خوبی متوجه حرکتهای مشکوك صهیونیستها در سرزمینشان شده بودند:

... عربها در فلسطین عصبانی هستند و احساس می‌کنند که جنبش بوجود آمده در بین صهیونیستها به‌صورت یك تهدید واقعی علیه منافع آنها در خواهد آمد. وگرچه که افزایش مراوده و مذاکره اعراب با یهودیان، بی‌تردید در آرامش و کاستن از وحشت آنان مؤثر خواهد بود، ولی به‌نظر می‌رسد که این امر از طریق رهبران یهودی در لندن و یادآوری اصول لیبرالیسم به آنها، بهتر قابل اجرا خواهد بود... (سند شماره ۳۷۱/۳۰۵۴ اداره اسناد ملی انگلیس)

به دنبال وصول گزارشهای مختلف ژنرال کلیتون، «کمیته خاورمیانه» که از سوی دولت انگلیس برای رسیدگی به امور فلسطین تعیین شده بود، در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸ تشکیل جلسه داد.

در این جلسه لزوم اعزام هیأتی تحت عنوان «کمیسیون صهیونیسم» به فلسطین، مورد بحث و تصویب قرار گرفت. و سه مورد زیر نیز به‌عنوان دلایل اصلی اخذ چنین تصمیمی عنوان شد:

۱ـ بررسی نتایج مهم سیاسی حاصل از اعلامیه دولت انگلیس در مورد صهیونیستها (اعلامیه بالفور) و لزوم کوشش در راه اجرای مفاد این اعلامیه.
۲ـ بی کفایتی نمایندگان فعلی صهیونیسم در مصر و فلسطین.
۳ـ لزوم برقراری تماس اعراب و مقامات انگلیسی در مصر و فلسطین با مسئولان سازمانهای یهودی در کشورهای دوست... (سند ۲۷/۲۳ اداره اسناد ملی انگلیس)

طبق تصمیم این کمیته، ریاست «کمیسیون صهیونیسم» به‌عهده دکتر «حیم‌وایزمن» گذارده شد و دو تن از صهیونیستها، یکی «لوی بیانکینی» از ایتالیا، و دیگری «سیلون‌لوی» از فرانسه، به‌عنوان اعضای اصلی کمیسیون انتخاب گردیدند. ضمناً از سوی کابینه انگلیس «ویلیام اورمسبی ـ گور» مامور همراهی «کمیسیون صهیونیسم» شد، تا در سمت «معاون افسر سیاسی» وظیفه برقراری ارتباط اعضای کمیسیون با دولت انگلیس را به‌عهده داشته باشد.

پس از آن نیز وزارت خارجه انگلیس با مخابره یك تلگراف محرمانه به «سررجینالدوین گیت» (کمیسر عالی انگلیس در مصر) او را در جریان ماموریت «کمیسیون صهیونیسم» قرار داد:

... هدف این کمیسیون فراهم ساختن زمینه های مناسب برای اجرای اعلامیه دولت (اعلامیه بالفور) در جهت تأسیس «وطن ملی» برای یهودیان در فلسطین است. و برای این کار چنانچه مقتضیات ارتش انگلیس اجازه دهد مجاز هستید از امکانات دانشکده پزشکی دانشگاه یهودی ـ که از نظر یهودیان عالم اهمیت فراوانی دارد و مبالغ هنگفتی به صندوقش واریز می کنند ـ بهره برداری نمایید، و مطمئن باشید که چنین اقدامی مطابق خواسته دولت انگلیس خواهد بود.

از وظایف مهمی که کمیسیون مذکور به‌عهده دارد، یکی ایجاد روابط حسنه با اعراب[۴] و دیگر جوامع غیر یهودی در سرزمین فلسطین است. و دوّمی تثبیت موقعیت «کمیسیون» به‌عنوان پل ارتباطی بین مقامات نظامی انگلیس و یهودیان فلسطین برای تأمین منافع یهودیان ساکن در آن سرزمین.

مسأله بسیار پراهمیت اینجاست که کلیه فعالیتهای لازم باید صورت گیرد تا به‌هر نحو که شده «کمیسیون صهیونیسم» در انظار یهودیان عالم به‌صورت یك مرجع رسمی و قدرتمند جلوه کند. و به موازات آن نیز کوشش شود تا از شك و تردید اعراب نسبت به هدف اصلی و واقعی صهیونیستها کاسته شود... (سند شماره ۲۷/۲۳ اداره اسناد ملی انگلیس).

زمینه‌چینی برای عطف توجه فلسطینیها به «کمیسیون صهیونیسم» نیز به‌عهده «مارك سایکس»[۵] قرار گرفت. و او درجهت تبلیغ برای مهم جلوه دادن ماموریت کمیسیون، دست به اقدامات وسیعی زد، از جمله آنها باید به نامه ای اشاره کرد که وی قبل از حرکت اعضای کمیسیون به سوی فلسطین، خطاب به «کمیته امور خیریه برای سوریه»[۶] نوشته است:

«مارك سایکس» در این نامه، پس از برشمردن محاسن فراوان برای «کمیسیون صهیونیسم» به اهالی فلسطین گوشزد کرده که چنانچه به‌نیات خیرخواهانه[!] کمیسیون گردن ننهند، ناچار یا باید دوباره تحت سلطه و استبداد عثمانیها درآیند، و یا ناظر آشوب و آنارشیسم در سرزمین خود باشند. (سند

۳۷۱/۳۳۹۸ اداره اسناد ملی انگلیس).

روز ۱۰ آوریل ۱۹۱۸، اعضای «کمیسیون صهیونیسم» وارد بیت‌المقدس شدند و مورد استقبال «سررونالد استورس» (حاکم نظامی بیت‌المقدس) قرار گرفتند. درباره مشاهدات کمیسیون در دو روز اول ورود به بیت‌المقدس، تلگرافی وجود دارد که توسط «اورمسبی ـ گور» برای «مارك سایکس» به لندن مخابره شده است:

... کمیسیون صهیونیسم رسماً مورد استقبال حاکم نظامی بیت‌المقدس قرار گرفت و سپس او اعضای کمیسیون را به افراد سرشناس و رجال ممتاز شهر معرفی کرد، این عده که شامل: مفتی اعظم فلسطین، پدر «دیوتالوی»، نمایندگان مذهبی کلیسای یونانی و ارمنی، و نیز گروهی از شخصیتهای مسلمان و مسیحی بودند، آنچنان گرم و صمیمانه با اعضای کمیسیون برخورد کردند، که هرگز تصورش هم نمی‌رفت.
صبح فردای ورود نیز مراسمی با شرکت حدود ۴ الی ۵ هزار نفر صهیونیست برپا شد که در آن، دکتر وایزمن طی نطقی به زبان عبری از خوشامدگویی جمعیت تشکر کرد و آنگاه به‌زبان انگلیسی از من خواست تا مراتب سپاس حاضران و کلیه یهودیان ساکن فلسطین را به آقای بالفور، به‌مناسبت صدور اعلامیه تاریخی وی، ابلاغ کنم. و نیز به‌ژنرال «آلنبی» اطمینان دهم که یهودیان فلسطین همیشه قدرشناس او خواهند بود، زیرا اقدامات ژنرال آلنبی باعث شد که بیت‌المقدس به آزادی برسد و راه برقراری آزادی و عدالت برای تمام مردم و مذاهب موجود در فلسطین هموار گردد...[۷] (سند شماره ۲۷/۲۵ اداره اسناد ملی انگلیس).

شش روز بعد از ورود اعضای کمیسیون به بیت‌المقدس، حیم‌وایزمن طی یادداشتی برای «اورمسبی ـ گور» نوشت:

... ما خود را آماده کرده بودیم تا شاهد حالت خصومت‌آمیز اعراب ـ که عمدتاً ناشی از تصور غلط آنان نسبت به اهداف واقعی ماست ـ باشیم. و البته این مسأله را هم پذیرفته بودیم که یکی از وظایف ما زدودن بدگمانی آنها، و کوشش در راه ایجاد حسن‌تفاهم با بعضی عناصر مشخص در بین جماعات غیریهود است، تا به‌این ترتیب حقایق اعلامیه صادره توسط دولت اعلیحضرت را به‌آنان تفهیم کنیم. ولی متاسفانه

در بین اعراب به افرادی با طرز فکرهای ویژه برخورد کردیم، که برایم مشخص شده: حداقل در حال حاضر امکان هیچگونه مذاکره و برقراری حسن‌تفاهم با آنها وجود ندارد. و به‌همین جهت نیز فعلاً هیچ امیدی نداریم که بتوانیم چنین افرادی را براه بیاوریم.

در این باره بهترین نمونه‌ای که می‌توان مثال آورد، مسأله‌ای است که هفته گذشته در بیت‌المقدس[۸] اتفاق افتاد:

روز ۱۱ آوریل مراسمی از سوی حاکم نظامی بیت‌المقدس برای کمك به یك پرورشگاه یتیمان متعلق به مسلمانان برگزار شد. و ما با مطالعه گزارش جریان این مراسم، متوجه شدیم که دو تن از اعراب [مسلمانان] در نطقهای خود به گونه‌ای سخن گفتند که نشان می‌داد از یك کوشش همه‌جانبه برای به‌بند کشیدن و نابودی اعراب فلسطین وحشت‌زده هستند. آنها در سخنرانی خود، خلق عرب را به بیداری از خواب گران، دفاع از سرزمین و آزادی و مکانهای مقدس، و قیام علیه کسانی که قصد ربودن همه‌چیزشان را دارند، فرا خواندند. یکی از آنها مستمعین را سوگند داد که مبادا حتی یك اینچ از ملك خود را بفروشند. و دیگری این فرضیه را پیش کشید که: فلسطین همیشه یك سرزمین خالص عربی بوده و خواهد بود. در طول مدت برگزاری مراسم نیز نقشه‌ای از فلسطین در روی دیوار به چشم می‌خورد که زیر آن به فرانسه نوشته شده بود «فلسطین عربی».

سخنرانان در حضور «رونالداستورس» (حاکم نظامی بیت‌المقدس) و کسی که نماینده دولت انگلیس محسوب می‌شود، هیچ ابا نداشتند از اینکه احساسات ضد یهود خود را آشکارا بیان کنند. و آنطور که به ما اطلاع رسیده، شخص حاکم نظامی هم به‌هیچوجه کلمه‌ای راجع به اینکه سخنان این افراد با سیاست دولت انگلیس مغایرت دارد، برزبان نراند...

یادداشت وایزمن توسط «اورمسبی ـ گور» در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۸ به‌وزارت خارجه انگلیس واصل شد، که نظرات «رونالد استورس» (حاکم نظامی) راجع به یادداشت وایزمن نیز با آن همراه بود:

... برخلاف آنچه دکتر وایزمن قصد مطرح کردنش را داشته، من هرگز با این نظریه موافق نیستم که مقامات نظامی انگلیس موظف به توجیه مسائل برای اعراب

فلسطین باشند و حقایق اعلامیه صادره توسط دولت اعلیحضرت را به آنان تفهیم کنند. چون این کار قبلاً توسط لردبالفور در لندن، و با همکاری مطبوعات در سراسر جهان انجام گرفته است.

تنها اقدامی که در اینجا مورد نیاز فراوان می‌باشد جز این نیست که صهیونیستها شخصاً به میدان بیایند و وظیفه توجیه و تفهیم مسائل برای اعراب را به عهده گرفته و ضمن آن نیز اهداف واقعی و سیاست خود در فلسطین را به طور مشخص و با روشی مسالمت‌آمیز با آنها در میان بگذارند.

گرچه من ـ که خود را یك صهیونیست معتقد می‌دانم ـ هرگز نمی‌توانم این مسأله را درك کنم که چطور ممکن است «کمیسیون صهیونیسم» اینقدر در راه اجرای نیات خود ناتوان باشد و نتواند آنطور که باید، در عمل از خود کارایی نشان بدهد... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۸ اداره اسناد ملی انگلیس).

در مورد عملکرد «کمیسیون صهیونیسم» گزارشی نیز از سوی ژنرال «کلیتون» (افسر ارشد سیاسی) در قاهره، به‌وزارت خارجه انگلیس واصل شد:

... اعضای «کمیسیون» بیهوده و بدون جهت نسبت به‌حوادث کوچکی که در فلسطین اتفاق افتاده، پریشان‌خاطر شده‌اند. در حالی که آنها باید این حقیقت را بپذیرند که در راه اجرای هدفشان مشکلاتی وجود دارد و مسلماً عناصری در فلسطین هستند که با سیاست مورد نظر صهیونیستها به‌مخالفت برمی‌خیزند.

البته مقامات نظامی انگلیس ـ که درحال حاضر اداره امور فلسطین را برعهده دارند ـ کاملاً در جریان برنامه صهیونیستها قرار گرفته‌اند و از اشتیاق دولت اعلیحضرت در مورد لزوم اجرای این برنامه نیز بااطلاع هستند. ولی «کمیسیون» نیز باید بداند که در جریان کار، مواجهه با بعضی مشکلات برایش اجتناب ناپذیر خواهد بود. چون باید توجه داشت که سیاست ما در فلسطین تا حال چیزی جز جلب اطمینان و اعتماد اعراب ـ در مورد اجرای تعهداتمان نسبت به آنها ـ نبوده است. و به‌همین جهت نیز چندان آسان به‌نظر نمی‌رسید که بتوان دفعتاً این سیاست را دگرگون ساخت و با حمایت آشکار از آرمان صهیونیسم، چرخشی در مواضع بوجود آورد، که نتیجه‌اش جز برانگیختن سوءظن و بی‌اعتمادی اعراب نسبت به ما نخواهد بود.

تابه‌حال ما توانسته‌ایم در اثر سیاستی که پیش گرفته‌ایم، با سرعتی که در ابتدا

اصلاً تصورش هم نمی‌رفت، از بی‌اعتمادی و سوءظن اعراب نسبت به‌قوای انگلیسی بکاهیم. ولی برای اجرای اهداف صهیونیسم شخصاً هرگز صلاح نمی‌دانم با شتاب عمل شود و معتقدم که در این راه باید حتماً با احتیاط بیشتری جلو رفت.
و خلاصه اینکه، باید به‌خاطر داشته باشیم: هنوز جنگ در فلسطین خاتمه نیافته است. و ما در بعضی نقاط باید همچنان به عملیات نظامی خود ادامه دهیم. به‌همین جهت نیز برای دست زدن به هر اقدامی، ناچاریم در وهله اول مصالح و نیازمندی‌های نظامی خود را در نظر بگیریم و در این رهگذر باید توجه داشته باشیم که افکار عمومی اعراب، نه در فلسطین و نه در هیچ جای دیگر، هرگز از لشگریانی که حامی صهیونیستها باشند، حمایت نخواهد کرد.
همراهی و مساعدتهای رزمی اعراب با ما در مقطع کنونی برایمان ارزشی حیاتی دارد. واگر بدانیم که دشمنان ما چگونه مترصد فرصت برای جلب‌نظر اعراب و قطع دوستی آنها با متفقین هستند، حتماً این مهم را در نظر خواهیم گرفت که: در اتخاذ هرنوع سیاستی باید نهایت دقت و احتیاط را به عمل آوریم تا مبادا اعراب از ما رم کنند و در نتیجه، نهالی را که طی سه سال گذشته با رنج و زحمت فراوان پرورانده‌ایم با دست خود بخشکانیم... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۴ اداره اسناد ملی انگلیس).
«اورمسبی ـ گور» در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۱۸ طی یك گزارش محرمانه خطاب به لردبالفور (وزیر خارجه انگلیس) نوشت:
... اعضای «کمیسیون صهیونیسم» روز چهارم آوریل وارد شهر «یافا» شدند و یك ساختمان خالی در «تل‌آویو» را به عنوان ستاد مرکزی فعالیتهای خود در فلسطین انتخاب کردند.
نکته‌ای که در همان بدو ورود «کمیسیون» مشخص شد، این بود که تقریباً اکثر مردم فلسطین از اهداف و سیاست صهیونیسم هیچ آگاهی ندارند. واین امر نه‌تنها اعراب، بلکه حتی یهودیان ساکن فلسطین را نیز شامل می‌شود. به همین جهت تشخیص داده شد که فعلاً مهمترین رسالت کمیسیون باید در جهت زدودن وحشت بی‌دلیل و نیز جلوگیری از امیدهای بی‌دلیل متمرکز شود.
چند هفته قبل از سوی حاکم نظامی شهر «یافا» مجمعی به‌نام «شورای شهر» تأسیس شد که اعضای این شورا در اولین تصمیم‌گیری خود به مقامات حاکم برفلسطین

توصیه کردند: منبعد زبان عربی به عنوان تنها زبان رسمی فلسطین شناخته شود، واین در حالی است که مجمع یهودیان فلسطین معتقد است: چون رسمی بودن زبان ترکی در فلسطین دیگر ماهیت وجودی خود را از دست داده، باید زبان انگلیسی جایگزین ترکی شود و به‌صورت زبان رسمی فلسطین درآید. یهودیان ضمناً می گویند: زبان عربی و زبان عبری نیز باید در فلسطین ارزش یکسانی داشته باشد، و هیچکدام بر دیگری ترجیح داده نشود.

مسأله‌ای که طبعاً می‌تواند مشکلاتی به بار آورد، اصرار فراوان بعضی اعراب دراجرای خشونت‌آمیز سیاست عربی کردن فلسطین است، که این امر با سیاست تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین منافات دارد... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۵ اداره اسناد ملی انگلیس).

در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۱۸ سرگرد «کورن والیس» رئیس «اداره امور اعراب» در قاهره با ارسال گزارشی به لندن، نظرات خود را پیرامون «کمیسیون صهیونیسم» به این ترتیب بیان کرد:

... من به دفعات با گروهی از افراد سرشناس سوری و فلسطینی راجع به «کمیسیون صهیونیسم» گفتگو کرده‌ام، که شایسته می‌دانم آنچه را که ضمن این گفتگوها دریافته‌ام برای مزید اطلاع گزارش کنم.

قبل از ورود اعضای کمیسیون به فلسطین، موضوع این افراد از حالت مخالفت و سازش‌ناپذیری، تدریجاً داشت به سمت درك حقایق و توجه به قدرت پشتیبان صهیونیسم معطوف می‌شد. و این احساس در آنها بوجود آمده بود که اهداف صهیونیسم نباید به آن بدی که در ذهنشان ترسیم شده است، باشد. تاجایی که به نظرشان می‌رسید: شاید در مقاطع خاصی حتی سیطره یهودیان برای مردم فلسطین منافعی هم به دنبال بیاورد.

ولی البته همه آنها قلباً از این بابت خاطری اسوده نداشتند و همواره از این مسأله درحال وحشت و نگرانی به‌سر می‌بردند که مبادا یهودیان بجز در دست گرفتن حکومت فلسطین، درپی سلب مالکیت و یا خرید املاك مسلمانان و دیگر مردم غیر یهود برآمده، با آهنگی تدریجی همه آنها را از سرزمین فلسطین بیرون کنند.

گرچه در این رهگذر، افسران انگلیسی نیز هرآنچه در توان داشتند برای زایل کردن

وحشت مردم به کار می‌بستند، ولی رویهمرفته عدم آگاهی از حقیقت برنامه‌های صهیونیسم همواره یکی از مسائلی بود که مجاب کردن مردم را کاری بس مشکل می‌کرد.

بعد از ورود «کمیسیون صهیونیسم» دکتر وایزمن ضمن سخنرانیهای خود به مردم فلسطین گفت: آرزو دارد در فلسطین حکومتی مقتدر و باثبات ـ شبیه بریتانیای کبیر ـ استقرار یابد.

و البته نقشه او هم جز این نیست که حکومت موردنظر به صورت «حکومت یهود» تجلی کند، تا ضمن اینکه به آرزوی همیشگیش در تأسیس وطن ملی برای یهود در «ارض موعود» نایل می‌آید، یهودیان بتوانند در این سرزمین طبق روال و سنن ملی خود زندگی کنند و از حقوقی مساوی با دیگران نیز برخوردار باشند.

دکتر وایزمن در سخنان خود به مردم اطمینان داد که شخصاً هیچ تمایلی ندارد از امتیازاتی که جریان جنگ برای صهیونیستها فراهم آورده بهره‌برداری کند، و در این موقعیت به خرید املاك فلسطین مشغول شود، بلکه هدف او بیشتر این است که: سطح زندگی مناطق یهودی‌نشین موجود را ترقی دهد و برای تأمین نیازهای مهاجرین آینده نیز زمینهای موات و خالصه را در اختیار بگیرد.

دکتر وایزمن همچنین گفت که: امیدوار است مدارس مختلف صنعتی در فلسطین تأسیس کند تا مسلمانان و مسیحیان بتوانند مثل یهودیان از آنها استفاده کرده، به فراگیری تکنولوژی بپردازند. او ضمن اینکه در مورد مصونیت مکانهای مقدس و اراضی موقوفه به مسلمانان اطمینان‌خاطر داد، از مقاومت و مبارزه اعراب علیه ظلم و تعدی حکومت عثمانی نیز هواداری کرد.

به‌این‌ترتیب نباید تردید داشت که اینگونه آشکار مطرح کردن اهداف صهیونیسم دگرگونیهایی در احساسات و طرز تفکر فلسطینیهایی بوجود آورده است که شاید برای اولین بار از نزدیك با افکار یهودیان اروپایی آشنا شده‌اند. و هم‌اکنون آنها این حقیقت را به‌خود قبولانده‌اند که: صهیونیسم به فلسطین آمده تا در اینجا مستقر شود. و فهمیده‌اند که: چون اهداف صهیونیسم خیلی ملایمتر و معتدلتر از آن است که قبلاً تصورش را می‌کردند، پس اگر روحیه‌ای مسالمت‌آمیز در برخورد با صهیونیسم نشان دهند، احتمالاً در آینده منافع فراوانی نیز به‌دست خواهند آورد.

ولی با این حال ذهن بعضی ها نسبت به صهیونیسم هنوز از سوءظن خالی نشده است. که اگر با آنها تا چندی برهمین روال رفتار شود و اعضای کمیسیون نیز مواضع آشتی‌جویانه فعلی را همچنان ادامه دهد، این اطمینان وجود دارد که پس از مدتی سوءظن این افراد نیز به کلی برطرف شود... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۴ اداره اسناد ملی انگلیس).

روز ۱۰ مه ۱۹۱۸ «اورمسبی ـ گور» در نامه‌ای که از تل‌آویو برای «مارك سایکس» به لندن فرستاد، چنین نوشت:

... وایزمن برای پیشبرد برنامه‌هایش احتیاج به حداقل نیم میلیون پاوند در طول ۱۲ ماه آینده دارد تا بتواند در اسرع وقت امور مربوط به: بازسازی مدارس و بیمارستانها، مسائل رفاهی، تصفیه قروض جنگی، و بهبود وضع مردم را سروسامانی بدهد. او برای دستیابی به چنین پولی فقط به آمریکاییها امید بسته است، و نیز در حالی خود را نیازمند حمایت معنوی و سیاسی یهودیان آمریکایی و افکار عمومی آمریکا می‌بیند، که در حال حاضر هیچ نماینده وابسته به آمریکاییها در «کمیسیون صهیونیسم» حضور ندارد.

به همین جهت، دکتر وایزمن خیال دارد ماه ژوئن فلسطین را به عزم آمریکا ترك کند تا در آنجا با «براندیس» (رئیس فدراسیون صهیونیستهای آمریکا) ملاقاتی داشته باشد. و سپس در راه بازگشت از آمریکا در ماه سپتامبر، وارد لندن شود.

به این ترتیب موقعی که وایزمن در ماه اکتبر دوباره به فلسطین مراجعت کند، دارای پول و نفرات کافی برای ادامه برنامه‌هایش خواهد بود.

در آن زمان اگر جنگ هم به پایان رسیده باشد، او احتمالاً به عنوان نماینده حکومت خود مختار فلسطین در کنفرانس صلح نیز شرکت خواهد کرد... (سند شماره ۸۰۰/۲۲۱ اداره اسناد ملی انگلیس).

در اثنای ماه مه سمیناری برای حل اختلافات اعراب و یهودیان، در شهر یافا برگزار شد که دکتر وایزمن در این سمینار نطقی ایراد کرد و ضمن آن گفت:

....مطمئن باشید، هدف ما نه این است که اداره امور فلسطین و قدرت مطلقه در این سرزمین را به خود اختصاص دهیم، و نه اینکه مایملك هیچیك از ساکنان فلسطین را

از دستش بگیریم. چون سرزمین فلسطین بقدری غنی است که به‌راحتی پذیرای چندین برابر جمعیت فعلی می‌باشد و قابلیت آن‌را دارد که برای تمامشان نیز شرایط زیست مطلوب را فراهم کند... همه ما علاقه‌مندیم در زیر سایه یك حکومت عادل زندگی کنیم و هر سخن و شایعه دیگری که با این امر متناقض باشد، بی‌پایه و دروغ است. و با اینکه یهودیان ساکن در فلسطین تعدادشان چندان زیاد نیست، ولی ۱۴ میلیون یهودی ساکن در نقاط مختلف دنیا موافق ما هستند و گفته‌های ما را تایید می‌کنند...

در همان سمینار، «شیخ راجب دجانی» به‌عنوان سخنگوی مسلمانان و مسیحیان فلسطینی در جواب وایزمن سخنانی ایراد کرد و طی آن گفت:

... سرزمین فلسطین به‌طور اعم، و بیت‌المقدس به‌طور اخص عبادتگاه ۳۵۰ میلیون مسلمان، ۷۰۰ میلیون مسیحی، و ۱۴ میلیون یهودی جهان محسوب می‌شود. و من از جانب خود به آقای رئیس جلسه (حاکم نظامی یافا) اطمینان می‌دهم که مسلمانان و مسیحیان ساکن یافا اولین گروه از فلسطینیان هستند که خود را با دیگر مردم این سرزمین یکسان می‌دانند و بخصوص با یهودیان هموطنشان همان رفتاری را خواهند داشت که خود یهودیان با یکدیگر دارند. و این رویه را البته تا زمانی ادامه خواهند داد که یهودیان نیز حقوق مسلمانان و مسیحیان را منظور داشته و گفته‌های خود را در عمل نیز به اثبات برسانند. از دولت بریتانیا نیز شکرگزار خواهیم بود، اگر حقوق و امنیت پیروان هر سه دین را تضمین کند و نیز با همه مردم ساکن در فلسطین رفتاری یکسان و مشابه داشته باشد.... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۸۳ اداره اسناد ملی انگلیس)

روز ۳۰ مه ۱۹۱۸ وایزمن از فلسطین نامه‌ای به‌این شرح خطاب به لرد بالفور (وزیر خارجه انگلیس) نوشت:

...آقای بالفور عزیز!

با مسئولیتی که در خود احساس می‌کنم، ناچارم اوضاعی را که «کمیسیون صهیونیسم» با آن در اینجا روبروست به اطلاعتان برسانم.

اعراب که افرادی به‌ظاهر جسور و سریع‌الانتقال به‌نظر می‌رسند، فقط یك چیز را پرستش می‌کنند و آن «قدرت» است و بس. بعد از رکودی هم که در جریان جنگ پیش آمده، گرچه نمی‌توان گفت این امر به حیثیت انگلیسها در فلسطین خدشه وارد کرده،

ولی مطمئنا حیثیت آنها را افزایش هم نداده است. و به‌همین جهت مقامات انگلیسی ـ که حتماً به طبیعت خیانت‌آمیز اعراب وقوف دارند ـ باید به‌طور مرتب و با دقت فراوان مراقب باشند تا مبادا مسأله‌ای پیش بیاید که زمینه نارضایی و خشم اعراب را فراهم سازد. و به‌عبارت بهتر، انگلیسها باید اعراب را طوری تر و خشك کنند که آنها هرگز به‌فکر خنجر زدن از پشت به ارتش انگلیس نیافتند. چون عربها موجوداتی هستند که شامه تیزی در فرصت طلبی دارند و قادرند از موقعیتهای به‌دست آمده به‌خوبی بهره برداری کنند. آنها هر زمان که لازم بدانند فریاد مظلومیت سر می‌دهند و در عین حال هم هر وقت که موقعیت مناسبی پیدا کنند دست به باج خواهی می‌زنند.

اولین فریاد مظلومیت آنها هنگامی بود که متن اعلامیه شما [اعلامیه بالفور] انتشار یافت. و در این راه، آنها به‌هر نحو و تا جایی که توانستند راجع به اعلامیه شما تفسیرها و تعبیرهای گمراه کننده اشاعه دادند. به‌طور مثال آنها می‌گفتند: انگلیسها قصد دارند سرنوشت مردم عرب فقیر را به‌دست یهودیان ثروتمندی بدهند که منتظرند به‌دنبال ارتش ژنرال «آلنبی» وارد فلسطین شوند، و بعد که مثل لاشخور بر سر خوان یغما نشستند، همه ساکنان غیر یهودی فلسطین را از سرزمینشان آواره سازند.

گرچه در حال حاضر ـ آنطور که ما مشاهده می‌کنیم ـ در راس کلیه تشکیلات سرزمین فلسطین مقامات انگلیسی شرافتمند و روشنفکر و مطلع قرار دارند. ولی غیر از رؤسا، بقیه کارمندان ادارات را اعرابی تشکیل می‌دهند که فاسد و بی کفایت هستند و همیشه برای دوران طلایی حکومت عثمانی حسرت می‌خورند، که در آن هر اقدامی فقط با گرفتن رشوه امکان اجرا پیدا می‌کرد.

به‌همین جهت نیز هر چه مقامات انگلیسی منصفانه‌تر رفتار کنند، اعراب زیردست آنها جری‌تر می‌شوند و غرور و نخوت بیشتری پیدا می‌کنند. البته این حقیقت نیز قابل کتمان نیست که چون کارمندان عرب به‌فوت و فن امور و راه و رسم موجود در بین مردم کاملاً آشنا هستند، طبعاً امتیاز بیشتری هم بر کارمندان بی‌آلایش انگلیسی دارند. و به‌همین علت است که چون انگلیسها اصولاً با روشهای حیله گرانه مردم مشرق زمین و نکته‌های باریك موجود در افکار آنها بیگانه هستند، لذا گردانندگی واقعی امور به‌دست کارمندان عرب افتاده، و انگلیسها در تصمیم گیریهای خود چاره‌ای جز تبعیت از آنها ندارند.

به‌این ترتیب واضح است که اگر اداره امور فلسطین به‌همین شکل ادامه داشته باشد، نتیجه‌ای جز ضرر برای یهودیان به‌بار نخواهد آورد. و اوضاعی که فعلاً شاهدش هستیم نیز، جز تشکیل یك حکومت عربی در فلسطین نتیجه دیگری در پی نخواهد داشت... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۵ اداره اسناد ملی انگلیس).

در ماه اوت ۱٦۱۸ «اورمسبی ـ گور» از فلسطین به لندن بازگشت و درباره اوضاع سیاسی موجود در فلسطین گزارشی به وزارت خارجه داد، که در آن راجع به نظرات دکتر وایزمن چنین نوشته بود:

... دکتر وایزمن معتقد است تا زمانیکه اداره امور فلسطین به‌دست نظامیان انگلیسی قرار دارد، هیچ امیدی به تغییرات اساسی در این سرزمین نمی‌توان داشت. و به‌همین جهت فعلاً فقط قصد دارد در فلسطین دست به اقدامات جنبی مثل تأسیس دانشگاه عبری و یا تشکیل سازمانی تحت عنوان «جامعه یهودیان فلسطین» بزند و ضمن آن نیز پایه های یك منطقه خود مختار یهودی نشین را بنا کند، تا به‌دنبال آن در زمان برگزاری کنفرانس صلح بتواند از این موقعیت برای حضور در کنفرانس و رساندن صدای صهیونیستها به نمایندگان حاضر در آن استفاده کند.

ضمناً باید بگویم که از زمان آغاز به‌کار «کمیسیون صهیونیسم» در فلسطین تا به‌حال، مهمترین اقدام ما ـ که مورد توجه فراوان یهودیان فلسطین قرار گرفته ـ وارد کردن گروه گروه یهودیان ساکن در فلسطین، صرفنظر از ملیت آنها، به داخل ارتش انگلیس بوده است.... (سند شماره ۴۰۶/۴۰ اداره اسناد ملی انگلیس).

در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۱۸ نیز «اورمسبی ـ گور» در اجلاس «کمیته سیاسی صهیونیستها» در لندن نطقی راجع به حرکتهای ملی گرایانه اعراب ایراد کرد، و در قسمتی از آن به‌عنوان بهترین راه نفوذ صهیونیستها در فلسطین اظهار داشت:

... صهیونیستها باید ثابت کنند که بهترین، طبیعی‌ترین و کار آمدترین افراد در امور کشاورزی و احیای اراضی هستند و لیاقت آنها برای حل مشکلات سرزمین فلسطین از هر کس دیگری بیشتر است... (سند شماره ۴۰۶/۴۰).

روز دوم نوامبر ۱۹۱۸ فرصتی بود تا به‌مناسبت اولین سالگرد صدور اعلامیه بالفور حوادثی در فلسطین اتفاق بیافتد. و در این مورد، ژنرال «استورس» (حاکم

نظامی بیت‌المقدس) گزارشی به وزارت خارجه انگلیس فرستاده که در قسمتی از آن آمده است:

.... در اثنای سه چهار روز گذشته، به‌مناسبت دعوت «کمیسیون صهیونیسم» از یهودیان فلسطین جهت برپایی تظاهرات و تشکیل مجلس بزرگداشت اولین سالگرد صدور اعلامیه بالفور وضع بسیار متشنجی در میان مردم بیت‌المقدس ایجاد شده بود.

موقعی که معلوم شد صهیونیستها برای روز سالگرد چه برنامه‌هایی در سر دارند، چند تن از افراد سرشناس مسلمان و مسیحی به ملاقاتم آمدند و تقاضا کردند در مقابل تظاهرات و برگزاری مراسم توسط یهودیان، به آنها نیز اجازه داده شود دست به تظاهرات مخالف بزنند. ولی من در پاسخ این درخواست به آنها گوشزد کردم که: هر کس مبادرت به چنین عملی بکند توسط پلیس دستگیر و بلافاصله راهی زندان خواهد شد.

امروز صبح نیز گروهی از نمایندگان مسلمانان و مسیحیان فلسطین در حالی که شعار می‌دادند پشت سر شهردار بیت‌المقدس رو به سوی مرکز فرمانداری نظامی راهپیمایی کردند و موقعی که به‌اینجا رسیدند، شهردار بیت‌المقدس به‌اطلاع من رساند که این اقدام به‌منظور اعتراض علیه احتمال واگذاری فلسطین به یکی از سه مذهب موجود، بدون در نظر گرفتن تعداد پیروان آن مذهب، صورت گرفته است...
(سند ۳۷۱/۳۳۸۵)

درجوف این گزارش، اظهار نظر ژنرال «کلیتون» نیز وجود داشت، که در قسمتی از آن نوشته بود:

.... اگر بناست برنامه‌های صهیونیسم بدون ایجاد اصطکاك با دیگر جوامع فلسطینی به اجرا در آید، حتماً لازم است این اقدامات با حزم و احتیاط و کاردانی بیشتر صورت پذیرد. و به خصوص در این راه باید از اعمال افراطی صهیونیست‌های ناشکیبا و تند رو حتماً جلوگیری بعمل آید... (همان سند)

در تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۱۸، یکی از کارشناسان وزارت خارجه انگلیس به‌نام «جرج کیدستون» پس از مطالعه این گزارشها، چنین اظهار کرد:

.... به تصور من، همین تظاهرات مخالفت‌آمیز مسلمانان و مسیحیان فلسطینی علیه

یهودیان، خود می‌تواند بهترین دلیل بر اثبات نظر ژنرال «آلنبی» باشد، که او معتقد است فعلاً بایستی صدور هرگونه اعلامیه دیگری از سوی وزارت خارجه درباره صهیونیستها به تعویق بیافتد، تا آنکه ابتدا مقدمات امر از نظر پایه‌ریزی حکومت آینده فلسطین کاملاً فراهم شود... (همان سند)

---

۱. «یدیش» زبان محلی یهودیان اروپای شرقی ـ م.

۲. «صهیون» کوهی است در قسمت قدیمی شهر بیت‌المقدس که مسجدالاقصی، قبه‌الصخره، و مدفن داود و سلیمان در آنجا قرار دارد ـ م.

۳. ژنرال «ادموندهنری آلنبی» (۱۹۳۶ـ۱۸۶۱) فرمانده قوای انگلیس در مصر و فاتح بیت‌المقدس، که بعداً به سمت کمیسر عالی انگلیس در مصر منصوب شد ـ م.

۴. منظور از «اعراب»، مسلمانان هستند، ولی اینکه چرا همیشه کوشش می‌شده و می‌شود که کلمه «عرب» در نوشته‌ها و گزارشهای خبری و سیاسی، به طایفه یا ملت و یا قوم و نژاد بخصوصی اطلاق گردد، هیچ دلیلی جز تفرقه‌افکنی و نفاق‌انگیزی بین مسلمانان نداشته و ندارد.

در دنیای امروز «عرب» بودن فقط یك خصیصه دارد وآن هم صحبت کردن به زبان عربی است وگرچه در قرون گذشته، و اعصار قبل ازظهور اسلام، امکان اطلاق «عرب»به جماعات ساکن در جزیرة‌العرب و اطراف آن وجود داشته، ولی بعد از ظهور اسلام و گسترش آن به کشورهای غیر عرب، که سبب دگرگونی زبان و ادبیات بسیاری از ممالك (منجمله مصر و مغرب و فلسطین و بین‌النهرین و شامات) شد، دیگر استفاده از زبان عربی نمی‌توانست و نمی‌تواند دلیل عرب بودن ملتی باشد. جدا کردن «عرب» از «مسلمان» میراث شوم «میشل عفلق» و «حزب بعث» است که متاسفانه «جمال عبدالناصر» نیز ناآگاهانه از آن پیروی کرد و «عرب بودن» را به مثابه یك امتیاز درمیان مسلمانان عرب زبان به‌شمار آورد ـ م.

۵. «مارك سایکس» کارگزار و جاسوس دولت انگلیس در منطقه خاورمیانه، که در آن زمان عضو برجسته تیم مشاوران کابینه انگلیس در امور مربوط به فلسطین بود ـ م.

۶. این کمیته به ابتکار ژنرال کلیتون (رئیس اداره امور سرزمینهای اشغالی) با شرکت نمایندگان جوامع مسلمان، یهودی و ارمنی، در قاهره تشکیل شده بود ـ م.

۷. درطول تاریخ بشر، فریبی این چنین بزرگ و فراگیر تحمیل نشده که: به اسم دفاع ازعدالت، عدالت را زیر پا بگذارند. به‌نام دفاع از مظلوم، به عده‌ای ظلم کنند و همه امکانات سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی را نیز در جهت توجیه چنین فلسفه‌ای قرار دهند. (نقل از سخنرانی دکتر ولایتی قبل از خطبه‌های نماز جمعه روز قدس ۲۴ خرداد ۶۴)ـ م.

۸. مترجم عمداً «بیت‌المقدس» را به‌جای «اورشلیم» به کار برده است، واعتقاد دارد که این نام برای هرچه بیشتر اسلامی جلوه دادن مسأله «قدس» حایز اهمیت فراوانی است. ولی البته اگر هم ناچار به استفاده ازلغت «اورشلیم» باشیم، بهتر است این شهر را «اورسالم» (به معنای شهر سالم یا صلح) بنامیم، که از آن در تورات یاد شده است ـ م.

فصل سوم

صاحب اختیار فلسطین کیست؟

گرچه انگلیسها بعد از اشغال فلسطین، یك حکومت نظامی در آن سرزمین مستقر کردند و به اداره امور مشغول شدند، ولی هنوز واقعاً معلوم نبود چه تصمیمی از سوی متفقین در مورد فلسطین پس از پایان جنگ و انهدام امپراتوری عثمانی اتخاذ خواهد شد: اداره امور فلسطین به صهیونیستها واگذار می شود یا به عربها؟ انگلیسها به‌عنوان حاکم فلسطین باقی خواهند ماند؟ یا انگلیسها به‌اتفاق فرانسویها (و احتمالاً هم به‌صورت ائتلاف با آمریکاییها) یك حالت نظارت بین المللی را بر این سرزمین اعمال خواهند کرد؟

صهیونیستها این حقیقت را می دانستند که هرگز نخواهند توانست بلافاصله حاکم بر فلسطین شوند. و چون تعداد اندك آنها در مقایسه با عربها [مسلمانان] هیچ شکی در این مورد باقی نمی گذاشت لذا بهترین سیاستشان هم جز این نمی توانست باشد که از انگلیسها به‌عنوان امانت‌دار خود پشتیبانی کنند.

عربها به‌دنبال تأسیس فلسطین عربی مستقل بودند و احتمالاً هم در نظر داشتند این سرزمین را جزء یك وطن عربی بزرگ در آورند.

فرانسویها می‌خواستند از سلطه خود بر سوریه بهره گرفته، با تأسیس

«سوریه بزرگ» فلسطین را نیز در شکم آن جا دهند.

انگلیسها به دنبال یك فلسطین بی طرف در منطقه بودند که بین سوریه و مصر نقش حایل داشته باشد، و نیز برای اجرای تعهدشان در مقابل صهیونیستها مورد استفاده قرار گیرد.

ضمناً انگلیسها امیدوار بودند پشتیبانی صهیونیستها از خواسته اعراب برای تأسیس یك وطن بزرگ و مستقل عربی ـ بدون وجود فلسطین ـ باعث شود که اعراب مخالفت چندانی با تأسیس وطن ملی یهودیان در فلسطین از خود نشان ندهند.

در جهت اجرای همین سیاست بود که در ماه ژوئن ۱۹۱۸ «حیم وایزمن» به ملاقات «امیر فیصل»[۱] رفت و با او در مرکز حکمروائیش ـ واقع در ماورای اردن[۲] ـ به مذاکره پرداخت.

ژنرال «کلیتون» (رئیس اداره امور سرزمینهای به‌دست آمده از دشمن) گزارشی راجع به ملاقات «وایزمن ـ فیصل» به وزارت خارجه انگلیس فرستاده، که در قسمتی از آن آمده است:

.... وایزمن پس از ملاقات و مذاکره‌ای که با فیصل داشت، راضی و خوشحال به فلسطین باز گشت. او به اطلاع فیصل رساند که: در حقیقت از سوی دولت انگلیس برای حفظ و توسعه منافع یهودیان در فلسطین مأمور شده، و مهمترین وظیفه‌اش را نیز تماس با سران عرب و کوشش در راه همکاری و مساعدت با آنها تشکیل می‌دهد. وایزمن به فیصل خاطرنشان ساخت که فلسطین یهودی می‌تواند به تأسیس یك امپراتوری عرب در منطقه کمك کند و بعد از آن نیز یك چنین امپراتوری وسیعی همواره از حمایت یهودیان عالم برخوردار خواهد بود.

او به اطلاع فیصل رساند که صهیونیستها بهیچوجه در صدد استقرار یك حکومت یهود در فلسطین نیستند، ولی آرزو دارند حداقل در مناطق یهودی نشین، تحت حمایت انگلیسها به کار و فعالیت مشغول شوند، و بدون آنکه قصد تجاوز به دیگران را در سر داشته باشند، دست به اقدامات عمرانی بزنند و فلسطین را به پیش ببرند.

سرهنگ «جویس» که با ارتش اعراب همکاری دارد و در ملاقات وایزمن و فیصل حاضر بود، می‌گوید: فیصل در جواب وایزمن از همکاری و مساعدت یهودیان با

آغوش باز استقبال کرد و آن‌را یك اقدام اساسی برای تحقق آرزوی اعراب دانست. ولی از اینکه نمی‌تواند در غیاب پدرش پاسخ قاطعی به خواسته وایزمن بدهد، اظهار تأسف کرد. سرهنگ «جویس» معتقد است که: چون امیر فیصل به امکان ایجاد فلسطین یهودی کاملاً واقف است، لذا احتمال فراوان وجود دارد که اگر او از جانب ما برای گسترش محدوده حکمروائیش به سمت شمال مطمئن شود، وجود یك فلسطین یهودی را نیز قبول کند... (سند ۳۷۱/۳۳۹۸)

در زمانی که «وایزمن» با «فیصل» مشغول مذاکره بود، چند تن از سران عرب که از سوریه، فلسطین و عراق، به قاهره آمده بودند و هفت نفر از آنان ـ که در حزب «اتحاد سوریه» عضویت داشتند، به نمایندگی از سوی اعراب رسماً از مقامات انگلیسی خواستند تا موضع و هدفهای دولت انگلیس را در مورد وضعیت سیاسی سرزمینهای عربی پس از پایان جنگ، مشخص کنند.

خواسته این افراد توسط «سر رجینالدوین گیت» (کمیسر عالی انگلیس در مصر) به لندن مخابره شد. و در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ جوابی به‌این شرح از سوی وزارت خارجه انگلیس برایشان ارسال گردید.

... آنطور که از یادداشت ارسالی بر می‌آید، مناطق مورد نظر آقایان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ـ مناطقی در عربستان، که قبل از جنگ نیز آزاد و مستقل بوده است.

۲ـ مناطق آزاده شده از قید حکومت عثمانی توسط لشگریان عرب در طول جنگ اخیر.

۳ـ مناطقی که تحت تسلط عثمانیها قرار داشته، و در طول جنگ اخیر به تصرف قوای متفقین در آمده.

۴ـ مناطقی که هنوز هم تحت کنترل عثمانیها قرار دارد.

در مورد مناطق ردیف اول و دوم باید گفت که: دولت اعلیحضرت حاکمیت مطلق و بی‌قید و شرط اعراب ساکن این مناطق را به رسمیت می‌شناسد و همواره از مبارزاتِ مردم ساکن در آنها برای نیل به آزادی حمایت خواهد کرد.

در مورد مناطق تحت تصرف قوای متفقین نیز دولت اعلیحضرت توجه آقایان را به مفاد بیانیه‌های صادره از سوی ژنرالهای فاتح بغداد و بیت‌المقدس جلب می‌کند، که

در آنها سیاست دولت اعلیحضرت راجع به سرنوشت مردم ساکن در سرزمینهای ردیف سوم کاملاً روشن شده است. و نیز تاکید می کند که: دولت اعلیحضرت خواسته‌ای جز رضایت مردم از حکومتشان ندارد. و اطمینان می‌دهد: مادامی که حکومتها براساس نظرات ملت حرکت کنند، از پشتیبانی دولت اعلیحضرت نیز برخوردار خواهند بود...[۳] (سند شماره ۲۷/۲۷).

در ماه اوت ۱۹۱۸ «اورمسبی - گور» قبل از ترك فلسطین به سوی لندن، نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس نوشت و در آن نظرات خود پیرامون آینده سرزمین فلسطین را شرح داد.

.... در حال حاضر مرزهای جغرافیایی فلسطین مشخص نیست و باید انتظار داشت که این امر بزودی در کنفرانس صلح مورد رسیدگی قرار گیرد، تا یهودیان بدانند در کدام محدوده به عنوان تبعه فلسطین زندگی خواهند کرد و از حقوق و ضوابط ملی در داخل چه مرزهایی برخوردار خواهند بود.

به تصور من، مرزهای فلسطین باید شامل مناطقی باشد که در آنجا مجتمع‌های یهودی نشین قرار دارند و به‌همین جهت نیز این مناطق از هر حیث برای تجلی احساسات ملی یهودیان مناسب خواهد بود. با توجه به این حقیقت است که معلوم می‌شود مناطق دیگر از جمله: لبنان، جبل دروز[۴]، و فلات ماورای اردن، که در آنها احساسات ملی اعراب غلبه دارد، برای وطن یهودیان محل مناسبی به نظر نمی رسد...

روز ۱۵ اوت ۱۹۱۸ کابینه انگلیس به مذاکره پیرامون آینده فلسطین پرداخت، که موضوع بحث جلسه را نحوه مشارکت با آمریکا در مسأله فلسطین تشکیل می‌داد. خلاصه این مذاکرات به شرح زیر است.

.... لرد کرزن گفت: آمادگی پذیرش پیشنهاد مربوط به انتخاب آمریکا به عنوان قیم سرزمین فلسطین را دارد، ولی اطلاعات موجود او را دچار تردید کرده که آیا آمریکا هم به تقبل این امانت‌داری اشتیاقی نشان خواهد داد یا نه؟... به عقیده لرد کرزن: آمریکا در حال حاضر بیشتر علاقه‌مند است تبدیل به یك ژاندارم بین‌المللی شود، تا اینکه صرفاً به اداره امور یك سرزمین بپردازد.

«لرد بارنز» گفت: اعتقاد دارد که درست شبیه بین‌النهرین، سرزمین فلسطین نیز باید به‌صورت یك کشور عربی تحت نظارت انگلیس در آید. و اصلاً صلاح نمی‌داند که

مردم انگلیس پس از آن‌همه زحمت و رنج برای تصرف این سرزمین، سرنوشت فلسطین را به دست دیگران ـ ولو آمریکا هم که باشد ـ بسپارند.
«میسی» (نخست وزیر انتخابی دولت انگلیس برای کشور زلاندنو) و «مونتاگو» (وزیر امور هندوستان) متفقاً توجه دولت را به این نکته جلب کردند که: چون آمریکا هیچ تجربه‌ای در امور مربوط به مسلمانان ندارد، لذا واگذاری سرنوشت فلسطین به‌دست آمریکاییها اثرات ناخوشایند به‌بار خواهد آورد، و بخصوص حساسیت تمام مسلمانان ساکن در نقاط مختلف امپراتوری بریتانیا را نسبت به مسأله فلسطین ـ که عمدتاً یك سرزمین مسلمان نشین است ـ برخواهد انگیخت... (سند شماره ۲۳/۷).
«اورمسبی ـ گور» در نامه مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ خود به «مارك سایکس» نظریه جدیدی را در باره آینده فلسطین عنوان کرد:
.... به عقیده من بهتر است یك حکومت نظامی کاملاً فرانسوی در منطقه لبنان (در آن قسمتی که به «ولایت بیروت» معروف است و در شمال رودخانه لیتانی قرار دارد) بوجود آید. در این منطقه حتی یك افسر انگلیسی هم نباید در کار اداره امور شرکت داشته باشد و انگلیسیها به‌هیچوجه در حکومت آنجا با فرانسویها همکاری نکنند. چون در غیر اینصورت خیلی مشکل بتوان فرانسویها را از نفوذ به «جلیله» و ساحل غربی رود اردن بازداشت.
اگر هم توانستیم دمشق را تصرف کنیم، باید «فیصل» را به‌عنوان امیر آن منطقه بگماریم و دولت عربی بوجود آمده را به رسمیت بشناسیم، که در این‌حالت نیز طبیعی است ژنرال «آلنبی» بلافاصله افسری را به‌عنوان رئیس «اداره امور مناطق به‌دست آمده از دشمن» در سمت مستشار این دولت عربی انتخاب خواهد کرد.
ضمناً لازم است علاوه بر چهار شهر فلسطین (که فعلاً دارای حاکم نظامی انگلیسی است) برای سه شهر دیگر یعنی: نابلوس، حیفا، و طبریه، نیز حکامی انتخاب شوند و در مورد انتخاب حاکم نظامی برای شهر حیفا باید حتماً دقت کنیم که فرد مورد نظر اطلاعاتی راجع به صهیونیسم داشته باشد، چون حیفا در آینده یکی از مهمترین شهرهای فلسطین خواهد شد، و ما باید در بدو اقدامات خود حتماً یك حاکم نظامی کاردان و آینده‌نگر در آن شهر داشته باشیم.[۵] ولی در مورد شهر نابلس بهتر است از وجود یك حاکم نظامی معمولی استفاده شود، که چندی هم در سودان خدمت کرده

باشد. چون اکثریت جمعیت این شهر را مسلمانان تشکیل می‌دهند...[۶] (سند شماره ۸۰۰/۲۲۱)

«آرنولد توین بی»[۷] که در آن زمان جزء کارمندان اداره اطلاعات سیاسی وزارت خارجه انگلیس محسوب می شد در ماه نوامبر ۱۹۱۸ نظرات خود را پیرامون آینده فلسطین طی یادداشتی به وزارت خارجه تسلیم کرد:

.... ما قبلاً به «ملك حسین»[۸] قول داده بودیم که فلسطین یك سرزمین عربی و مستقل خواهد بود. سپس دولت انگلیس با انتشار اعلامیه‌ای خطاب به سازمان صهیونیستها اعلام کرد که: «تأسیس وطن ملی برای یهودیان در فلسطین را با نظر موافق تلقی می کند». در حالی که وقتی مرزهای فلسطین تا صحرای سینا، کانال سوئز، و بندر عقبه امتداد دارد، و بناست که ادامه خط آهن عکا ـ حیفا تا بین‌النهرین، در اولین قسمت خود از خاك فلسطین عبور کند، برای بریتانیا هدفی جز این نمی‌توان تصور کرد که: اگر قرار است یك قدرت خارجی بر حکومت آینده فلسطین اعمال اثر کند، این قدرت خارجی ناچار باید دولت بریتانیا باشد، و یا حداقل دولت آمریکا.

ضمناً با توجه به منافع انگلیس در فلسطین، باید گفت: چون در این سرزمین چندین مکان مقدس برای مذاهب مختلف قرار دارد، به‌این جهت نیز نباید احتمال درگیری بین پیروان آنها را از نظر دور داشت. و لذا باز هم باید متذکر شد که برای بریتانیا هدفی جز این متصور نیست که قدرت اداره کننده این سرزمین را باید به نوعی شکل دهد که توانایی کافی برای مصالحه بین پیروان مذاهب مختلف و تأمین منافع آنها را داشته باشد.

و اگر هم دولت بریتانیا مایل است در فلسطین برای مناطق یهودی نشین امتیازات و تسهیلات ویژه‌ای در نظر بگیرد، این اقدام نباید به شکلی صورت پذیرد که افکار عمومی اعراب (و یا اکثریت مسلمانان این سرزمین) احساس کنند دولت بریتانیا تبدیل به وسیله‌ای برای واگذاری اراضی اعراب یا مسلمانان به «اجنبی»ها شده است.

با توجه به این دلایل، شایسته است سرزمین فلسطین (صرفنظر از نوع حکومتش در آینده، و یا امتیازاتی که به اهالی غیر عربش داده می‌شود) عیناً به‌صورتی که در بین‌النهرین عمل شد، کلاً در سلك یك فدراسیون عربی در آید. و فقط به‌این ترتیب

است که دولت بریتانیا می‌تواند نسبت به تأمین منافع خود در آینده کاملاً مطمئن شود.
البته امکان دارد صهیونیستها در مقابل این اقدام، تقاضا کنند که سرزمینی در شرق اردن به آنها واگذار شود. ولی باید توجه داشت که این خواسته قابل اجابت نیست، چون در این منطقه هیچ نوع اراضی مزروعی یهودی نشین وجود ندارد و مردمانش نیز آشکارا تمایل خود را در پیوستن به حکومت عربی سوریه اعلام داشته‌اند....
(سند شماره ۳۷۱/۴۳۶۸).

«لئوپولدایمری» یکی از معاونین کابینه انگلیس (بعداً وزیر مستعمرات) که در آن زمان جزء همکاران «مارك سایکس» و در سلك مشاوران مخصوص کابینه برای پیشبرد اهداف صهیونیسم فعالیت می کرد، نظر خود را در یادداشتی راجع به آینده فلسطین و احتمال شراکت آمریکا در تعیین سرنوشت آن سرزمین، چنین آورده است:

.... روش آمریکاییها در اداره امور، به‌کلی با روش ما تفاوت دارد. آمریکا به‌هیچوجه با مسائل موجود در کشورهای مشرق زمین آشنا نیست و اصولاً نمی‌داند که ما چگونه با اینگونه مسائل در مصر و سایر سرزمینهای عربی برخورد می کنیم. البته غرض از ارسال این یادداشت هم آن نیست که راجع به لزوم حکمروایی انگلیس بر فلسطین ـ به‌عنوان یك سرزمین به غنیمت گرفته در جنگ ـ پافشاری شود. ولی این مسأله را هم نباید از نظر دور داشت که ما هرگز نباید با رو آوردن به راه حلهای آمریکایی، در حقیقت خود را از وظیفه‌ای که به‌عهده داریم کنار بکشیم. گرچه راه حل نهایی را نیز باید در کنفرانس صلح جستجو کرد، که مطمئناً در آنجا با حضور نمایندگان اعراب و یهودیان و استماع نظرات هر یك از آنها، تصمیم مقتضی راجع به این امر گرفته خواهد شد.... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۸۴)

در ماه نوامبر ۱۹۱۸ ارتش انگلیس به قوای عثمانی در خاك سوریه نیز غلبه کرد و توانست علاوه بر فلسطین و بین النهرین و ماورای اردن، سرزمین سوریه را نیز به تصرف خود در آورد.
پس از این اقدام، قوای فرانسوی تنها به اشغال سرزمین لبنان بسنده کردند و

بیروت را به‌صورت مرکز فرمانروایی خود در آوردند. در این حال بود که دمشق به‌صورت مرکز حکمرانی «امیر فیصل» در آمد و قوای نظامی تحت فرمان ژنرال «آلنبی» نیز اداره امور دمشق را به‌عهده گرفتند.

روز ۸ نوامبر ۱۹۱۸ ـ درست سه روز قبل از پایان جنگ جهانی اول ـ انگلیسها و فرانسویها با انتشار بیانیه مشترکی به مردم سوریه و فلسطین و بین‌النهرین (عراق) اطمینان دادند که: سیاست متفقین چیزی جز استقرار حکومت ملی و اداره امور این سرزمینها با خواست و اراده مردمانش نخواهد بود.

ولی علی‌رغم صدور این بیانیه، واهمه اعراب فلسطین نسبت به آینده سرزمینشان همچنان ادامه یافت. و ژنرال «کلیتون» که مسئولیت اداره امور سرزمینهای متصرفه را به‌عهده داشت، طی تلگرافی به وزارت خارجه انگلیس در این مورد گزارشی ارائه داد:

.... اعراب فلسطین نسبت به صهیونیستها به‌شدت حالت خصومت از خود نشان می‌دهند و از بابت اهداف صهیونیسم در سرزمینشان دچار نگرانی و اضطراب هستند.

آنها که در ابتدای تصرف فلسطین احساسات موافقی نسبت به انگلیسها داشتند، اینك از ما روی گردانده‌اند و عمدتاً متوجه «شریف حسین» (سلطان حجاز) و دولت عربی مستقر در دمشق شده‌اند.

این دگرگونی هم علتی جز این ندارد که آنها تدریجاً هدف اصلی دولت انگلیس را دریافته‌اند و اینك به‌خوبی می‌دانند که دولت انگلیس واقعاً برای اجرای برنامه‌های صهیونیستها در فلسطین تعهداتی به گردن گرفته است.

ولی با این‌حال به تصور آنها، چنانچه یك دولت عربی در فلسطین تشکیل شود، چون این دولت مورد حمایت انگلیس قرار خواهد گرفت، حتماً از خطر سلطه صهیونیسم به سرزمینشان خواهد کاست.

و در مورد صهیونیستهای فلسطین ـ که تحت رهبری وایزمن قرار دارند ـ نیز باید گفت که: آنها جزء هواداران پر و پا قرص ما هستند و بریتانیای کبیر را تنها پناهگاه برای رسیدن به آرزوهایشان قلمداد می‌کنند.

ولی در مقابل، احساسات ضد فرانسوی در بین صهیونیستها به‌شدت رواج دارد و

اصولاً اطمینان و اعتمادی به سیاست فرانسه بین یهودیان مشاهده نمی‌شود.
آنها گرچه مخالفت خود را با اعراب فلسطین نیز کتمان نمی‌کنند، ولی ضمناً از پشتیبانی دولت عربی مستقر در دمشق دریغ ندارند و معتقدند: فقط از طریق تقویت دولت عربی سوریه است که خواهند توانست بر مخالفت اعراب با صهیونیسم در فلسطین فائق آیند... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۸۵).

«مارك سایکس» که در ماه نوامبر ۱۹۱۸ به فلسطین عزیمت کرده بود طی تلگرافی به «اورمسبی ـ گور» که در آن زمان به لندن آمده بود چنین نوشت:

.... اختلاف نظر و احساسات مخالف بین یهودیان و غیر یهودیان مقیم فلسطین روز بروز بیشتر می‌شود. ابعاد این مسأله نیز از موقعی افزایش یافت که روزنامه «فلسطین» (منتشره توسط صهیونیستها) در دو شماره خود (مورخ ۹ اکتبر و ۲ نوامبر ۱۹۱۸) طی مقالاتی مرزهای فلسطین مورد نظر صهیونیستها را از یك طرف تا حومه بیروت، و از طرف دیگر تا آخرین حد اراضی مزروعی واقع در شرق رود اردن ترسیم کرد، و با نام بردن از منطقه مورد نظر به عنوان سرزمین «دولت مستقل یهود» خاطر نشان ساخت که یهودیان آماده می‌شوند تا پس از پایان دوره قیمومت، وطن خود را بازور اسلحه برای خویش حفظ کنند.
چنین تبلیغاتی از سوی صهیونیستها هیچ نتیجه‌ای جز همبستگی اعراب فلسطینی با دیگر جوامع عربی ـ که تا حال صرفاً نظاره‌گر مسأله بوده‌اند ـ در پی نخواهد داشت. و این، به عهده وایزمن و سوکولف است که راجع به دو مسأله زیر بیاندیشند و درباره آنها تصمیم بگیرند: ۱ـ برای یهودیان روشن شود که حدود سرحدات فلسطین تا کجاست ۲ـ غیر یهودیان فلسطینی می‌خواهند دقیقاً بدانند که آیا هدف نهایی صهیونیستها را تأسیس یك دولت مستقل یهودی در فلسطین تشکیل می‌دهد یانه؟.... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۹۸).

«آرنولد توین بی» در وزارت خارجه انگلیس راجع به تلگراف فوق‌الذکر یادداشتی نوشته، که در قسمتی از آن آمده است:

.... در جواب نکات مورد نظر «سرمارك سایکس» باید گفت:
۱ـ هیچ دلیلی وجود ندارد که مرزهای فلسطین از شمال، تا جنوب لبنان (یعنی تا مصب رود لیتانی) و در شرق، تا رود اردن (که از آنجا به بعد جزء دولت عربی سوریه

قلمداد می‌شود، و هیچ مزرعه یهودی نشین نیز ندارد) امتداد نداشته باشد.

۲ـ مطمئناً سیاست ما جز این نیست که یك دولت فلسطینی برای سرپرستی همه فلسطینی ها ـ اعم از یهود و غیر یهود ـ تشکیل دهیم و این سیاست هم البته با مضمون نامه آقای بالفور هماهنگی دارد[۹].

البته امکان این هست که زبان عبری به عنوان زبان رسمی فلسطین در آید، ولی هرگز نمی توان به یهودیان اجازه داد که درون دولت فلسطین، دولت دیگری ایجاد کنند و یا امتیازاتی بیشتر از ساکنان غیر یهودی فلسطین به دست آورند... (همان سند)

در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۱۸ گزارشی از ژنرال «کلیتون» به وزارت خارجه انگلیس رسید که در آن مسائل جدیدی مطرح شده بود:

.... بنابه گفته دکتر وایزمن: یهودیان متفق القولند که احساسات ملی اعراب پس از تشکیل حکومت عربی سوریه کاملاً ارضاء می شود و دیگر حساسیت چندانی نسبت به امور فلسطین نخواهند داشت. در حالی که مسائل سیاسی اخیر پس از تشکیل حکومت عربی سوریه، خلاف این ادعا را ثابت می کند و نشان می‌دهد که گرچه اعراب پس از تشکیل حکومت در سوریه تا حد زیادی از نظر احساسات ملی ارضاء شده اند، ولی هرگز مسأله احساسات ملی عرب در مورد فلسطین را دست کم نگرفته اند. علاوه بر این نیز، ساکنان غیر یهودی فلسطین صرفنظر از احساسات ملی، اصولاً از این مسأله بیمناکند که صهیونیسم موجودیت سرزمینشان را تهدید می کند.

امضای قراردادهای مختلف در مورد متارکه جنگ، نزدیك شدن موعد برگزاری کنفرانس صلح، و بخصوص انتشار بیانیه مشترك انگلیس و فرانسه در روز ۸ نوامبر، مسائل مربوط به سرنوشت سرزمینهای جنگ زده را به صورتی جدی تر مطرح ساخته است. و در این میان ـ شبیه جوامع دیگر مناطق ـ در فلسطین نیز مسلمانان و مسیحیان از یك طرف، و یهودیان صهیونیست از طرف دیگر، احساس می کنند که بایستی هر طور شده خواسته های خود را به گوش همگان برسانند، تا این امر در تصمیم گیری نهائی راجع به سرنوشت سرزمینشان مؤثر واقع شود. و چون توجه به این مسأله هیجان فراوانی در بین ساکنان فلسطین بوجود آورده، لذا هیچ بعید نیست که اعراب فلسطینی عملیاتی را علیه صهیونیستها آغاز کنند تا به این ترتیب توجه جهانیان را به مخالفت خود با صهیونیسم جلب نمایند. زیرا در حال حاضر آنها هیچ

وسیله دیگری برای رساندن پیام خود به دنیا در دست ندارند.

در اینجا بی مناسبت نیست متذکر شوم که براساس گزارشهای واصله از گردانندگان امور فلسطین، آخرین آمار مربوط به جمعیت فلسطین حکایت از این دارد که تعداد پیروان مذاهب سه‌گانه در فلسطین از این قرار است: مسلمانان ۵۱۲ هزار نفر، مسیحیان ۶۱ هزار نفر، و یهودیان ۶۶ هزار نفر.

و در پایان نیز خلاصه دو گزارش از حکام نظامی شهرهای فلسطین را که نشانگر احساسات موجود در میان فلسطینی‌هاست، همراه با نسخه‌ای از یادداشت «سرمارك سایکس» تقدیم می‌دارم.

خلاصه‌ای از گزارش مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸ سرلشکر «آرتورمانی» (فرماندار نظامی فلسطین):

«... در این مسأله هیچ تردیدی وجود ندارد که نوعی تشویش خاطر به وضوح در بین مسلمانان و مسیحیان بیت‌المقدس احساس می‌شود، که نکند ما قصد داریم فلسطین را به دست یهودیان بسپاریم. البته چون استنباط من این‌است که وزارت خارجه انگلیس هم به مسأله وقوف دارد و به‌خوبی از احساسات مردم فلسطین راجع به آینده سرزمینشان آگاه است، به این جهت پیشنهاد می کنم هم اکنون که فرصت بسیار مناسبی برای آرام کردن این مردم بوجود آمده، دولت اعلیحضرت نیز با صدور یك بیانیه صریح آنها را مطمئن کند که: درست برعکس تفسیر و تعبیر صهیونیستهای افراطی از اعلامیه بالفور، مفاد این اعلامیه هرگز نباید موجب نگرانی جوامع غیر یهودی فلسطین بشود...»

خلاصه‌ای از گزارش مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸ سرهنگ «جان هابارد» (حاکم نظامی ایالت یافا): «... به عقیده من صدور اعلامیه‌ای از سوی وزارت خارجه خطاب به اعراب فلسطین در باب اینکه: دولت بریتانیا هرگز اجازه نخواهد داد املاکشان به تصرف یهودیان در آید و دولت یهود بر آنان مسلط شود، اثرات بسیار مفیدی بر روحیه اعراب از خود بجا خواهد گذاشت. پیشنهاد دیگرم نیز این‌است که تشکیل کمیسیون اعراب فلسطینی برای ایجاد موازنه بین جوامع گوناگون ساکن در این سرزمین بسیار ارزنده خواهد بود. چون در حال حاضر واهمه اعراب بیشتر به‌خاطر یهودیانی‌است که از خارج به فلسطین می‌آیند، نه یهودیانی که از قبل در اینجا

سکونت داشته‌اند....»

خلاصه‌ای از یادداشت ارسالی از سوی «سرمارك سایکس»: «.... اعتقاد من این است که هم اکنون زمینه‌های بسیار مساعدی برای تشنج آفرینی در فلسطین وجود دارد زیرا هر یك از طرفین متوجه این مسأله شده‌اند که اگر دست به شورشی علیه طرف مقابل بزنند، به‌راحتی خواهند توانست توجه جهانیان را به خواسته‌های خویش جلب کنند. هر کدام از آنها نیز از مسائلی شاکی هستند که به عقیده من چنانچه اقدامات فوری برای آرام کردنشان انجام نگیرد، مطمئناً زمینه‌های تشنج آفرینی ابعاد گسترده‌تری خواهد یافت و در نهایت به یك بحران وخیم منجر خواهد شد.

صهیونیستها از مسائل زیر شاکی هستند:

۱ـ مقامات نظامی انگلیسی قدر و اعتبار لازم برای صهیونیستها قائل نیستند.

۲ـ مقامات نظامی انگلیسی اعراب را آزاد گذاشته‌اند تا علیه صهیونیسم تبلیغ کنند و مردم را علیه آنها برانگیزند.

۳ـ مقامات نظامی انگلیسی سعی دارند محبت اعراب و بخصوص مسلمانان فلسطینی را به‌سوی خویش جلب کنند.[۱۰]

۴ـ اعراب روز به‌روز قدرت بیشتری می‌گیرند و با کسب امتیازات بیشتر از مقامات انگلیسی، خشونت بیشتری نسبت به صهیونیستها پیدا می‌کنند.

اعراب نیز از مسائل زیر شاکی هستند:

۱ـ صهیونیستها آنقدر خشن، پررو، و آشوب طلب شده‌اند، که دایم آنها را از تشکیل دولت یهود می‌ترسانند.

۲ـ حکومت انگلیسی مستقر در فلسطین به نوعی عمل می‌کند که گویی می‌خواهد نشان دهد دیر یا زود اعراب فلسطین باید به‌صورت اتباع یك حکومت یهودی درآیند.... (سند شماره ۳۳۸۶/۳۷۱)

چون اعراب و یهودیان فلسطینی در صدد بودند تا قبل از تشکیل کنفرانس صلح و تعیین سرنوشت فلسطین، خواسته‌ها و نظرات خود را با دولت انگلیس در میان بگذارند، به‌همین جهت نیز هر دو طرف اقداماتی را در این زمینه آغاز کردند. «حیم وایزمن» برای این کار خود را به لندن رساند و ضمن مذاکره با اعضای کابینه

انگلیس، روز ۴ دسامبر ۱۹۱۸ نیز با «لرد بالفور» در وزارت خارجه ملاقاتی کرد، که صورت جلسه گفتگوی آن‌دو به قرار زیر است: (سند شماره ۳۷۱/۳۳۸۵ اداره اسناد ملی انگلیس)

.... وایزمن گفت: اگر بتوانیم به یهودیان عالم بگوییم که ما در صدد فراهم آوردن امکانات لازم در جهت ایجاد شرایط مطلوب در فلسطین برای تشکیل یك جامعه قدرتمند یهودی هستیم. مطمئناً با این کار باعث خواهیم شد که وجهه یهودیان در سراسر جهان به نحو چشمگیری افزایش یابد. و بعداً هم طبیعی است که وجود یك جامعه یهودی ۴ الی ۵ میلیون نفری در فلسطین، اثر فراوانی در خاورمیانه از خود بجا خواهد گذاشت و کشورهای منطقه را وادار به سازندگی و توسعه خواهد کرد. ولی البته این مسأله فقط هنگامی میسر خواهد بود که در ابتدای کار، یهودیان بتوانند «وطن ملی یهود» را در فلسطین تأسیس کنند و در آن آزادانه و بدون اسارت در قید و بند دیگران به کار توسعه و عمران مشغول شوند. نه اینکه آنها صرفاً برای کار در مجتمعهای یهودی نشین فلسطین آزاد باشند و فقط در همانجا تسهیلات لازم در اختیارشان قرار گیرد. برای یهودیان در فلسطین باید فرصتها و شرایط مطلوب فراهم شود تا بتوانند در مقیاسی بسیار وسیع دست به اقدامات همه جانبه زده، وطن ملی یهود را برای اسکان ۴ الی ۵ میلیون یهودی آماده کرده، فلسطین را در نهایت به‌صورت «سرزمین یهود» در آورند.

لرد بالفور سئوال کرد: آیا می‌توان در تطبیق این برنامه‌ها با اعلامیه دولت انگلیس، مسأله تأمین حقوق جوامع غیر یهودی فلسطین را نیز ـ که در اعلامیه ذکر شده ـ تضمین کرد؟

وایزمن جواب مثبت داد و افزود: گرچه دلیل انگلیسی بودن انگلستان فقط این است که در اینجا زبان و ادبیات، و مبانی فرهنگ و سیاست انگلیس حالت تفوق و برتری دارد، ولی این امر هرگز سبب نشده که افراد و یا مجامع غیر انگلیسی در این کشور کنار گذاشته شوند و یا از بین بروند. به‌همین ترتیب نیز در یك کشور یهودی ـ که شهروندان غیر یهود بسیاری در خود خواهد داشت ـ گرچه همه آنها می‌توانند از حقوق و امتیازات مورد نظر خویش برخوردار شوند، ولی مطمئناً زبان و فرهنگ و سیاست یهود حالت تفوق و برتری پیدا خواهد کرد. و اصولاً سرزمین فلسطین آنقدر

وسعت دارد که در صورت تشکل یك جامعه بزرگ یهودی، هیچ نیازی به سلب حقوق و امتیازات اعراب نباشد.
لرد بالفور قانع شد که مسأله اعراب نمی‌تواند به عنوان یك مشکل جدی در راه گسترش «وطن ملی یهود» مطرح باشد، ولی گفت که: به تصور وی، چنانچه صهیونیستها بتوانند با «فیصل» به موافقتی دست یابند و همراهی و وحدت نظر وی را کسب کنند، این امر مسلماً کمك بزرگی برای نیل به اهدافشان خواهد بود...
از سوی دیگر، گروهی از اعراب سرشناس فلسطینی هم در نامه‌هایی خطاب به وزارت خارجه انگلیس، کنفرانس صلح و رئیس جمهور آمریکا، نظرات خود را در مورد آینده فلسطین مطرح کردند. در یکی از آن نامه‌ها ـ که به وزارت خارجه انگلیس ارسال شده بود ـ چنین آمده است:
.... هنوز چندی از رهایی ما از قید ترکها نگذشته بود که شایعه منتشره توسط صهیونیستها مبنی بر اینکه کشور ما باید به‌صورت «وطن ملی» آنها در آید، به گوشمان رسید... اصول عدالت و انصاف هرگز اجازه نمی‌دهند بنیان ملتی با هجوم افراد بیگانه از هم پاشیده شود و مظاهرش از سوی بیگانگان به تحلیل رود. چنانکه دولت ایالات متحده آمریکا نیز برای رعایت همین اصول جلوی مهاجرت چینی‌ها را به کشورش سد می کند، یا استرالیا به آسیاییها اجازه مهاجرت نمی‌دهد، و یا مصر اجازه اشتغال به بیگانگان ـ البته به‌استثنای سوریها ـ نمی‌دهد.
بنابراین آیا این حق اعراب فلسطین نیست که در مقابل مهاجرت افراد بیگانه‌ای که هویت ملی ما را به خطر می‌اندازند، ایستادگی کنیم؟
این سرزمین متعلق به ماست و از دوران گذشته نیز تعلق به ما داشته است. سابقه حضور ما در این سرزمین خیلی بیشتر از آنها (یهودیها) است، و کار و کوشش ما در اینجا نیز اصلاً قابل مقایسه با آنها نیست. و چون ارتباطهای تاریخی و مذهبی ما مسلمانان و مسیحیان با سرزمین فلسطین به مراتب بیشتر از یهودیهاست، به‌همین جهت ادعای آنها راجع به حقوق تاریخی یهود بر این سرزمین هرگز نمی‌تواند امروزه برایشان حقی ایجاد کند. زیرا اگر چنین حقی واقعاً پذیرفتنی باشد، پس لاجرم شرط عدالت و انصاف ایجاب می کند که اعراب نیز به حقوق تاریخی خود در اسپانیا (که مدت هشت قرن وطن اعراب [مسلمانان] محسوب می‌شده، و تمدن امروزی اروپا

نیز از آنجا منشاء گرفته) دست یابند.
ضمناً باید توجه داشت که تعداد یهودیان ساکن در فلسطین هرگز ـ حتی در دوران کثرتش ـ از یك هشتم جمعیت فلسطین فراتر نرفته است. و نیز املاك متعلق به یهودیان بیش از ۳ درصد کل اراضی فلسطین را تشکیل نمی‌دهد. به‌این ترتیب آیا اصول عدل و انصاف اجازه می‌دهد که اکثریت مردم فلسطین از حقوق خویش در مقابل آنها دست بردارند؟ مضافاً به اینکه یهودیان بومی فلسطین همواره برادرانه با غم و شادی ما شریك بوده‌اند و امروز هم ما به‌خوبی می‌توانیم با آنها در صلح و آرامش زندگی کرده، و هر یك به سهم خود از آزادیهای فردی بهره‌مند باشیم... (سند شماره ۳۷۱/۴۱۵۳)

عکس‌العمل وزارت خارجه انگلیس در مورد این نامه، به‌صورت اظهار نظر مختصری از سوی چند مقام عالی رتبه وزارت خارجه در حاشیه آن به‌صورت زیر ابراز شد:

... عرض‌حالی است که در آن نسبت به اختلاس فلسطین از سوی صهیونیستها اعتراض شده است و در زیر آن نیز مسلمانان و مسیحیان امضاء کرده‌اند....
«ویلیام استانلی ادموندز» ۴ ژانویه ۱۹۱۹

... چون دول متفق جداً طرفدار صهیونیسم هستند، لذا این عرض‌حال محکوم به بی‌توجهی است. ولی البته به عقیده من بد نیست که آن‌را از طریق سفارت آمریکا برای اطلاع پرزیدنت ویلسون ارسال کنیم... «آرچیبالد کلارك کر» ۴ ژانویه ۱۹۱۹

... بله، من‌هم همینطور فکر می کنم... «جرج کیدستون» ۶ ژانویه ۱۹۱۹

چون قرار بود در اولین روز سال ۱۹۱۹ کنفرانس صلح در پاریس تشکیل شود تا متفقین راجع به نتایج جنگ جهانی اول و تعیین تکلیف سرزمینهای متصرفه به مذاکره بپردازند، لذا «کمیته خاورمیانه» وزارت خارجه انگلیس (که از آن پس تحت عنوان «کمیته شرقی» به کار خود ادامه داد) جلساتی را با حضور افراد مطلع در مسائل خاورمیانه تشکیل داد تا ضمن بحث معلوم کند که دولت انگلیس در جریان

مذاکرات کنفرانس صلح پاریس باید چه روش و سیاستی را در پیش بگیرد. در این جلسات افراد مختلفی به نمایندگی از ارگانهای دولتی انگلیس شرکت داشتند، که عناصر سرشناس آن عبارت بودند از: لرد کرزن، لرد بالفور (وزیر خارجه)، لرد رابرت سسیل (قائم مقام وزیر خارجه)، ژنرال هنری ویلسون (فرمانده کل ستاد ارتش انگلیس)، ژنرال مك دوناف (رئیس اداره اطلاعات ارتش انگلیس)، و «توماس ادوارد لورنس».[۱۱]

در اولین جلسه این کمیته که در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۱۸ به ریاست «لرد کرزن» بر پا شد، موضوع اصلی بحث «فلسطین» بود، و در آن گفتگوهایی به شرح زیر صورت گرفت:

... لرد کرزن: در مورد وضعیت فلسطین اگر بخواهیم به تعهداتمان عمل کنیم، باید بدانیم که اولین مسأله همانا قول و قرارمان با «شریف حسین» در اکتبر ۱۹۱۵ بوده، که طبق آن بریتانیای کبیر متعهد شده فلسطین در آینده قسمتی از یك مملکت عربی مستقل به حساب آید.

پس از آن، براساس توافقی که بین بریتانیا و فرانسه، و بعداً هم ایتالیا صورت گرفت، بنا شد اداره امور سرزمین فلسطین با مشورت روسیه وتحت نظارت بین المللی انجام پذیرد.[۱۲]

سپس در نوامبر ۱۹۱۷ مسأله به شکل جدیدی درآمد و آقای بالفور به قائم مقامی دولت انگلیس طی اعلامیه مشهور خود خطاب به صهیونیستها اعلام داشت که فلسطین بایستی بصورت وطن ملی قوم یهود در آید.

ولی این اعلامیه هرگز مشخص نکرد که در صورت تحقق چنین هدفی، تکلیف حقوق مدنی و مذهبی مجامع غیر یهودی فلسطین ـ که مسأله بسیار پر اهمیتی نیز هست ـ چه خواهد شد؟ و آنطور که من احساس می کنم، چون علت اصلی گرفتاری ما در مسأله فلسطین هم در حال حاضر جز این نیست، لذا با توجه به حقایق موجود ابتدا به ارزیابی مسائل خودمان در فلسطین می‌پردازیم:

اول ـ در این باره تردیدی وجود ندارد که انگلستان فاتح فلسطین است و در راه تصرف آن نیز گرچه از کمکهای بسیار جزئی فرانسه و ایتالیا برخوردار بوده، ولی فعلاً حاکمیت فلسطین در دست دولت بریتانیا قرار دارد.

دوم ـ صدور اعلامیه مربوط به صهیونیستها از سوی دولت ما، سبب تشویق بسیاری از یهودیان در مهاجرت به فلسطین شده است.

سوم ـ یکی از مشکلات مهم که فعلاً در فلسطین خودنمایی می کند، امتیاز خواهی صهیونیستها و کوشش فراوان آنها برای دستیابی به امتیازاتی به مراتب بیشتر از آن است که تاکنون در اختیارشان قرار گرفته.

شما آقایان فقط کافیست روزنامه «فلسطین» را که صهیونیستها منتشر می کنند بخوانید ـ که احتمالاً هم اکثراً آن را خوانده اید ـ تا ضمن آشنایی با عقاید آنها، متوجه شوید که صهیونیستها خواسته‌های خویش را روزبه‌روز اضافه‌تر می کنند، و به‌جایی رسیده اند که امروزه دم از تشکیل «دولت یهود» می زنند.

چهارم ـ اعراب ساکن فلسطین به کلی فراموش شده اند و گویی اصلاً قابل اعتنا نیستند. ولی آنها نه تنها تصاحب سرزمین تاریخی فلسطین را ادعا دارند، بلکه معتقدند که مرزهای فلسطین از رود اردن هم فراتر است و تا آخرین حد اراضی قابل کشت در شرق اردن امتداد دارد. و به این ترتیب می بینیم که خواسته های اعراب نیز به صورتی است که نمی‌توان برایش محدودیتی قایل شد.

پنجم ـ برنامه های صهیونیستها و انرژی فراوانی که برای تحقق اهدافشان به کار می برند، طبیعتاً جز برانگیختن سوءظن شدید اعراب نتیجه دیگری در پی نداشته است . (البته موقعی که می گویم «اعراب» منظورم «فیصل» و اتباعش در دمشق نیستند، بلکه نظر به کسانی دارم که اصطلاحاً «عرب» نامیده می شوند و در فلسطین ساکنند). از تلگرافهای واصله نیز به‌خوبی مشهود است که این وضعیت در بین اعراب و یهودیان حالت تشنج آمیزی بوجود آورده و روزبه‌روز هم در حال گسترش است.

در این میان چون اعراب تصور می کنند که ما پشتیبان صهیونیسم هستیم و به خواسته های اعراب نظر نداریم، لذا وضعیتی برایمان بوجود آمده که روزبه‌روز هم وخیم‌تر می شود.

حال، با توجه به نکاتي که بر شمردم، نظر خود پیرامون آینده سرزمین و حکومت فلسطین را به‌این ترتیب خلاصه می کنم.

در مورد سرزمین فلسطین باید بپذیریم که حدود فلسطین در همان مرزهای

قدیمی اش تثبیت شود. و در مورد حکومتش نیز با توجه به این حقیقت که محال است حتی یك نفر خواهان حکومتی با نظارت بین المللی در آنجاباشد، باید بگویم که چون تنها سه کشور، یعنی: ما، فرانسه و آمریکا راجع به مسأله حکومت فلسطین نظر داریم، پس ناچار باید فقط یکی از این سه کشور فعلاً اداره امور آن‌را در دست بگیرد.
در مورد فرانسه مسأله معلوم است و هیچ جای بحث ندارد. چون نظر فرانسه هر چه باشد، حتی یك نفر هم در فلسطین نمی‌توان یافت که اشتیاقی نسبت به حاکمیت فرانسه از خود نشان دهد. ولی در مورد آمریکا، فکر می کنم که عده‌ای از ما واقعاً به‌این امر اعتقاد دارند که بهتر است آمریکا به‌عنوان اداره کننده امور فلسطین انتخاب شود. در حالی که من بالشخصه هر چه راجع به این مسأله می اندیشم، نسبت به عاقلانه بودن چنین تصمیمی بیشتر مشکوك می‌شوم. و سرانجام، فقط بریتانیا می‌ماند، که به‌نظر من بایستی با رعایت کلیه جوانب احتیاط، وسایل لازم را به‌صورتی فراهم کنیم که فلسطینیها از بریتانیا درخواست کنند تا برای مدتی سرپرستی و اداره امور سرزمینشان را به‌عهده بگیرد...
ژنرال ویلسون: اگر تصور ما واقعاً این است که ما برای اداره امور فلسطین بهتر از همه هستیم، پس باید این کار را به‌عهده بگیریم بخصوص که مسأله فقط به ما و آمریکا ارتباط دارد.
لرد رابرت سسیل: ولی این کار برای ما آنطور که تصور می‌شود، ثمره چندانی دربی نخواهد داشت.
ژنرال ویلسون: چرا نه؟
لرد رابرت سسیل: برای اینکه مهمترین کار ما باید حفظ صلح و آرامش بین اعراب و یهودیان باشد و در این میان هم چیزی عاید خودمان نخواهد شد. به‌نظر من هر کشوری که اداره امور فلسطین را در دست بگیرد فقط وقتش را تلف کرده است.
ژنرال اسماتس: ولی این کار باعث جلب احساسات ملی یهودیان به‌سوی ما خواهد شد، و می‌دانیم که یهودیان از نظر احساسات ملی گرایانه مقامی بسیار ارزنده دارند.
لرد رابرت سسیل: به‌همین جهت باید منتظر باشیم که آنها در مقابله با قدرت حاکم بر خودشان دست به ستیزه جویی بزنند.

ژنرال ویلسون: ولی اگر آنها را خوب اداره کنیم هرگز چنین کاری نخواهند کرد.
ژنرال مك دوناف: مهمترین مسأله موجود در فلسطین فعلاً این نیست که موقعیت جغرافیایی آن چگونه باشد و یا ارتباطش با سوریه و دیگران به چه شکلی برقرار گردد. به نظر من ـ همانطور که آقای بالفور هم گفته است ـ مسأله مادر فلسطین این است که چگونه این سرزمین را به صورت «وطن ملی یهود» در آوریم، و به دنبال آن توجه کلیه یهودیان ساکن در سراسر جهان را به سمت خویش جلب کنیم. و باید بگویم که در اینجا مسأله بسیار مهمی نیز خودنمایی می کند. چون ضمن تماسهایی که باعده‌ای از صهیونیستها داشته‌ام، همین پریروز از یکی از آنها شنیدم که می گفت: اگر ما نتوانیم در فلسطین به آنچه که می‌خواهیم برسیم، ناچار کاری خواهیم کرد که تمام یهودیان رو به سوی بالشویکها بیاورند و همانند اقداماتی که در روسیه انجام دادند، در تمام کشورها مردم را به حمایت از بالشویکها وادارند.[۱۳]
لرد رابرت سسیل: بله، واقعاً جالب است اگر تصور کنیم که آقای «روتشلید» یك روز رهبری شورشیان بالشویك را به‌دست گرفته است.[۱۴] .... (سند شماره ۲۷/۲۴)

پس از آن، کمیته شرقی بار دیگر در روز ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل جلسه داد، و در این جلسه که ریاست آن باز هم به عهده لرد کرزن قرار داشت، قطعنامه ای به شرح زیر حاوی نظرات کمیته در مورد خط مشی دولت انگلیس راجع به فلسطین در کنفرانس صلح پاریس، به تصویب رسید:

۱ـ کمیته با هرگونه اقدامی در جهت اداره امور فلسطین به‌صورت بین‌المللی مخالف است.

۲ـ کمیته از انتخاب یك قدرت بزرگ به‌عنوان اداره کننده فلسطین استقبال می کند. چه این انتخاب از سوی جامعه ملل متفق انجام پذیرد، و چه این قدرت به‌عنوان نماینده ملل متفق در فلسطین اداره امور را به‌دست گیرد.

۳ـ این قدرت نباید فرانسه یا ایتالیا باشد. ولی از دو کشور ایالات متحده امریکا و بریتانیای کبیر، حتماً لازم است که یکی از آنها به این سمت انتخاب شوند.

۴ـ گرچه ما مخالفتی با انتخاب شدن امریکا نداریم، ولی معتقدیم که اگر اداره امور فلسطین از بریتانیا خواسته شود، این درخواست باید حتماً مورد قبول قرار گیرد.

۵ـ هر قدرتی که به سمت اداره کننده امور فلسطین انتخاب می‌شود، بایستی تا حد

امکان سعی کند باخواسته‌های اعلام شده از سوی اعراب ساکن فلسطین و جامعه صهیونیستهای فلسطین همراهی و مساعدت نماید.

۶ـ حداکثر کوشش در کنفرانس صلح به کار رود تا برای فلسطین مرزهای معلوم و مشخصی تعیین گردد.

۷ـ به‌هر صورتی که شده کنفرانس صلح باید حفظ و حراست از مکانهای مقدس در سرزمین فلسطین را تضمین کند... (همان سند).

---

۱. «فیصل» فرزند سوم شریف حسین (۱۹۳۳ـ۱۸۸۵)، که در تاریخ کشورهای اسلامی یکی از سرسپرده‌ترین و خائن‌ترین افراد محسوب می‌شود. او پس از اشغال سرزمینهای اسلامی توسط متفقین در جنگ جهانی اول، ابتدا از سوی فرانسویها به عنوان شاه سوریه انتخاب شد، و بعداً به دلیل خوش خدمتی و معاملات پنهانی با انگلیسها بر سر مسأله فلسطین، از سوی انگلیسها به عنوان شاه عراق منصوب گردید ـ م.

۲. «ماورای اردن» به سرزمینی اطلاق می‌شد که در شرق رود اردن قرار دارد، و قسمت اعظمی از آن در دوران حکومت عثمانی جزء «ولایت دمشق» بود. بعداً که در سال ۱۹۴۶ «ماورای اردن» ظاهراً استقلال یافت و به نام کشور «اردن» عرض اندام کرد. نام «ماورای اردن» نیز متروکه شد ـ م.

۳. البته منظور انگلیسیها این بود که اگر حکومتی همواره منافع دولت انگلیس را حفظ کند، از حمایت لندن برخوردار خواهد بود. چون اگر به سرنوشت مناطق اشغالی انگلیسیها نظر کنیم می‌بینیم که در مصر و اردن (بجز دوران عبدالناصر در مصر) چون رؤسای حکومت تابع مقامات انگلیسی بودند، حکومتشان نیز مورد حمایت لندن قرار داشت. ولی در عراق و فلسطین (عراق تا زمان سلطنت امیر فیصل، و فلسطین تا تشکیل حکومت اسرائیل) چون مردم نظر به حکومت مستقل داشتند، همواره توسط حکام انگلیسی سرکوب می‌شدند ـ م.

۴. «جبل دروز» منطقه‌ای در جنوب شرقی سوریه فعلی ـ م.

۵. اصرار انگلیس به گماردن یك حاکم نظامی مسلط و آشنا به جریان صهیونیسم در حیفا، بیشتر به این دلیل بود که می‌دانستند در آینده، یهودیان مهاجر به فلسطین عمدتاً از طریق این بندر وارد خاك فلسطین خواهند شد ـ م.

۶. براساس اظهار نظر گردآورنده اسناد: صهیونیستها اصولاً با کارمندان انگلیسی که در سودان خدمت کرده بودند میانه خوبی نداشتند. چون آنها را افرادی طرفدار اعراب به حساب می‌آوردند که ضمناً هیچگونه علاقه‌ای به یهودیان اروپایی مسلك از خود نشان نمی‌دهند ـ م.

۷. «آرنولد توین بی» مورخ مشهور که کتاب «بررسی تاریخ» ۱۲ جلدی او معروفیت خاصی دارد. وی در دو کنفرانس صلح که متعاقب جنگهای جهانی اول و دوم تشکیل شد جزء هیأت نمایندگی انگلیس انجام وظیفه کرد ـ م.

۸. «ملك حسین» معروف به شریف حسین یا شریف مکه و یا سلطان حجاز، که رهبری اعراب علیه سلطه عثمانی را به‌دست داشت و می‌خواست خود را «پادشاه سرزمینهای عربی» بنامد.
با اینکه انگلیسها پس از تصرف سرزمینهای عربی در جنگ اول، از اجرای قول و قرارهایی که با او داشتند طفره رفتند و «شریف حسین» را صرفاً به عنوان «سلطان حجاز» به رسمیت شناختند، ولی دو پسر او: یکی «عبدالله» و دیگری «فیصل» را به ترتیب در سمت پادشاه اردن و پادشاه سوریه گماردند ـ م.

۹. اینطور به نظر می‌رسد که «توین بی» در نگرش به قضیه صهیونیسم و سیاست دولت انگلیس در قبال آن، یا اصولاً از کُنه مسائل بی‌خبر بوده و به‌طور کلی از جریان صدور اعلامیه بالفور و ماهیت تصمیم دولت انگلیس آگاهی نداشته، و یا اینکه عمداً خود را به نادانی زده است. و گرنه از شخصی مثل او ـ که در سلك محققان طراز اول فلسفه تاریخ جای دارد ـ بعید است که اعلامیه بالفور را در راستای تشکیل دولت فلسطین توسط مردم فلسطین توصیف کند ـ م.

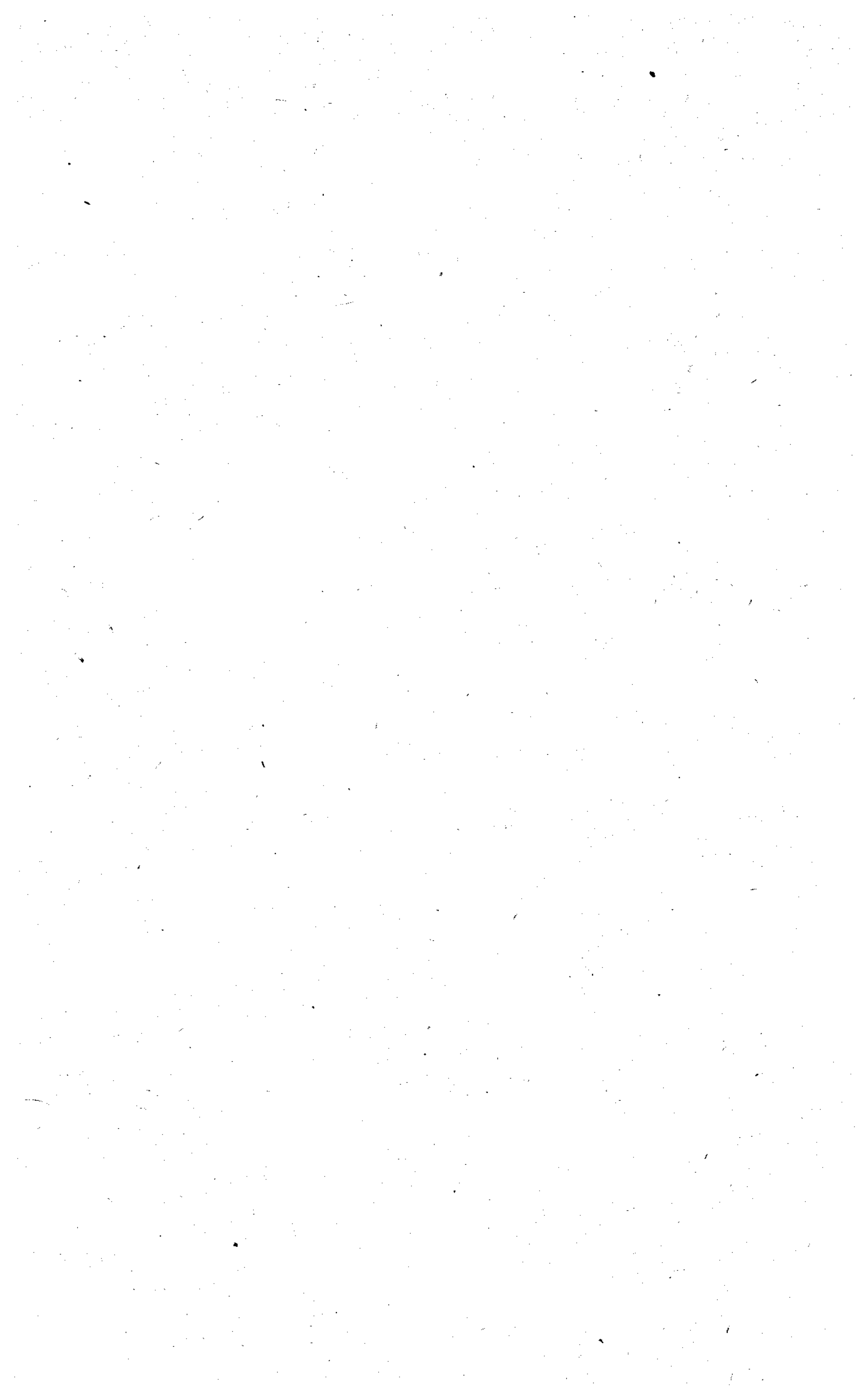
۱۰. مطمئناً اکثر صهیونیستهای مقیم فلسطین از این حقیقت آگاهی نداشتند که رفتار مقامات نظامی انگلیسی با مسلمانان عیناً با راهنماییهای «کمیسیون صهیونیسم» و بخصوص شخص «حیم وایزمن» مطابقت دارد. و اصولاً براساس طرحهای فریبکارانه وزارت خارجه انگلیس (که مدارك آن در صفحات قبل آمده)، مقامات انگلیسی موظف بوده اند هر چه می توانند بهتر «اعراب را تر و خشك کنند» تا برای پرورش بذرهای توطئه آماده تر شوند ـ م.

۱۱ـ «توماس ادوارد لورنس» (۱۹۳۵ـ۱۸۸۸) معروف به «لورنس عربستان»، افسر ارتش انگلیس و جاسوس معروف انگلیسی در منطقه خاورمیانه ـ م.

۱۲. این همان قرارداد معروف «سایکس ـ پیکو» می باشد که در سال ۱۹۱۶ بین متفقین جنگ جهانی اول (انگلیس، فرانسه، ایتالیا، روسیه) به امضاء رسید. طرفهای اصلی این قرارداد: «سرمارك سایکس» از انگلیس و «شارل فرانسواپیکو» از فرانسه بودند، و مضمون آن‌را نیز تعیین سرنوشت حاکمیت سرزمینهای جدا شده از امپراتوری عثمانی تشکیل می‌داد. درمورد فلسطین قرار شد این سرزمین (در غرب رود اردن به استثنای صحرای نقب) تحت نظارت بین المللی اداره شود، ولی دو شهر «حیفا» و «عکا» (و منطقه حد فاصل این دو شهر) تحت کنترل دولت انگلیس قرار داشته باشند ـ م.

۱۳. در آن‌زمان (۱۹۱۸) هنوز انقلاب روسیه و حزب و حکومت انقلابی حاکم بر آن کشور، عنوان انقلاب و حزب و حکومت «کمونیستی» را بر خود ننهاده بود، و غالباً تحت عنوان انقلاب و حزب و حکومت «بالشویکها» معروفیت داشت ـ م.

۱۴. «روتشلید» سرمایه‌دار و بانکدار معروف یهودی ـ م.



فصل چهارم

کنفرانس صلح پاریس

کنفرانس صلح پاریس روز اول ژانویه ۱۹۱۹ در قصر ورسای پاریس گشایش یافت، در این کنفرانس که نمایندگانی از سوی متفقین گرد آمدند تا راجع به نتایج جنگ جهانی اول و تعیین تکلیف سرزمینهای جنگ‌زده مذاکره کنند. سرپرستی هیأت نمایندگی انگلیس.را لرد بالفور (وزیر خارجه) و لرد هاردینگ (معاون دایمی وزارت خارجه) به‌عهده داشتند.

قبل از تشکیل این کنفرانس، اعراب فلسطینی و صهیونیستها نیز خود را آماده کرده بودند که نمایندگانی برای شرکت در جلسات کنفرانس صلح به پاریس اعزام دارند، تا از طریق آنها توجه اعضای اصلی کنفرانس را به خواسته‌های خویش جلب کنند.

در همین راستا، طی ماه نوامبر ۱۹۱۸ یادداشتی از سوی سازمان صهیونیسم به وزارت خارجه انگلیس ارسال شد، که در آن ضمن تأکید بر لزوم مطرح کردن مسأله تأسیس «وطن ملی یهود» در کنفرانس صلح، با یادآوری اعلامیه بالفور و حمایت یهودیان از سرپرستی فلسطین توسط انگلیسها، پیشنهاداتی هم درباره مرزبندی فلسطین و روش اجرای مفاد اعلامیه بالفور ارائه شده بود، که اهم آن به

قرار زیر است:

.... مرزهای فلسطین باید به‌صورت زیر تثبیت شود: مرز شمالی از طول جغرافیایی ۳۳ درجه و ۴۵ ثانیه (کنار رود لیتانی) شروع و سپس درجهتی متمایل به سمت جنوب شرقی تا نقطه‌ای واقع در جنوب محدوده شهر دمشق (در غرب خط آهن حلب ـ حجاز) برسد. مرز شرقی فلسطین در امتداد خط آهن حجاز، و در سمت غربی آن قرار داشته باشد.[۱] مرز جنوبی خطی باشد که بندر عقبه را به «العریش»[۲] وصل می‌کند. و مرز غربی نیز محدود به دریای مدیترانه خواهد بود.

البته تفصیل خطوط مرزی بایستی در یک کمیسیون ویژه مرزبندی تعیین شود و لازم به تذکر هم نیست که یکی از اعضای این کمیسیون بایستی عنوان نماینده «شورای یهود برای امور فلسطین» را داشته باشد، که در مورد این شورا بعداً توضیح داده خواهد شد.

ضمناً نیز به‌اطلاع می‌رساند که در محدوده مرزهای پیشنهادی فلسطین، می‌توان ترتیبی با اعراب داد که آنها قادر باشند آزادانه از طریق بندر عقبه به دریای سرخ و بالعکس رفت و آمد داشته باشند.

و اما پیشنهادات ما راجع به مسأله تأسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین:

۱ـ تأسیس یک وطن ملی برای قوم یهود در فلسطین راه دیگری جز این ندارد که: کشور فلسطین از نظر شرایط و موقعیت سیاسی، اقتصادی، و معنوی طوری آماده شود که بتوان جمعیت یهودی آن‌را افزایش داد. و همراه با برقراری مبانی دموکراسی، در نهایت فلسطین را به‌صورت یک «کشور مشترک‌المنافع» برای یهودیان در آورد.

۲ـ با اطمینان و اعتماد کامل انتظار می‌رود که تحت توجهات و سرپرستی بریتانیا، تدریجاً اداره امور فلسطین به عهده تشکیلات خودمختار داخلی واگذار شود.

۳ـ توصیه می‌شود که به‌هنگام تدوین قانون اساسی فلسطین، مضمون اعلامیه مورخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ دولت بریتانیا (اعلامیه بالفور) به‌عنوان زیربنا و نقش پرداز اصلی قانون اساسی مد نظر قرار گیرد.

۴ـ بخصوص تأکید می‌شود که در موقع انتخاب افراد فلسطینی برای شرکت در اداره امور کشور، نسبت آنها به‌صورتی تعیین گردد که عده قابل ملاحظه‌ای از

یهودیان و یا نمایندگان «شورای یهود برای امور فلسطین» (که بعداً درباره این شورا توضیح داده خواهد شد) را شامل باشد، تا به‌این ترتیب حضور موثر آنها در صحنه حکومت بتواند اجرای سیاست مورد نظر «اعلامیه» را بیشتر تضمین کند.

۵ـ تمام معیارهای قانونی، تشکیلاتی، و اقتصادی برای فلسطین باید در چارچوبی تنظیم شود که بیشترین و بهترین موقعیتها را برای پیشرفت برنامه تأسیس وطن ملی یهود فراهم نماید، ولی ضمن آن هم البته منافع سایر مردم ساکن در فلسطین را نادیده نگیرد.

۶ـ پیشنهاد می‌شود که مجامع یهودیان در فلسطین از آزادی عمل نسبتاً قابل ملاحظه‌ای برخوردار شوند تا بتوانند نقش موثرتری در اداره امور مناطق محل استقرار خود ایفاء کنند.

۷ـ در مورد یهودیان فلسطینی بایستی زبان عبری به عنوان زبان رسمی شناخته شود و تمام مکاتبات و نوشته‌های رسمی در مورد آنها با این زبان انجام پذیرد.*

۸ـ شنبه‌ها و ایام تعطیل یهودیان بایستی به عنوان روزهای تعطیل رسمی شناخته شود.

۹ـ به طور مسلم، نه در حال و نه در آینده به هیچوجه نباید هیچگونه تبعیضی بین ساکنان فلسطین از نظر نژاد و مذهب، در زمینه حقوق مدنی و تابعیت مورد عمل قرار گیرد.

۱۰ـ پیشنهاد می‌شود تمام فعالیتهای یهودیان فلسطین و یهودیان سراسر دنیا برای پیشبرد اهداف اعلامیه (بالفور) در ارگانی تحت عنوان «شورای یهود برای امور فلسطین» متمرکز باشد. که هدف اصلی این شورا «توسعه و تکامل وطن ملی یهود» است و مهمترین وظیفه‌اش را نیز: تشویق یهودیان به امور زمینداری در سرزمین فلسطین و تهیه املاك مناسب برای این منظور، تشکیل می‌دهد. وظیفه دیگر این شورا، تشویق و سازماندهی مهاجرت یهودیان به فلسطین خواهد بود. و نیز لازم است برای این شورا اختیاراتی فراهم شود تا بتواند در امر گسترش یك نظام کامل آموزشی برای یهودیان فلسطینی بر اساس رسمیت زبان عبری فعالیت کند. ضمناً هم این شورا بدون آنکه نظر مستقیم و یا غیرمستقیم به اماکن مقدس مسیحیان و مسلمانان در فلسطین داشته باشد، صرفاً درصدد خواهد بود تا اماکن مقدس مربوط

به یهودیان را تحت کنترل خود درآورد.... (سند شماره ۳۷۱/۳۳۸۵ اداره اسناد ملی انگلیس).

در باره مطلب این یادداشت و پیشنهادات صهیونیستها، «اورمسبی ـ گور» نظرات خود را به این ترتیب ابراز داشته است:

... این پیشنهادات توسط کمیته ویژه ای از سران صهیونیسم در لندن تحت نظارت «هربرت ساموئل» (نماینده پارلمان انگلیس) تهیه شده، که در این کمیته علاوه بر دکتر وایزمن و آقای سوکولف و گروهی از اعضای اتحادیه یهودیان انگلیسی، عده ای از یهودیان غیر صهیونیست هم شرکت داشته اند. ضمناً متن این یادداشت و پیشنهادات موجود در آن، برای ملاحظه و تایید بسیاری از یهودیان سرشناس انگلیسی نیز ارسال شده است، تا پس از امضای آنان به صورت یك نامه رسمی حاوی نظرات سازمان صهیونیسم و هوادارانش در مورد آینده فلسطین، به وزارت خارجه انگلیس ارائه گردد.

ولی راجع به این یادداشت من شخصا معتقدم که در سه مورد آن بهتر است بعضی عبارات تغییر کند و لحن محتاطانه تری به کار گرفته شود:

۱ـ در مورد مرزبندی فلسطین لازم است اصولا مطالب پیشنهاد شده در جایی منتشر نشود. و عبارت مربوط به حدود تعیین شده نیز به صورت زیر تغییر یابد:«... تمامیت فلسطین منوط به این است که حدود آن از «دان»[۳] تا «بئرشبع»[۴] را در بر گیرد و همچنین شامل دره اردن و حق استفاده از رود اردن و شاخه های فرعی آن باشد».

۲ـ در مورد لغت «کشور مشترك المنافع» که به عنوان وضعیت آینده «وطن ملی یهود» به کار رفته، به نظر می رسد که استعمال این لغت زاید و غیر ضروری باشد، و محتملاً نیز سبب انحراف پایه هاي بنا کننده وطن ملی یهود شود. چون لغت «کشور مشترك المنافع» معنای دیگری جز تشکیل یك حکومت ندارد، و طبیعی است که به کارگیری این لغت می‌تواند ناآرامیهای گسترده‌ای در بین جماعات غیریهود فلسطین بوجود آورد.

۳ـ در مورد مکانهای مقدس یهودیان در فلسطین، باید حتما نام این اماکن مشخص شود. چون مسلمانان بر این اعتقادند که یهودیان، قسمت قدیمی شهر بیت المقدس را ـ که در آنجا مسجدی هم وجود دارد ـ متعلق به خودشان می دانند. و به همین جهت اگر

هم قصد آن نیست که اماکن مقدس یهودیان به طور مشخص ذکر شود، به نظر من بهتر است که اصولاً جمله آخر یادداشت کمیته صهیونیسم در مورد «کنترل اماکن مقدس یهودیان توسط شورای مذکور» به کلی حذف شود.
غیر از نکاتی که برشمردم، بقیه مطالب مندرج در یادداشت به نظرم از هر جهت قابل قبول است. «اورمسبی ـ گور» ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸

از سوی دیگر، «امیرفیصل» (رئیس حکومت عربی مستقر در دمشق) نیز که برای طرح خواسته‌های اعراب در کنفرانس صلح عازم پاریس بود، سر راه خود به پاریس در اواسط ماه دسامبر ۱۹۱۸ وارد لندن شد و در این شهر طی ملاقاتی که با «حیم وایزمن» داشت، توافق نامه‌ای با وی امضاء کرد که بر اساس آن: فیصل موافقت خود را با مهاجرت یهودیان به فلسطین و کوشش آنها برای عمران و توسعه فلسطین اعلام داشت. و در مقابل نیز این شرط را به وایزمن قبولاند که یهودیان مهاجر بایستی از حقوق روستاییان و کشاورزان عرب فلسطینی حمایت کنند و در راه پیشرفت و توسعه اقتصادی آنها از هیچ کمکی دریغ نورزند.

پس از آن، فیصل متن دیگری را به صورت متمم توافق نامه نوشت و به امضای وایزمن رساند، که در آن اعلام می کرد: «.... من فقط در صورتی پایبند به مفاد توافق نامه خواهم بود که هدف اعراب در نیل به استقلال فلسطین تامین شود. و در صورتی که مشاهده کنم کوچکترین قدمی در راه ممانعت از اعراب برای رسیدن به هدفشان برداشته می شود، به هیچوجه خود را به اجرای حتی یك کلمه از این توافق نامه ملزم نخواهم دانست...».

در مورد این توافق نامه، تلگرافی توسط حیم وایزمن، از قول کمیته ویژه سران صهیونیسم در لندن و از طریق وزارت خارجه انگلیس، برای دکتر «ادر» (که سمت جانشین او را در کمیسیون صهیونیسم به عهده داشت) به فلسطین مخابره شد:

... تلگراف شماره ۱۱۹ مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ (غیرقابل انتشار).

وایزمن ملاقات و مذاکرات بسیار ثمربخشی با فیصل داشت، که طی آن فیصل با خواسته‌های ما به طور کامل موافقت کرد.
او ضمن آنکه مطمئن بود به خوبی از عهده تفهیم اعراب در مورد فواید یهودی شدن فلسطین برای خودشان و کشورشان برخواهد آمد، به وایزمن هم اطمینان داد که

شخصاً از هیچ کوششی برای حمایت از خواسته‌های یهودیان در کنفرانس صلح پاریس فروگذار نخواهد کرد و طی جلسات این کنفرانس به اطلاع نمایندگان کشورها خواهد رساند که: جنبش اعراب و جنبش صهیونیسم هر دو در یك راستا حرکت می کردند و همواره بین آنها هماهنگی کامل برقرار بوده است[۵]...

وایزمن در پایان تلگراف خود خطاب به جانشینش، افزوده بود:

... به هر حال مسأله اداره امور فلسطین به صورتی شکل خواهد گرفت که فلسطین تحت سرپرستی بریتانیا به یك «کشور مشترك المنافع یهودیان» تبدیل شود...

موقعی که تلگراف وایزمن به نظر لرد کرزن رسید، او نسبت به استفاده از لغت «کشور مشترك المنافع» یهودیان در این تلگراف کنجکاو شد و از مقامات وزارت خارجه در این مورد نظر خواست، که «رونالد گراهام» (مدیرکل وزارت خارجه) نیز در جواب لرد کرزن یادداشتی به این شرح نوشت:

...در پاسخ به نظرخواهی لرد کرزن راجع به مسأله مذکور باید بگویم: به اعتقاد من دکتر وایزمن هرگز به طور آشکار خواسته‌ای فراتر از تاسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین ـ به طوری که مسأله‌ای به شکل «کشور مشترك المنافع یهودیان» نیز در آن نهفته باشد ـ ابراز نکرده است. «رونالد گراهام»، ۲۵ ژانویه ۱۹۱۹

ولی لرد کرزن، که از این اظهارنظر قانع نشده بود، در پاسخ به «رونالد گراهام» چنین نوشت:

... اگر به تلگراف مورخ ۱۷ دسامبر دکتر وایزمن به دکتر «ادر» نظری بیاندازید، درست در بالای محل امضای او این مطلب را خواهید دید، که نوشته است: «... اداره امور فلسطین به صورتی شکل خواهد گرفت که فلسطین تحت سرپرستی بریتانیا به یك کشور مشترك المنافع تبدیل شود...». و من برای آنکه بدانم معنای «مشترك المنافع» چیست و آن را به چه چیزی اطلاق می کنند؟ به فرهنگ لغت مراجعه کردم و دیدم که راجع به آن توضیحات زیر نوشته شده است:

۱ـ دولت

۲ـ حزبی که با شرکت دولت تشکیل شده باشد.

۳ـ جامعه مستقل سیاسی

۴ـ حکومت جمهوری

و حال با توجه به این معانی، آیا می توانیم چشمان خود را ببندیم و عمداً نسبت به آنچه که صهیونیستها به دنبالش هستند ـ و سرپرستی بریتانیا را نیز صرفاً در جهت پرده پوشی این حقیقت آشکار لازم دارند ـ بی اعتنا بمانیم؟
بدتر از همه این است که بخواهیم مسأله را تفسیر هم بکنیم و بگوییم: وایزمن این حرفها را فقط با دوستش در میان نهاده است، وگرنه چنانچه بخواهد در انظار عموم صحبتی داشته باشد، این مطلب را به نوعی دیگر اظهار خواهد کرد. «لرد کرزن»، ۲۶ ژانویه ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۵۳ اداره اسناد ملی انگلیس)

لرد کرزن چند روز قبل از نوشتن یادداشت فوق‌الذکر، با ارسال نامه‌ای برای لرد بالفور (وزیر خارجه انگلیس) ـ که برای شرکت در کنفرانس صلح در پاریس بود ـ سوءظن خود را نسبت به اهداف صهیونیستها با وی در میان نهاده بود:

...امروز بعدازظهر سرلشگر «آرتورمانی» (که به عنوان نماینده ژنرال آلنبی، اداره امور فلسطین را به عهده دارد) به ملاقاتم آمد و مسائل فراوانی را در مورد فلسطین با من در میان نهاد. ولی مهمترین مسأله‌ای که مورد نظر او ـ و همچنین ژنرال آلنبی ـ قرار داشت این بود که ما بایستی کمی از اشتیاقمان نسبت به خواسته‌های صهیونیستها در برقراری حکومت صهیونیستی بکاهیم، و در غیر این صورت همه آنچه را که به دست آورده‌ایم به مخاطره خواهیم انداخت. چون تشکیل دولت یهود ـ به هر شکلش ـ باعث قیام اعراب خواهد شد و در سرزمینی که از هر ده نفر جمعیتش ۹ نفر آن غیریهود هستند، هیچ تردیدی وجود ندارد که ساکنانش روزگار یهودیان را سیاه خواهند کرد.

البته عقیده من هم جز این نیست. و باید به اطلاع برسانم که از مدتی پیش همواره این احساس در من وجود داشته که ادعاهای وایزمن و شرکایش به طور کلی غیر معقول است، و بایستی کنترل بیشتری بر اعمال و رفتارشان داشته باشیم...

لرد بالفور روز ۲۰ ژانویه ۱۹۱۹ از پاریس نامه‌ای در جواب لرد کرزن نوشت و در آن مسأله را اینطور توجیه کرد:

... تا جایی که من اطلاع دارم، وایزمن هرگز ادعایی راجع به تشکیل دولت یهود در فلسطین نداشته است. و به طور کلی نیز باید گفت که این ادعا هرگز نمی تواند قابل قبول باشد. تصور شخصی من هم جز این نیست که وظیفه ما در قبال صهیونیستها

نباید از مفاد اعلامیه‌ای که از سوی من خطاب به «لرد روتشلید» صادر شده فراتر رود...

روز ۲۶ ژانویه ۱۹۱۹ لرد کرزن در پاسخ به نامه بالفور چنین نوشت:

... در باره وایزمن و فلسطین، هیچ تردیدی ندارم که وایزمن تمام همّ خود را برای تشکیل دولت یهود در فلسطین به کار خواهد برد. و اگر هم فعلاً در این باره قدمی برنمی‌دارد مطمئناً در آینده نزدیك دست به کار خواهد شد. چون او در روز ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ طی تلگرافی به «ادر» سرپرست «کمیسیون صهیونیسم» در شهر یافا، مسأله جدیدی را به این شکل عنوان کرده است:

«... چون اداره امور فلسطین به صورتی شکل خواهد گرفت که فلسطین تحت سرپرستی بریتانیا تبدیل به یك کشور مشترك المنافع یهودیان درآید، به همین جهت نیز یهودیان باید در اداره امور فلسطین شرکت داشته باشند تا بتوانند به این هدف جامه عمل بپوشانند...». و در جایی دیگر نیز گفته است: «... بایستی به یهودیان اجازه داد که مشارکت گسترده‌ای در تشکیلات خودمختار داخلی داشته باشند، تا بتوانند از قدرت کافی برای سلب مالکیت از زمینداران فلسطین برخوردار شوند...».

به نظر من، نکاتی که ذکر شد معنای دیگری جز کوشش در راه تأسیس حکومت یهود در فلسطین ندارد. و آنطوریکه در فرهنگ لغات نیز دیده‌ام، از کشور «مشترك المنافع» مورد نظر وایزمن نیز معنایی جز تشکیل حکومت به دست نمی‌آید.

در اینجا نیز با کمال اطمینان به شما قول می‌دهم که اگر وایزمن مطلبی را با شما در میان نهاد ـ که آن را جز به «وطن ملی» تعبیر نکردید ـ مسلم بدانید که او مسأله دیگری را در ذهن داشته است. چون در حقیقت منظور وایزمن از «وطن ملی» چیزی جز «دولت یهود» نیست، که این دولت قصد دارد با مالکیت بر اراضی حاصلخیز فلسطین، گردانندگی امور فلسطین را به دست بگیرد و به جای ملت یهود، بر اتباع عرب حکومت کند. و البته همه این مسائل را نیز فعلاً در پشت نقاب سرپرستی بریتانیا بر فلسطین مخفی نگهداشته است... (سند شماره ۸۰۰/۲۱۵)

بعد از گشایش کنفرانس صلح پاریس، «شورای عالی جنگ» این کنفرانس با شرکت کشورهای فرانسه، انگلیس، ایتالیا، و آمریکا ـ که هریك در این شورا دو

نماینده داشتند ـ تشکیل شد. و چون طی یکی از جلسات شورا، حضور دو نماینده از سوی دولت ژاپن در این شورا نیز به تصویب رسید، لذا از آن پس «شورای عالی جنگ» با حضور ۱۰ نماینده از ۵ کشور به کار خود ادامه داد، و به همین جهت نیز با عنوان «شورای ده نفره» معروفیت یافت.

«شورای ده نفره»چون مهمترین ارگان کنفرانس صلح را تشکیل می داد، تمام تصمیمات مهم نیز می بایست به تصویب اعضای آن برسد. و در این رهگذر لازم می آمد، بجز خواسته های پنج کشور اصلی عضو شورا، هر کشور یا گروهی در مورد جنگ و یا مسائل متفرقه آن ادعایی دارد، مطلب خود را در «شورای ده نفره» مطرح کنند. به همین جهت بود که نمایندگان صهیونیسم در ماه فوریه ۱۹۱۹ در شورا حاضر شدند و خواسته های خود را با اعضای شورا در میان نهادند.

بر اساس مندرجات کتاب خاطرات زندگی حیم وایزمن («آزمایش و خطا» چاپ ۱۹۴۹، صفحه ۳۰۴): پس از حضور نمایندگان صهیونیسم در شورای ده نفره، ابتدا سوکولف شمه ای راجع به ادعاهای تاریخی قوم یهود در فلسطین بیان داشت. سپس وایزمن به مسائلی در زمینه موقعیت اقتصادی یهودیان پرداخت. و آنگاه پرفسور «سیلون لوی» (نماینده فرانسه در «کمیسیون صهیونیسم» مستقر در فلسطین) راجع به اهداف صهیونیستها در فلسطین مطالبی اظهار کرد که البته به هیچوجه خوشایند نبود و ضمن برآشفتن اعضای شورا، مسأله را هم پیچیده تر کرد. زیرا او گفت: «... اقدامات صهیونیستها در فلسطین توانسته است نقش مهم و ارزنده ای در افزایش روحیه مردم داشته باشد. و اینك در فلسطین که با داشتن حدود ۶۰۰ هزار عرب، سرزمینی کوچك و فقیر است یهودیان ـ که از سطح زندگی بسیار بالایی برخوردارند ـ در صدد هستند تا زمینهای اعراب را از دستشان بگیرند و از آنها سلب مالکیت کنند...»[۶]

پس از آن، وزیر خارجه آمریکا ـ که یکی از اعضای شورای ده نفره محسوب می شد ـ از وایزمن پرسید: مقصود وی از «وطن ملی یهود» چیست؟ که وایزمن در جوابش گفت: منظور بوجود آوردن سیستمی برای اداره امور است که مبانی آن از شرایط و طبیعت موجود در فلسطین سرچشمه می گیرد و هدفی جز حفظ منافع اقوام غیریهود ندارد [!] ولی ضمناً امیدوار است که همراه با افزایش مهاجرت یهودیان ـ

عیناً مثل انگلستان که یك سرزمین انگلیسی است ـ فلسطین را نیز به یك سرزمین یهودی تبدیل کند.[۷]

مسأله مهم دیگری که طی برگزاری کنفرانس صلح در ارتباط با صهیونیستها مطرح شد، عکس العمل «کاردینال بورن» نماینده واتیکان در بیت المقدس بود، که به سهم خود توانست جو نامساعدی برای صهیونیستها بوجود آورد.

در این مورد ابتدا به چند جمله از تلگراف «کنت دوسالیس» سفیر انگلیس در واتیکان اشاره می شود، که درتاریخ ۱۳ مارس ۱۹۱۹ خطاب به لرد کرزن در لندن مخابره شده است:

... تاکید شما روی بعضی مسائل در وضعیت فعلی باعث بروز نگرانیهای فراوانی شده است. چون به این ترتیب صهیونیستها به صورتی معرفی می‌شوند که گویی قصد آسیب رساندن به مسیحیان را دارند...

«لرد کرایتون استوارت» یکی از معاونین (وزارت خارجه انگلیس) طی یادداشتی در مورد این تلگراف، چنین اظهارنظر کرده است:

... به نظر من اینگونه شکایتها عمدتاً مبتنی بر نامه هایی است که از سوی «کاردینال بورن» در بیت المقدس خطاب به «پاپ» در واتیکان، و نیز خطاب به «لوید جرج» (نخست‌وزیر انگلیس) نوشته شده است... «کرایتون استوارت»، ۱۴ مارس ۱۹۱۹

در همین مورد، «جرج کیدستون» (یکی دیگر از اعضای عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس) نیز نظر خود را به این شرح نوشته است:

... من فکر می کنم بهتر باشد تا زمانی که دیدگاههای هیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح مشخص نشده، بیش از این دیگر هیچ مسأله‌ای در مورد عکس العمل واتیکان مطرح نشود. و ضمن آنکه اعتراف می کنم خود را در نگرانی راجع به این مسأله با «پاپ» شریك می‌دانم، باید بگویم که اگر ما زیر بار قیمومت فلسطین برویم، بی‌تردید با مسائلی روبرو خواهیم شد که فعلاً فقط نمونه کوچکی از آن را می بینیم.

به نظر من، فعلاً بهتر است بررسی در مورد این مسأله را به کنفرانس صلح در پاریس محول کنیم و درعین حال نیز درصدد باشیم تا نسخه‌ای از نامه «کاردینال بورن» به «لوید جرج» را به دست آوریم. «جرج کیدستون»، ۱۵ مارس ۱۹۱۹

«آرچیبالد کلارك کر» یکی دیگر از مقامات عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس به دنبال درخواست «جرج کیدستون» نامه ای برای «اریك فوریزادام» (عضو هیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح) به پاریس فرستاد و از او خواست تا نسخه ای از نامه کاردینال به لوید جرج را به لندن ارسال دارد... که «فوریزادام» نیز درتاریخ ۲۶ مارس ۱۹۱۹ نامه مذکور را در جوف یادداشتی به این شرح به لندن فرستاد:

... عطف به نامه مورخ ۱۹ مارس شما، همراه این یادداشت متن خلاصه شده دو نامه را تقدیم می دارم که یکی نامه ای است از آقای بالفور به نخست وزیر، و دیگری نیز همان نامه مورد درخواست شماست که توسط «کاردینال بورن» برای نخست وزیر ارسال شده است. ولی باید بگویم، به دلیل آنکه نامه کاردینال مخاطب بخصوصی نداشت ـ و فقط شخص نخست وزیر بریتانیا به عنوان گیرنده اش مشخص شده بود ـ لذا چون در آن موقع آقای لوید جرج از پاریس به لندن عزیمت کرده بود، نامه کاردینال نیز به آقای بالفور (وزیر خارجه) تسلیم شد.

در مورد این نامه ـ که به نظر می رسد حاوی تمام اطلاعات مورد نیازتان باشد ـ باید تاکید کنم که آن را در دسترس کسی قرار ندهید و مطالبش را کاملاً محرمانه و سری نگهدارید...

خلاصه نامه «کاردینال بورن» (نماینده واتیکان در بیت المقدس) که بدون مخاطب قرار دادن شخص معینی، صرفاً خطاب به هیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح پاریس نوشته شده بود، به این شرح است:

... همراه با نوشتن این نامه از شما تقاضا می کنم، به نخست وزیر و آقای بالفور تاکید کنید که صدور یك اعلامیه روشن و بدون ابهام در باره مسأله صهیونیسم فوق العاده ضرورت دارد. چون تنها اعلامیه موجود آقای بالفور در این زمینه، بسیار مبهم و نارسا می باشد. و هر کس می تواند آن را به میل خود تفسیر و تعبیر کند. صهیونیستها در اینجا مدعی هستند که یهودیان می روند تا تحت حمایت بریتانیا بر «ارض مقدس» تسلط یابند و چنین مسأله ای معنای دیگری جز این ندارد که: یهودیان می خواهند حاکمیت خود را با زور بر مردمی تحمیل کنند که فقط ۱۰ درصدشان یهودی هستند.... آنها در این راه دست به هر کاری می زنند، و ضمن کوشش برای نشاندن افراد مورد نظر در پستهای حساس، از دخالت در امور مختلف نیز هیچ ابایی

ندارند. تا جایی که نتایج اقدامات یهودیان، به طور کلی نظر مساعد فلسطینیها را از انگلیسها برگردانده، و دیگر آن شوق و شور اولیه را نسبت به شما از خود نشان نمی‌دهند.

مسیحیان (پیرو فرق گوناگون) و مسلمانان فلسطینی که مسأله صهیونیستها را با من در میان گذارده‌اند، احساس می‌کنند که وضعشان درست برخلاف یك جهت عادلانه، رو به سمت حاکمیت کسانی بر سرزمینشان می‌رود که از آنها به مراتب بیشتر از حکمرانان ظالم عثمانی تنفر دارند و متاسفانه باید بگویم که آقای «مارك سایکس» نیز به دلایل بیشمار جزو هواداران جنبش صهیونیسم محسوب می‌شود. صهیونیستها علاوه بر این، ادعا دارند که موافقت مقامات مسیحی بیت‌المقدس را نسبت به هدفهای خود کسب کرده و به دنبال آن، حمایت گروهی از اسقفهای کاتولیك در آمریکا و انگلیس را نیز به دست آورده‌اند. در حالی که این ادعا هیچ پایه‌ای ندارد، و لازم است اعلام شود که اهداف مورد نظر صهیونیستها به طور کلی با نیات و احساسات و آداب مسیحیان مغایرت دارد. و در عین حال نیز ما هیچ اشکالی نمی‌بینیم که یهودیان در اینجا به هر شکلی که می‌خواهند زندگی کنند و از همان آزادیهایی بهره بگیرند که بقیه مردم فلسطین نیز از آن برخوردارند. ولی اینکه یهودیان بخواهند سلطه و حکمروایی مجدد بر فلسطین پیدا کنند[۸]، این مسأله‌ای است که به کلی با اصول مسیحیت و تعالیم الهی بنیانگزار آن در تضاد است.

ولی بهرحال، آنچه که مسلم است ـ و در آن هیچ تردیدی وجود ندارد ـ این است که سلطه صهیونیسم معنای دیگر جز اعمال اثر و برقراری نفوذ «آلمان» بر فلسطین ـ که منابع مالی یهودیان عمدتاً از آن کشور تامین می‌شود ـ نخواهد داشت. و به این ترتیب باید پرسید: آیا این همان چیزی است که انگلستان پس از تجربیات اخیرش در مورد آلمان، آرزوی به دست آوردنش را در سر می‌پرورانده است؟!

من در اینجا نسبت به وخامت قضیه هشدار می‌دهم، و بی اطمینانی و تزلزل پدید آمده در میان مردم فلسطین را به عنوان عاملی در جهت آسیب رساندن و تخریب پایه‌های حکومت انگلیس تلقی می‌کنم. چون هم اکنون نیز آشکار است که کارمندان انگلیسی در فلسطین به خاطر وحشت ناشی از مقابله مردم، کارآیی خود را از دست داده‌اند. و چنانچه لاف و گزاف صهیونیستها بر همین روال ادامه داشته باشد، مسلماً

همه مقامات انگلیسی در اینجا مطرود و منزوی خواهند شد. «کاردینال بورن»،
بیت‌المقدس، ۲۵ ژانویه ۱۹۱۹

خلاصه نامه بالفور (وزیر خارجه) به لوید جرج (نخست‌وزیر انگلیس) در مورد نامه «کاردینال بورن» که در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۱۹ از پاریس به لندن ارسال شده است:

... به عقیده من، بهتر است ـ اگر امکان دارد ـ هر نوع اظهارنظر علنی در باره فلسطین، مدتی به تأخیر بیافتد تا ما در کنفرانس (صلح) راجع به مسائل غامض موجود در کشورهای شرق مدیترانه به نقطه‌نظرهای مشترك دست یابیم و بتوانیم در مورد حل مشکلات این مناطق ـ که به دلایل مختلف دارای وضع انفجارآمیزی هستند ـ قبل از گسترش ابعاد آن تصمیم‌های لازم را بگیریم. گرچه این را نیز تصدیق می‌کنم که سکوت ما در قبال مسأله فلسطین امر نامعقولی است و صدور اعلامیه‌ای در این باب خواهد توانست ما را حداقل از شرّ یکی از دو گرفتاری بزرگ آسوده نماید. به همین جهت نیز آماده‌ام به مجرد اینکه لحظه مناسب فرا رسید ـ هر طور که شما مایل هستید ـ دیدگاههای خود راجع به مسأله فلسطین را طی یك مصاحبه مطبوعاتی به اطلاع همگان برسانم.

البته باید اذعان داشت که نقطه ضعف ما در مورد فلسطین بیشتر ناشی از این مسأله است که ما عمداً و آگاهانه از پذیرش اصل خودمختاری مردم فلسطین در اداره امور سرزمینشان سر باز زده‌ایم. زیرا می‌دانستیم که اگر مردم فعلی ساکن در فلسطین مورد مشورت قرار گیرند، بی چون و چرا تمایلات ضدیهود خود را ابراز خواهند داشت. و چون علاقه داریم که در سیاستگزاریهای خود روشی عادلانه در پیش بگیریم، به همین سبب نیز فلسطین را دارای وضعی کاملاً استثنایی می‌دانیم، و معتقدیم که در مورد فلسطین باید خواسته‌های یهودیان دنیا را نیز ـ که از نظر افکار بین‌المللی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است ـ در نظر بگیریم و از این حقیقت غافل نمانیم که یهودیان از نظر تاریخی مدعی سرزمین فلسطین به عنوان وطن باستانی خود هستند. ولی ضمناً باید انتقال این وطن به یهودیان را به گونه‌ای ترتیب دهیم که نه از ساکنان فعلیش سلب مالکیت شود، و نه از هیچ نظر ظلمی به آنها وارد آید. از سوی دیگر، فکر می‌کنم که به مخالفتهای اظهار شده توسط مسیحیان کاتولیك

نسبت به سیاست صهیونیستها نیز نباید آنقدرها بها داد و واقعاً تصور کرد که این امر از اصول و عقاید مذهبی آنها ناشی می‌شود. البته بعضی از این مخالفین را که انگیزه‌ای جز ترس از سلطه یهودیان بر اماکن مقدس مسیحیان ندارند، به آسانی می‌توان رام کرد و با تضمین امنیت دایمی اماکن مقدس مسیحیت توسط اعضای جامعه ملل متفق، به نگرانی آنها خاتمه داد. ولی نکته اینجاست که انگیزه مخالفت اکثر آنها، دشمنی با یهود است، نه ترس از سرنوشت اماکن مقدس مسیحیت، و متأسفانه در این میان، چون رفتار یهودیان نیز به گونه‌ای است که گویی قصد دارند به صورت یك قدرت فائقه در فلسطین درآیند، لذا هرگز نتوانسته‌اند جاذبه‌ای برای افراد غیریهودی داشته باشند. ولی با این حال، اگر هر دو طرف قضیه رفتاری نامعقول دارند، اینطور به نظر می‌رسد که کفه مسیحیان سنگین‌تر باشد و آنها به مراتب بیشتر از یهودیان مرتکب اعمال ناصحیح و ناشایست می‌شوند.

نکته‌ای نیز در نامه «کاردینال بورن» به چشم می‌خورد، که مطمئناً از هر نظر بی‌پایه و اساس است. او در نامه‌اش به این مسأله اشاره داشت که عمده‌ترین منبع کمك مالی به صهیونیستها را یهودیان آلمان تشکیل می‌دهند. در حالی که این مطلب یك دلخوشی بی‌اساس و خیال باطلی بیش نیست، و هر کس می‌داند که آلمانیها در فلسطین با صهیونیستها رفتار ناشایستی داشتند و یهودیان ثروتمند آلمانی نیز اصولاً هیچ توافقی با اهداف و خواسته‌های صهیونیسم ندارند. ضمناً هم باید دانست که بالاترین رقم کمکهای مالی برای پیشبرد اهداف صهیونیسم فعلاً از آمریکا و انگلیس ـ و مقدار کمی نیز از فرانسه ـ تامین می‌شود...

بعد از آنکه نامه‌های «کاردینال بورن» و لرد بالفور به لندن رسید و مورد مطالعه قرار گرفت، دو تن از اعضای عالیرتبه وزارت راجع به آن اظهارنظر کردند:

... نامه‌های جالبی است. راجع به نظر لرد بالفور درباره اینکه: صهیونیستها کمکهای مالی عمده‌ای از یهودیان آلمان دریافت نمی کنند، گرچه آن را یك واقعیت می‌دانم، ولی ناچارم ـ علیرغم احترام فراوانی که برای وزیر خارجه قائلم ـ عقیده خود را نیز جسارتاً بیان کنم و بگویم که: به نظر من در این مورد بخصوص، دیدگاه «کاردینال بورن» به مراتب واقع‌بینانه‌تر از وزیر خارجه بوده است. چون براساس شایعاتی که از منابع مختلف به گوشم رسیده، می‌دانم که کشور آلمان فعالیت همه جانبه‌ای را در

جهت برقراری مجدد سلطه تجاری خود آغاز کرده، و در این راه نیز امید فراوانی به بهره گیری از قدرت بی نظیری بسته است، که در صورت تامین منافع یهودیانش در سطح بین المللی به دست می آید. و به همین دلیل، گمان نمی رود که دولت آلمان حتی اگر هم بخواهد، بتواند از صهیونیسم غافل بماند.
ضمناً یادآور می شوم که آقای بالفور به کلی حرکات اخیر یهودیان محافظه کار ضد صهیونیست (ارتودوکس) را نادیده گرفته، و توجه ندارد که این گروه از یهودیان ـ حتی در کشور ما ـ در چند ماهه اخیر نشانه هایی از تن در دادن به موقعیت موجود ابراز داشته اند و خود را آماده می سازند تا به نحوی، یا با صهیونیستها کنار بیایند و یا اینکه به هر شکل شده متفقین را به سمت پذیرش خواسته های صهیونیسم بکشانند که نمونه ملموس چنین حرکتی نیز چندی پیش در جریان برگزاری کنفرانس بین المللی «مجمع یهودیان ارتودوکس» در شهر زوریخ سوتیس مشاهده شد و «سر رامبولد» سفیر ما در سوئیس هم طی گزارش خود از جریان این کنفرانس (به شماره ۳۹۴۲۲) صریحاً توجه مقامات رابه خطری جلب کرده که آقای بالفور در نامه خود آن را به کلی بی پایه و اساس دانسته است...«جرج کیدستون»، ۲۹ مارس ۱۹۱۹
«رونالد گراهام» نیز در باره نامه ها چنین اظهارنظر کرد:
... این حقیقت را نباید انکار کرد که در حال حاضر ما بیش از اندازه وابسته به آرمانهای صهیونیسم شده ایم، و کار را بجایی رسانده ایم که اگر بخواهیم از مواضع خود دست بکشیم نتیجه ای برایمان جز رنجش و خشم یهودیان در پی نخواهد داشت. طبیعی است که خطر برانگیختن یهودیان علیه ما به مراتب بیش از خطرهایی است که در جریان کمك به اجرای اهداف آنان دامنگیرمان خواهد شد... «رونالد گراهام» ۳۰ مارس ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۷۹)

قبل از انکه بحث مربوط به نامه کاردینال و لرد بالفور در وزارت خارجه انگلیس مطرح شود، تلگرافی در تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۱۹ از قاهره به وزارت خارجه انگلیس رسید که در آن «ژنرال کلیتون» (رئیس اداره امور سرزمینهای اشغالی) مسائل جدیدی را مطرح کرده بود:
... بی اطمینانی نسبت به آینده اوضاع سیاسی سوریه و فلسطین، بی تابی

روزافزونی در بین مردم بوجود آورده است. و با برانگیختن تمام گروههای ذینفع، آنها را به تکاپو انداخته تا با اعزام نمایندگانی به اروپا مراتب نگرانی خود را همراه با اعلام خواسته‌هایشان به گوش جهانیان برسانند.
وحشت از صهیونیسم هم اکنون به صورتی فزاینده می‌رود تا تمام طبقات را اعم از مسیحی و مسلمان دربر بگیرد. و علت اصلی گسترش این موج را نیز باید در مطبوعات منتشره توسط صهیونیستها، و نیز شیوه سخن گفتن رهبران صهیونیسم جستجو کرد، که در گفتار و نوشتار خود سعی دارند روشهای افراطی در پیش بگیرند و مطالبی را مطرح سازند که از گفته‌ها و قول و قرارهای دکتر وایزمن ـ در مذاکراتش با مسیحیان و مسلمانان فلسطینی ـ فراتر می‌رود.
البته به راحتی می‌توان در محافل خصوصی شایع کرد که احساسات ضد صهیونیستی عمدتاً ناشی از اعمال نفوذ «افندی»هاست. (که به عنوان اربابان فاسد و ستمگر معروفیت دارند). ولی این کار گره از مسأله نخواهد گشود. چون ضمن اینکه افندی‌ها جزء نمایندگان اصیل زمینداران محسوب نمی‌شوند، نسبت دادن قضیه به آنها می‌تواند به نوعی جلوه‌گر حالت فراگیر احساسات ضد صهیونیستی در بین تمام طبقات نیز باشد.
و به هرحال، اینك وضع به جایی رسیده که اکثریت مردم فلسطین حس اعتماد و اطمینان خود را نسبت به بریتانیا از دست داده‌اند و دیگر بریتانیا را به چشم حکومتی پرقدرت ـ که مردم فلسطین و سوریه می‌توانستند تحت حمایت و راهنمایی زمامدارانش به سعادت و خوشبختی برسند ـ نگاه نمی‌کنند. اکثر آنها نیز اینطور تشخیص داده‌اند که دولت بریتانیا در پشت صحنه از یك سو با فرانسه برای تقسیم سرزمینشان متحد شده، و از سوی دیگر به حمایت از صهیونیستها برای اجرای مفاد اعلامیه (بالفور) برخاسته است.
و خلاصه اینکه در حال حاضر دو مسأله بیش از همه در اینجا خودنمایی می‌کند:
اول ـ پیدایش و تشکل حزبی از سوی جوانان عرب، با هدف رسیدن به استقلال کامل و رهایی از سلطه تمام قدرتهای خارجی. که این حزب توانسته است پشتیبانی چند گروه (نام گروهها حذف شده) و بسیاری از مسلمانان متعصب را به خود جلب کند.
دوم ـ پدید آمدن اتحاد بسیار مستحکم بین مسیحیان و بسیاری از مسلمانان

سرشناس در فلسطین و سوریه و مصر، با هدف برقراری خودمختاری داخلی تحت حمایت و راهنمایی یکی از قدرتهای بزرگ، و آنگاه رسیدن به استقلال کامل در آینده و زمانی که کشور بتواند روی پای خود بایستد...

که نکات مورد نظر دسته اخیر نیز به این شرح است:

۱ـ کشور سوریه بایستی به صورت واحد و تقسیم نشده باقی بماند، و فلسطین نیز جزء کشور سوریه درآید.

۲ـ نتیجه موافقت نامه‌ای که بریتانیا و فرانسه امضاء کردند، صرفاً به تقسیم کشور سوریه، یا به رقابت آنها بر سر حاکمیت سوریه، و یا برخورد منافع آنها منجر خواهد شد، که به هر حال نتیجه‌ای جز به مخاطره انداختن صلح و آرامش در سوریه و دنیای متمدن در پی نخواهد داشت.

۳ـ فرانسه به هر صورتی که عمل کند، حکومت مناسبی برای سرپرستی و قیمومت بر سوریه نخواهد بود. چون علایق اقتصادی و تجاری سوریه به شکلی است که حتماً بایستی ارتباط مستقیم با مصر و بین النهرین (عراق) داشته باشد. و این دو کشور نیز تحت سرپرستی بریتانیا قرار دارند.

۴ـ بریتانیا قادر نیست از موافقت نامه‌هایی که با فرانسه و صهیونیستها دارد دست بکشد و به همین جهت نیز نمی‌تواند در جهت سیاستی که دلخواه ماست حرکت کند تا نتیجه‌اش به صورت ایجاد یك سوریه با ثبات و سعادتمند درآید.

۵ـ آمریکا تنها قدرتی است که می‌تواند برای ما قابل قبول باشد. چون نه مقید به تعهد قبلی و توافق نامه‌ای راجع به سوریه است، و نه در سوریه منافعی دارد تا سبب برخوردش با انگلیسها شود. در حالی که اگر سوریه زیر نفوذ بریتانیا درآید، حتماً به محاصره درخواهد آمد و ضمن آنکه نخواهد توانست قدمی به میل خود بردارد، برای حرکت در جهت پیشرفت اقتصادی نیز همواره باید دست نیاز به سوی انگلیسها دراز کند.

عکس‌العمل وزارت خارجه انگلیس راجع به این تلگراف به صورت سه اظهارنظر زیر بود:

... تلگراف جالب توجهی است که البته هیچ راه‌حلی هم در اختیارمان نمی گذارد. و راجع به موارد موجود در آن نیز باید گفته شود که:

۱ـ بوجود آمدن یك سوریه کاملاً مستقل، عملی نیست. چون کشمکشهای موجود بین مسیحیان و مسلمانان و یهودیان، هیچگاه نخواهد گذاشت چنین امری در هیچ زمانی تحقق یابد.
۲ـ شخصاً معتقدم که راه‌حل آمریکایی از تمام راه حلهای دیگر کم خطرتر است. ولی متأسفانه هم وزارت دریاداری با آن به شدت مخالفت خواهد کرد، هم علاقه خود آمریکاییها به تقبل چنین وظیفه‌ای دور از ذهن است، و هم اینکه فرانسویها به هیچوجه حاضر نیستند حتی کلمه‌ای در این باره بشنوند... «جرج کیدستون» ۳ مارس ۱۹۱۹

... آنچه که به نظر من فعلاً اهمیت بیشتری دارد، این است که به جای اخذ تصمیم نهایی، هر چه زودتر در این باره بنشینیم و در سطح کلی تصمیماتی در جهت جلب رضایت عمومی بگیریم. چون اگر این حالت بلاتکلیفی و متزلزل ادامه پیدا کند، به مشکلات و پیچیدگیها نیز هر روز افزوده‌تر می‌شود... «رونالد گراهام»، ۳ مارس ۱۹۱۹

... به نظر می‌رسد که کنفرانس صلح پاریس خود را به کلی از مسأله کنار کشیده باشد... «لرد کرزن»، ۳ مارس ۱۹۱۹ (سند شماره ۷۱/۴۱۷۹ اداره اسناد ملی انگلیس)

هنوز یك ماه از تلگراف ژنرال کلیتون نگذشته بود که او دوباره در روز ۲۶ مارس ۱۹۱۹ تلگراف دیگری به شرح زیر از قاهره برای وزارت خارجه انگلیس مخابره کرد:

... تبلیغات ضد صهیونیستی بین مسیحیان و مسلمانان در روزهای اخیر به صورتی بسیار چشمگیر در فلسطین اوج گرفته است. و این امر دلیلی ندارد جز اینکه آنها می‌ترسند مبادا در جریان کنفرانس صلح امتیازات سیاسی و اقتصادی در فلسطین به یهودیان داده شود.
در این زمینه تحقیقات انجام شده معلوم کرده که برنامه‌ریزی و سازماندهی مفصلی برای برگزاری تظاهرات ضدیهود در بیت‌المقدس و چند شهر دیگر صورت گرفته است. وگرچه تدابیر احتیاطی نیز در این مورد اندیشیده شده، ولی چنانچه کنفرانس صلح بخواهد امتیاز ویژه‌ای برای یهودیان در فلسطین قایل شود، این اقدام مسلماً

آشوب و درگیری را به سرعت در سراسر فلسطین گسترش خواهد داد.
بنابراین لازم است، به دنبال هشدارهایی که داده ام، هرچه زودتر در این زمینه تصمیم مناسبی گرفته شود...

که در باره این تلگراف نیز، عکس العمل وزارت خارجه انگلیس به صورت سه اظهارنظر زیر بود:

... این نمونه را باید مزمزه کنیم تا بدانیم در آینده سرپرستی و قیمومت ما بر فلسطین چه طعمی خواهد داشت. «آرچیبالد کلارك کر»، ۳۱ مارس ۱۹۱۹

... خبر تصمیمات گرفته شده در کنفرانس اخیر صهیونیستها در بریتانیا، مثل: نظارت عالیه یهودیان بر تمام تشکیلات آموزشی، استفاده از زبان عبری به عنوان ابزار آموزش در تمام مدارس، حق تقدم صهیونیستها در کلیه امور اجتماعی و غیره، احتمالاً هنوز به گوش مردم فلسطین نرسیده است. وگرنه در آنجا وضع به مراتب بدتر از اینها خواهد شد... «جرج کیدستون»، ۳۱ مارس ۱۹۱۹

... اعلام تصمیم کنفرانس صلح در باب اعزام «کمیسیون سوریه»[۹] می‌تواند تا حد زیادی از نابسامانیها بکاهد. و این کار احتمالاً مهمترین قدمی است که تا کنون برداشته شده است... «رونالد گراهام»، اول آوریل ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۵۳)

---

۱. چون این خط آهن از فاصله ۵۰ تا ۸۰ کیلومتری شرق رود اردن و بحرالمیت می گذشت، لذا نقشه مورد نظر صهیونیستها حتی شهر عمان را نیز در خود جا می‌داد ـ م.

۲. «العریش» واقع در شمالی ترین قسمت صحرای سینا، کنار دریای مدیترانه و نزدیك نوار غزه ـ م.

۳. «دان» شهرکی است در شمالی ترین نقطه بلندیهای جولان واقع در خاك سوریه فعلی، که در جنگ ۱۹۶۷ به تصرف اسرائیل درآمد ـ م.

۴. «بئرشیبع» واقع در صحرای نقب، و تقریباً در میانه راه بین بحرالمیت و «العریش» (در شمال صحرای سینا)، که در حال حاضر تاسیسات اتمی اسرائیل در آنجا قرار دارد ـ م.

۵. البته فیصل دستمزد این خیانت بزرگ را به صورت پادشاهی برسوریه دریافت داشته بود. و بعداً هم چون مراتب خیانت او ابعاد گسترده تری یافت به پادشاهی کشور جدیدالتأسیس عراق نیز منصوب گردید ـ م.

۶. گرچه طبق اظهارنظر وایزمن در کتابش: گفته های پرفسور «سیلون لوی» در کنفرانس صلح ناخوشایند

بود و مسأله را پیچیده می کرد، ولی باید اذعان داشت که این پرفسور فرانسوی با کمال ساده اندیشی در همان زمان حقایق را بر زبان راند و بدون پرده پوشی و مجامله، نیات واقعی صهیونیسم در فلسطین را بیان کرد. چون رویدادهای بعدی نیز اثبات کننده این حقیقت است که وی با صداقت کامل هر آنچه که قرار بوده طی سالیان بعد به مرور از پرده بیرون بیافتد، یکجا تحویل داده و خیال خودش را راحت کرده است ـ م.

۷. شاید هرگز نتوان مثالی بهتر از گفته های «وایزمن» برای شاهکار دورویی و تقلب در گفتار ارائه داد ـ م.

۸. در طول پنجهزار سالی که از تاریخ فلسطین می گذرد، یهودیان فقط حدود چهار قرن (آن هم در دوران پیش از میلاد مسیح) بر فلسطین حکمروایی داشتند. در بقیه این مدت طولانی، فلسطین بین اقوام و ملل گوناگون دست به دست می گشت. ولی در تمام طول دوازده قرن و نیم اخیر، فلسطین تحت حاکمیت مسلمانان قرار داشته است. بنابراین اشاره صهیونیستها به مسأله «حکومت مجدد بر فلسطین» صرفاً می توانست یك ادعای بی پایه و اساس به حساب آورده شود ـ م.

۹. در باره «کمیسیون سوریه» بعداً توضیحات بیشتری خواهد آمد ـ م.

فصل پنجم

کمیسیون «کینگ ـ کرین»

مشاجره انگلیس و فرانسه در جریان کنفرانس صلح ورسای بر سر اراضی به دست آمده از امپراتوری عثمانی، سبب شد «ویلسون» (رئیس جمهور آمریکا) طرحی برای تشکیل «کمیسیون فرعی متفقین» پیشنهاد کند، که بر اساس آن می‌بایست نمایندگانی به تعداد مساوی از سوی فرانسه، انگلیس، ایتالیا و آمریکا، عازم سوریه (و اگر لازم شد، مناطق دیگر) شوند تا از نظرات مردم در مورد آینده سیاسی سرزمینشان کسب اطلاع کنند. و این همان «کمیسیون سوریه» است که «رونالد گراهام» در یادداشت خود بر تلگراف مورخ ۲۶ مارس ژنرال کلیتون به آن اشاره کرده بود.

لرد بالفور در باره «کمیسیون سوریه» نامه‌ای از پاریس خطاب به «هربرت ساموئل»[1] (عضو پارلمان انگلیس و مشاور کمیته ویژه صهیونیسم در لندن) نوشت که در آن نظر خود راجع به این کمیسیون را به اطلاع وی رساند:

... گرچه خیلی امیدوارم بررسی مسأله فلسطین به عهده هیچ نوع کمیسیونی قرار نگیرد، ولی محرمانه و فقط برای اطلاع شخص شما می‌گویم که: مسأله اعزام کمیسیونی به سرزمینهای به دست آمده از امپراتوری عثمانی نیز فعلاً فقط در

مرحله پیشنهاد قرار دارد و هنوز هیچ تصمیم قطعی راجع به آن گرفته نشده است. ضمناً با استفاده از فرصت، لازم می‌دانم باصراحت این مطالب را به اطلاع برسانم که شخصاً از اوضاع فعلی فلسطین خیلی احساس نگرانی می‌کنم. چون گزارشهایی از منابع بیطرف به دستم رسیده که نشان می‌دهد صهیونیستها رفتاری در پیش گرفته‌اند که نتیجه‌ای جز منزوی شدن خودشان در پی نخواهد داشت. به طوری که انعکاس اقدامات آنها نیز به خوبی در اینجا (کنفرانس صلح) احساس می‌شود، و مسلم است که ثمره آن نمی‌تواند برای صهیونیسم آنقدرها خوشایند باشد.

به همین جهت از شما می‌خواهم، در صورت امکان به سران صهیونیسم ـ چه در لندن و چه در فلسطین ـ گوشزد کنید که بهتر است از هر گونه دخالت غیرمسئولانه در اداره امور فلسطین پرهیز کنند، و تصورم هم این است که شما با اشتیاق قلبی فراوانی که نسبت به پیشبرد اهداف صهیونیسم دارید، حتماً از هیچ کوششی در این راه دریغ نخواهید ورزید... (سند شماره ۸۰۰/۲۱۵)

هربرت ساموئل در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۱۹ به نامه لرد بالفور چنین جواب داد: ... من در اینجا با یکی دو تن از صهیونیستها راجع به قسمت آخر نامه شما صحبت کردم و علاوه بر آن پیغامی نیز برای دکتر وایزمن فرستادم. ولی باید به آگاهی برسانم که از چندی پیش اطلاعات واصله از منابع گوناگون نشان می‌دهد که قضیه بعد دیگری هم دارد. چون یهودیان ساکن در فلسطین مدتی است احساس می کنند رفتار مقامات نظامی حاکم بر فلسطین به گونه‌ای است که گویا اعلامیه نوامبر ۱۹۱۷ (اعلامیه بالفور) اصلاً صادر نشده است. و بر این اساس به نظرشان می‌رسد که مقامات مذکور به طور کلی از اعمال رویه‌ای که مبتنی بر تساوی حقوق بین یهودیان و اعراب باشد مضایقه دارند.

البته من به نمایندگان یهودیان فلسطین تذکر داده‌ام که چون اولین هدف هر حکومت در یك سرزمین چیزی جز حفظ صلح و آرامش نیست، بنابراین در حال حاضر موقعیت ایجاب می کند که خواسته‌ها و نظرات اعراب مورد توجه بیشتر قرار گیرد. همانگونه که در آینده، خواسته‌ها و نظرات یهودیان این وضع را خواهد داشت.

ولی این حقیقت نیز نباید از نظر دور بماند که یهودیان فلسطینی واقعاً بعضی از مقامات نظامی انگلیسی را فاقد هر گونه احساسات موافق، و همراهی با صهیونیسم

می‌دانند، و معتقدند چون آنها نظامیهایی هستند که در سودان و یا مناطق دیگر خدمت کرده‌اند ـ و هرگز چیزی از صهیونیسم نشنیده‌اند ـ به همین جهت نیز همه ساکنان فلسطین را به چشم افراد بومی نگاه می کنند. منتها به دلیل سوابق خدمتشان در سرزمینهای عربی و آشنایی با رویه زندگی و طرز فکر اعراب و نیز به خاطر آنکه اعراب در فلسطین اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، آنها اعراب را مقدم بر یهودیان می‌دانند و از این نظر برخلاف منافع یهودیان حرکت می کنند. به طور مثال حاکم نظامی شهر «یافا» از کسانی است که اقداماتش در این زمینه واقعاً قابل انتقاد است و چنانچه بشود او را از این مقام برکنار کرد، انتظار می‌رود که از وخامت قضیه تا حدی کاسته شود.

ولی به هر حال، امیدوارم بتوانم به یهودیان فلسطین این مسأله را تفهیم کنم که لازم است هرچه بیشتر صبورباشند و بکوشند که از غلیان احساسات خود جلوگیری کنند... (سند شماره ۸۰۰/۲۱۶)

لرد بالفور در نامه‌ای خطاب به وایزمن، عیناً مسائلی را که با «هربرت ساموئل» مطرح کرده بود، در میان نهاد، و از وایزمن نیز در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۱۹ جوابی به شرح زیر دریافت داشت:

... گرچه تردیدی نیست که بعضی از صهیونیستها ـ چه در داخل و چه در خارج فلسطین ـ به صورتی افراطی سخنان زاید و غیر ضروری بر زبان می آورند، ولی با این حال شما به خوبی اطلاع دارید که افراد مسئول برای پیشبرد اهداف صهیونیسم در این مورد چه موضعی دارند.

اعلامیه مورخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ (اعلامیه بالفور) راهنمای ما در اتخاذ روشهایمان است. و ما با تکیه بر مضمون این اعلامیه توانسته‌ایم پیشنهاداتی را تنظیم و به کنفرانس صلح ارائه دهیم. که در آنها، وسواس و دقت فراوان ما در جهت حمایت از افراد غیریهودی فلسطینی کاملاً محسوس است.

بین ما و سران عرب نیز ـ که نمایندگی همه آنها را «فیصل» به عهده دارد[۲] ـ تفاهم کامل و هماهنگی لازم در کلیه امور وجود دارد. وگرچه در میان اعراب، بعضی سوءتفاهمات برحق نیز دیده می‌شود، ولی باید گفت که متاسفانه مسأله ما فقط مواجهه با این گونه سوءتفاهمات برحق نیست.

چون ما در فلسطین با نوعی سوءتفاهمات جهت‌دار و سازمان یافته نیز دست بگریبانیم، که عمدتاً از محافل دمشق مایه می گیرد، و با هدف قرار دادن منافع یهودیان در فلسطین، می رود تا به صورت یك اغتشاش همه جانبه علیه ما خودنمایی کند. این مسأله علاوه بر اینکه مورد تایید امیرفیصل و کلنل لورنس قرار دارد، قبلاً توسط مرحوم «سرمارك سایکس» نیز تایید شده بود، که می دانیم اعراب هرگز بهتر از آن مرحوم دوستی نداشته‌اند.[۳] [!]

از سوی دیگر نیز وارونه جلوه دادن مسائل فلسطین به طور مکرر درجراید فرانسه، و صحبت دایمی راجع به مسأله «دولت یهود» (در حالی که این ادعا همواره به طور رسمی تکذیب شده.)[۴] مسبب تشنج آفرینی و عکس العملهای ناخوشایند در ممالك مشرق زمین بوده، و اوضاعی وخیم برای انگلیسیها و یهودیان بوجود آورده است، که چون عقیده دارم منافع انگلیسها و یهودیان در فلسطین از یکدیگر قابل تفکیك نیست، لذا توجه شما را به نامه‌ای که در تاریخ سوم ماه مه سال گذشته از فلسطین برایتان فرستاده‌ام جلب می کنم[۵]، که در آن تحلیلی مشروح از عوامل پدید آورنده اوضاع فعلی را ارائه داده ام. وچون می‌توانم به جرات ادعا کنم که تحلیل ارائه شده در نامه مذکور هنوز هم به اعتبار خود باقی است، لذا مایلم توجه بیشتری به مسأله کیفیت عملکرد مقامات نظامی انگلیس در فلسطین داشته باشید، و بخصوص تاکید می کنم که دراین مورد، افسران نگران مسأله فلسطین و نیز شخص آقای «اورمسبی- گور» با من کاملاً اشتراك عقیده دارند.... (سند شماره ۲۱۶/ ۸۰۰)

بعد از آنکه تصمیم کنفرانس صلح ورسای مبنی بر اعزام «کمیسیون سوریه» به منطقه قطعیت یافت، در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۹ تلگرافی از سوی ژنرال «کلیتون» (رئیس اداره امور سرزمینهای اشغالی) به وزارت خارجه انگلیس مخابره شد، که در آن راجع به عکس العمل ناشی از اعلام این تصمیم در منطقه، چنین آمده بود:

... اعلام تصمیم کنفرانس صلح در مورد اعزام کمیسیونی به سوریه، فلسطین، و بین النهرین، سبب تثبیت اوضاع ـ بخصوص در مورد چشم انداز سیاسی سوریه و فلسطین ـ شده است.

و به همین جهت نیز کمال مطلوب خواهد بود اگر این کمیسیون در اسرع وقت کار خود را آغاز کند. در غیراین صورت، پیشامدن هر گونه تاخیری سبب ناآرامی دوباره

خواهد شد و احتمالاً نیز این شبهه را برخواهد انگیخت که تصمیم مربوط به اعزام کمیسیون هرگز جنبه عملی نداشته است...

که در مورد این تلگراف، مقامات عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس به این ترتیب اظهارنظر کرده اند:

.... جراید عصر دیروز متن تلگراف خبرگزاری رویتر را از پاریس چاپ کرده بودند که خبر می داد: «تقریباً قطعی شده که سرپرستی قیمومت فلسطین به دولت بریتانیا واگذار می‌شود» و ضمن آن گزارش شده بود که: «اعضای کمیسیون اعزامی به خاورمیانه قرار نیست با هم به منطقه عزیمت کنند، بلکه بنا شده نمایندگان هر یك از سه دولت فرانسه، انگلیس و آمریکا به طور مجزا عازم محل ماموریت شوند و هر کدام نیز گزارشی جداگانه از موضوع ماموریت خود تهیه کنند....» که اگر این خبر حقیقت داشته باشد، جز تاخیر بیشتر برای تصمیم‌گیری، و به همراه آن ترغیب گروههای مختلف برای زمینه‌سازی و تقلای جداگانه در جهت اثبات حقانیت و حفظ حقوق و منافع خودشان، نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد.... «جرج کیدستون»، ۱۸ آوریل ۱۹۱۹

... گرچه تصمیم به اعزام چنین کمیسیونی اصولاً کار صحیحی نبوده، ولی از آن بدتر تصمیم مربوط به اعزام اعضای کمیسیون به صورت جداگانه است. چون این کار ثمری جز افزایش تشنج و عقب انداختن توافق در پی نخواهد داشت... «رونالدگراهام» ۱۹ آوریل ۱۹۱۹

موقعی که تصمیم کنفرانس صلح ورسای در مورد اعزام کمیسیون به سوریه و فلسطین برای ارزیابی افکار عمومی وارد مراحل اجرایی خود شد، ابتدا آمریکا و انگلیس نمایندگانی را برای شرکت در این کمیسیون معرفی کردند. که این عده عبارت بودند از:

«هنری کینگ» و «چارلز کرین» به عنوان نمایندگان اصلی آمریکا، و «هنری مك ماهون» و «دیوید هوگارت» به عنوان نمایندگان اصلی انگلیس. از دیگر اعضای هیأت نمایندگی انگلیس نیز باید از «آرنولد توین بی» نام برد که می بایست در سمت منشی هیأت نمایندگی انگلیس انجام وظیفه کند.

در مورد چگونگی حرکت اعضای کمیسیون به محل ماموریت، نامه‌ای توسط سفارت انگلیس در پاریس به وزارت خارجه انگلیس ارسال گردید، که در آن ضمن اعلام این خبر که: پرسنل کمیسیون رویهمرفته به حدود ۴۰ نفر خواهد رسید و همه آنها نیز بین ۱۰ تا ۱۵ ماه مه ۱۹۱۹ با کشتی عازم خاورمیانه خواهند شد، افزوده بود:

... اینطور تصور می‌شود که اگر تمام پرسنل این کمیسیون با یك کشتی به محل ماموریت خود برسند، اثر بسیار خوبی از خود به جا خواهد گذاشت. و چنانچه این کشتی در تمام طول دوره ماموریت نیز همواره در اختیار کمیسیون باشد، امتیاز بزرگی برایشان به همراه خواهد داشت. چون رفت و آمد آنها به کشورهای مورد نظر عمدتاً از طریق سفر دریایی صورت می‌گیرد...

«جرج کیدستون» از اعضای وزارت خارجه انگلیس یادداشتی بر این نامه نوشته که حکایت از کمال بی علاقگی دولت انگلیس نسبت به ماموریت «کمیسیون سوریه» دارد:

... خیلی جالب است که ببینیم پس از گذشت سه ماه از آغاز ماموریت این کمیسیون، چه تعداد از آن ۴۰ نفر اولیه هنوز بر کشتی سوارند و می‌خواهند راجع به ماموریتشان صحبتی داشته باشند. به عقیده من، این کشتی چون به سوی ارمنستان نمی‌رود، پس حتماً تخته پاره هایش بر قله آرارات باقی نخواهد ماند.[۶] و ترس از این است که مبادا کبوتر صلح راهش را گم کند. «جرج کیدستون» ۲۵ آوریل ۱۹۱۹

و به دنبال آن در تاریخ ۹ مه ۱۹۱۹ بار دیگر «جرج کیدستون» در یادداشتی نوشت:

... عزیمت اعضای کمیسیون به تأخیر افتاده و علت آن هم چیزی نبوده جز بروز اختلاف نظر بین وزارت دریاداری و سازمان کشتیرانی انگلیس، که این سازمان وظیفه تأمین وسیله برای حمل‌ونقل اعضای کمیسیون را به عهده داشته است...

البته بعداً مشخص شد که علت واقعی تأخیر در عزیمت کمیسیون، مسأله‌ای غیر از تأمین وسیله حمل‌ونقل بوده است. به این ترتیب که دو دولت انگلیس و فرانسه رغبت چندانی به آغاز فعالیت کمیسیون از خود نشان نمی‌دادند، و موقعی هم که اعضای منتخب نمایندگی انگلیس وارد پاریس شدند، چون دیدند هنوز دولت

فرانسه کسی را به عنوان نماینده کمیسیون انتخاب نکرده، آنها نیز از این فرصت سود جستند و همراه با ایتالیا و فرانسه تصمیم گرفتند به کلی خود را از شرکت در کمیسیون کنار بکشند.

به این ترتیب چون تنها آمریکا باقی مانده بود ـ و مقامات آمریکایی هم علاقه به اجرای مأموریت کمیسیون داشتند ـ لذا دو نماینده این کشور یعنی «هنری کینگ» و چارلز کرین» مأمور شدند وظیفه کسب اطلاع از خواسته‌های مردم سوریه و فلسطین و بین‌النهرین و... را به تنهایی انجام دهند، و این همان کمیسیونی است که بعداً با نام «کمیسیون کینگ ـ کرین» معروفیت یافت.

موقعی که کمیسیون «کینگ ـ کرین» آماده عزیمت برای اجرای مأموریت خود بود، لردبالفور طی تلگرافی از پاریس در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۱۹ به ژنرال آلنبی در قاهره اطلاع داد:

... شما ماذون به اعلام این خبر هستید که کمیسیونی برای تحقیق پیرامون مسائل سیاسی آینده مردم سوریه و فلسطین و بین‌النهرین، به زودی وارد منطقه خواهد شد. ولی باید بدانید که در این کمیسیون فعلاً فقط نمایندگان آمریکا حضور دارند. گرچه ما نیز از قبل آماده و مشتاق شرکت در این کمیسیون بودیم، ولی چون فرانسویها تصمیم گرفتند تا لحظه‌ای که ترتیبی برای جایگزینی قوای فرانسوی به جای انگلیسیها در سوریه داده نشده، از اعزام نماینده به سوریه خودداری کنند، به همین جهت طبیعی است که ما هم ترجیح دادیم در موقعیت فعلی نمایندگانی در این کمیسیون نداشته باشیم.

بنابراین به شما مأموریت داده می‌شود که در بدو ورود نمایندگان آمریکا به همه تأکید کنید که دولت بریتانیا توصیه‌های ارائه شده از سوی اعضای آمریکایی این کمیسیون به شورای متفقین جنگ را ارج می‌نهد، و نیز شما از سوی دولت اعلیحضرت موظفید که برای اعضای آمریکایی کمیسیون کلیه تسهیلات لازم را فراهم آورید تا بتوانند تحقیقات مورد نظر را به انجام برسانند. ضمناً به اطلاع می‌رساند که این تصمیم، با سه دولت ایالات متحده، فرانسه و ایتالیا نیز در میان گذاشته شده است...

«جرج کیدستون» (از مقامات وزارت خارجه انگلیس) پس از ملاحظه نسخه‌ای از تلگراف مذکور، یادداشتی به این شرح درباره آن نوشت:

... به نظر می‌رسد که بهتر است ژنرال آلنبی ابتدا به فیصل و اعراب اینطور وانمود کند که کمیسیون با حضور تمام اعضایش در راه است. ولی بعد که فقط آمریکاییها وارد شدند، آنها را از اشتباه درآورد و قضیه را برایشان توجیه کند. در مورد به سازش کشاندن اعراب در مقابل کمیسیون نیز روشهایی را می‌توان به کار بست. ولی چون اعضای کمیسیون را فقط آمریکاییها تشکیل می‌دهند، لذا این امکان وجود دارد که نظر اکثر اعراب به سمت قبول سرپرستی و قیمومت آمریکا کشیده شود، مگر آن که ما در این مورد قبلاً با اعضای آمریکایی کمیسیون قول و قراری بگذاریم. زیرا در غیر این صورت، امکان دارد وضع ناخوشایندی برایمان در بین‌النهرین و فلسطین ـ و شاید هم در مصر ـ بوجود آید.... «جرج کیدستون» ۳ ژوئن ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۸۰)

مأموریت کمیسیون «کینگ ـ کرین» از روز ۱۶ ژوئن تا اوائل اوت ۱۹۱۹ به طول انجامید، و نتیجه تحقیقاتش در منطقه نیز به صورت توصیه‌های زیر به کنفرانس صلح پیشنهاد شد:

۱ـ کشور سوریه به انضمام فلسطین و لبنان بایستی تحت قیمومت یك قدرت واحد درآید.

۲ـ امیرفیصل باید به سمت پادشاهی کشور جدید سوریه منصوب شود.

۳ـ برنامه‌های افراطی صهیونیستها باید به صورتی کاملاً معتدل درآید.

۴ـ باید از آمریکاییها خواسته شود که قیمومت سوریه را به عهده گیرند. و اگر آنها به هر دلیلی از این کار سرباز زدند، قیمومت سوریه به بریتانیا محول گردد.

در همان زمان، خواسته صهیونیستهای آمریکایی نیز ـ که به کلی با نظرات «کینگ ـ کرین» مغایرت داشت ـ طی جلسه‌ای در پاریس با شرکت «لوئیس براندیس» (رئیس فدراسیون صهیونیستهای آمریکایی) و لرد بالفور (وزیر خارجه انگلیس) مطرح شد، که ماحصل مذاکرات آنها به شرح زیر است: (سند شماره ۸۰۰/۲۱۷)

... براندیس شرایط مورد نظر صهیونیستهای آمریکایی را به این ترتیب اعلام کرد:
۱ـ فلسطین باید وطن یهودیان شود، نه آنکه یهودیان در فلسطین وطنی برای خود تشکیل دهند.
۲ـ بایستی دست یهودیان در فلسطین برای هرگونه اقدام اقتصادی باز باشد تا بتوانند در جهت خود کفایی و نیل به یك زندگی سالم اجتماعی حرکت کنند. برای این کار نیز یهودیان احتیاج به مرزهای مطمئن دارند، نه آنکه باغچه کوچکی در داخل فلسطین به اختیارشان درآید.
۳ـ فلسطین یهودی در آینده بایستی کنترل کامل بر سرزمین و منابع طبیعی فلسطین داشته باشد، تا بتواند از یك زندگی سالم اقتصادی برخوردار شود.
آقای بالفور موافقت کامل خود را با سه شرط مورد نظر آقای براندیس اعلام داشت و پس از آن به توصیف مشکلات دولت انگلیس در جهت برآوردن این خواسته‌ها پرداخت که در این راستا، ضمن اشاره به موقعیت کشور سوریه، مسأله کمیسیون فرعی متفقین را نیز ـ که نتیجه‌اش به صورت اعزام یك کمیسیون آمریکایی (کینگ ـ کرین) در آمده بود، مورد بحث قرار داد.
به نظر آقای بالفور، پیچیدگی مسأله بیشتر به این خاطر است که انگلیس و فرانسه براساس موافقت‌نامه مورخ ۸ نوامبر ۱۹۱۸ قبول کردند که وضع حاکمیت سوریه و فلسطین و بین‌النهرین، پس از کسب نظر مردم ساکن در آنها تعیین شود، و این امر مورد توجه رئیس جمهور آمریکا نیز قرار داشت.
ولی بعداً آقای بالفور با ارسال یادداشتی برای نخست‌وزیر (انگلیس) و رئیس جمهور آمریکا خاطرنشان ساخت که تعیین تکلیف فلسطین باید جدا از مسأله موافقتنامه و کسب نظر از مردم فلسطین تلقی شود. چون قدرتهای بزرگ خود را متعهد به برنامه‌های صهیونیسم می‌دانند، و این برنامه نیز هرگز نمی‌تواند با شناخت حق خودمختاری مردم در فلسطین جامه عمل به خود بپوشد.
بنابراین، به خاطر موقعیت استثنایی فلسطین، ما هرگز نمی‌توانیم تمایلات جامعه کنونی موجود در فلسطین را مبنای تعیین سرنوشت سیاسی فلسطین بدانیم و ناچار بایستی در انتظار تشکیل جامعه جدیدی در این سرزمین بمانیم، تا آنگاه آینده فلسطین با خواست اکثریت مردمانش تعیین شود...[۷]

لردبالفور طی نامه‌ای که در همان اوان ـ به تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۱۹ ـ برای لرد کورزن به لندن فرستاد، مقصود خود در عدم پذیرش نظرات کمیسیون «کینگ ـ کرین» را با او صریحتر در میان نهاد:

... مغایرت موافقت‌نامه‌های رسمی و سیاست متفقین در مورد «فلسطین مستقل» به مراتب بیشتر از «سوریه مستقل» چشمگیر است.

به این دلیل که ما هرگز قصد نداشته و نداریم تا از ساکنان فلسطین در باره خواسته‌هایشان کسب نظر کنیم، حتی اگر کمیسیون آمریکاییها (کینك ـ کرین) به این کار مبادرت ورزیده و برای آگاهی از عقیده مردم، مدتی از وقت خود را هم در فلسطین سپری کرده باشد.

چون فعلاً چهار قدرت بزرگ خود را نسبت به‌صهیونیسم متعهد می‌دانند، و صهیونیسم نیز ـ صحیح یا غلط، خوب یا بد ـ مرامی است، که: از نظر گذشته، ریشه در اعصار و قرون دارد[!]؛ از نظر حال، یك نیاز تلقی می‌شود؛ و از نظر آینده، امیدهای فراوانی به آن دوخته شده است به‌همین جهت نیز، مرام صهیونیسم خیلی مهمتر از آن است که رهایش کنیم و به‌آرزوها و تعصبات، ۷۰۰ هزار عربی بچسبیم که فعلاً به‌عنوان جمعیت سرزمین تاریخی فلسطین شناخته می‌شوند و لذا این مسأله برای من قابل فهم نیست که چگونه می‌توان بین موافقت‌نامه‌های موجود و توصیه‌های کمیسیون آمریکاییها، با دیدگاهمان راجع به مسأله فلسطین هماهنگی به‌وجود آورد.

راجع به این مسأله هم که: صهیونیستها دست به آزار و اذیت اعراب خواهند زد، باید بگویم که به نظر من، گرچه آنها هرگز مرتکب چنین عملی نمی‌شوند، ولی ضمناً هیچگاه نخواهند گفت که خواهان اعراب هستند. و به‌طور خلاصه باید بگویم: آینده فلسطین به هر صورتی که باشد، فعلاً فلسطین نه دارای ملتی مستقل است، و نه در این جهت گام برمی‌دارد.

ساکنان این سرزمین نیز در مورد انتخاب قیم و سرپرست، و هرآنچه برایشان در نظر گرفته می‌شود، مطمئناً ـ تا آنجایی که من اطلاع دارم ـ هیچگاه مورد مشورت قرار نخواهند گرفت. و به هرحال، اگر این نظر مورد قبول است که صهیونیسم می‌تواند در حل مسائل یهودیان سراسر جهان مؤثر واقع شود، پس بایستی فلسطین نیز به صورتی در آید که آمادگی پذیرش تعداد کثیری از یهودیان مهاجر را داشته باشد. برای

رسیدن به این مقصود ناچار باید کاری کرد که فلسطین بر منابع آب مورد نیاز خود ـ که به طور طبیعی از آن اوست ـ حاکمیت پیدا کند. یعنی یا مرزهای فلسطین به سمت شمال افزایش یابد، و یا طی قراردادی با دولت سوریه از آبهای «حمون» ـ که آنقدرها هم برای سوریه ارزش ندارد ـ در فلسطین استفاده شود. ضمناً برای هرچه غنی‌تر شدن سرزمین فلسطین، مرزهای شرقی آن باید تا اراضی شرق رود اردن توسعه یابد، ولی البته این مرز از خط آهن حجاز ـ که برای اعراب اهمیت ویژه‌ای دارد ـ فراتر نرود...

«جرج کیدستون» (از مقامات وزارت خارجه انگلیس) بر این نامه یادداشتی به شرح زیر نوشته است:

... گرچه پیشنهادات آقای بالفور به خاطر ترسیم خطوط اصلی سیاست انگلیس در فلسطین واقعاً ستایش انگیز است، ولی من نمی‌دانم که ایشان به مشکلات اعمال چنین سیاستی هم توجه داشته است یا نه؟ چون آقای بالفور اصولاً مسأله بی‌میلی مفرط فیصل و اعراب هوادارش به پذیرش قیمومت فرانسه را در نظر نگرفته، و به رغبت روز افزون اعراب برای تشکیل یك کشور متحد عربی تحت قیمومت یك قدرت واحد نیز توجهی نشان نداده است.

آقای بالفور همچنین معتقد است که فلسطین بدون در نظر داشتن خواسته اکثریت جمعیت آن باید به دست صهیونیستها بیافتد، و شرایط تاریخی و سیاسی را انگیزه این کار می‌داند. ولی ایشان شاید هرگز به فکرش خطور نکرده باشد که چنانچه هریك از این دو برنامه عملی شود، نتیجه‌اش جز خونریزی و یا برقراری زور و خفقان نظامی در منطقه نخواهد بود. «جرج کیدستون»، ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۸۳)

---

۱. «هربرت ساموئل» در سال ۱۹۲۰ و پس از آنکه قیمومت انگلیس برفلسطین حالت رسمی پیدا کرد، به عنوان کمیسر عالی انگلیس در فلسطین (فرماندار کل) انتخاب شد و این سمت را تاسال ۱۹۲۵ به عهده داشت ـ م.

۲. توصیف «فیصل» به عنوان نماینده سران عرب، قبایی بود که به دست صهیونیستها و انگلیسها دوخته و به تن فیصل پوشانده شده بود. وگرنه اعراب اصیل و مبارز و حق جوی آن زمان هرگز این ننگ را نمی‌پذیرفتند که فرد خائن و وطن فروش و بیگانه پرستی مثل فیصل عنوان نماینده و سخنگوی آنها را داشته باشد ـ م.

۳. «مارك سایکس» جاسوس انگلیس در کشورهای عربی، مشاور مخصوص کابینه انگلیس در امور اعراب،

و مبلغ اهداف صهیونیسم در بین اعراب، در ماه مارس ۱۹۱۹ موقعی که به عنوان عضو هیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح ورسای خدمت می کرد، در پاریس درگذشت ـ م.
۴. با مراجعه به نامه‌ها و تلگرام‌های قبلی وایزمن و توجه به هدف او در تشکیل کشور «مشترك المنافع» یهود در فلسطین (که «لرد کرزن» آن را چیزی جز همان تشکیل «دولت یهود» ندانسته) کاملاً آشکار می شود که تکذیب ادعایی وایزمن در این نامه نمی تواند جز نوعی دروغ مصلحتی به حساب آید. چنانکه گذشت زمان نیز به خوبی ثابت کرده که تکذیب او، خود کذب محض بوده است ـ م.
۵. نامه مورد اشاره وایزمن در صفحه ۲۸ این کتاب آمده است ـ م.
۶. اشاره به ماجرای کشتی نجات بخش حضرت نوح است که می گویند پس از فرو نشستن سیل عالمگیر، این کشتی به قله آرارات برخورد کرد و آثارش در آنجا باقی ماند.
منظور نویسده از آوردن این مضمون شاید اشاره او به مردود دانستن نقش «کمیسیون سوریه» در نجات مردم منطقه از شر سیل و طوفان سیاسی در آینده باشد. ولی ضمناً می‌توان این احتمال را در نظر داشت که مقصود او از «نرفتن کشتی به سوی ارمنستان» این باشد که کنفرانس صلح اشتیاق چندانی از خود برای توجه به خواسته استقلال طلبی مردم ارمنستان نشان نمی‌داد ـ م.
۷. به این می گویند: «دموکراسی نوع انگلیسی»... یعنی خواست جامعه کنونی مطرح نیست، باید جامعه دلخواه را در یك سرزمین بوجود آورد و بعد از آنها پرسید که چه می خواهند!! تشکیل حکومت یان اسمیت در رودزیا، حاکمیت اقلیت سفیدپوست نژادپرست در آفریقای جنوبی و حاکمیت صهیونیستها در فلسطین، نمونه‌هایی از دموکراسی نوع انگلیسی محسوب می شوند ـ م

فصل ششم

مرزهای فلسطین

کنفرانس صلح ورسای در پایان کارش بدون آنکه هیچ قراردادی با حکومت ترکیه امضاء کرده، و یا تصمیمی راجع به تعیین تکلیف سرزمینهای امپراتوری عثمانی گرفته باشد، صرفاً طی یك توافق عمومی مقرر داشت که: فلسطین تحت قیمومت دولت انگلیس، و سوریه (همراه با لبنان) تحت قیمومت دولت فرانسه قرار بگیرد. ولی چون حتی در این مورد هم مرز مشخصی بین سوریه و فلسطین تعیین نشد، لذا انگلیسها تصمیم گرفتند محدوده اعمال قیمومت خود بر فلسطین را مشخص کنند. و به همین خاطر در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ به دعوت «لوید جرج» (نخست‌وزیر انگلیس) جلسه‌ای با شرکت گروهی از ژنرالها و افراد صاحبنظر تشکیل شد تا ضمن بحث در این باره، مرزهای فلسطین را نیز دقیقاً ترسیم نمایند. محل این جلسه در شهر «تروویل» فرانسه بود و خلاصه مذاکرات انجام گرفته در آن نیز به شرح زیر است: (سند شماره ۲۱/۱۵۳ اداره اسناد ملی انگلیس).

... ژنرال آلنبی[1] گفت: در مرزهای فلسطین، محلی که به نام «بانیاس» مشخص شده، همان «دان» می‌باشد، و شخصاً نیز این مسأله را به وزارت جنگ اطلاع داده تا آن را تصحیح کنند.

لوید جرج (نخست‌وزیر) گفت: اگر واقعاً کوه «هرمون»[2] جزء سرزمین فلسطین قلمداد شده، به نظر می‌رسد که این عمل کمی زیاده‌روی باشد.
ژنرال آلنبی با نظر نخست‌وزیر موافقت کرد و پس از توضیح مختصری که پیرامون خطوط مرزی مورد نظرش داد، معلوم شد که اصولاً کوه هرمون را داخل محدوده فلسطین نمی‌داند. وی سپس به طرح احداث خط آهن بین «ابوکمال»[3] تا بندر حیفا اشاره کرد و گفت: کار نقشه‌برداری این خط آهن در صحرا خیلی سریع پیشرفت داشته است. ولی چون این کار در منطقه «جبل‌دروز»[4] به سبب مسائل سیاسی موجود با دولت فرانسه عملی نبود، وی برای مطالعه مقدماتی ناچار به استفاده از هواپیما شد. و خلبان یکی از هواپیماها که ناچار در آن منطقه فرود آمده بود، توسط «دروزی‌ها» به سختی کتك خورد.
کلنل گریبون یادآور شد که لازم است سرچشمه‌های اصلی رود اردن جزء خاك فلسطین درآید، و این مسأله را حایز کمال اهمیت دانست.
ژنرال آلنبی موافقت خود را اعلام داشت و نیز اشاره کرد که رود «یرموك»[5] حدود دو سوم آب رود اردن را تأمین می‌کند. وی سپس توضیح داد: فلسطین مورد نظر صهیونیستها حتی شهر «حما» (در سوریه) را نیز در بر می‌گیرد و اصولاً آنها عقیده دارند که محدوده فلسطین باید به زمان سلطنت «سلیمان» برگردد. ولی به نظر وی جنوب شهر «صور» بهترین نقطه‌ای است که مرز شمالی فلسطین می‌تواند از آنجا شروع شود.
گرچه در قرارداد «سایکس ـ پیکو» خط جداسازی منطقه نفوذ انگلیس و فرانسه از شمال شهر «حیفا»[6] می‌گذرد و دریاچه «طبریه»[7] نیز در منطقه نفوذ فرانسویها قرار می‌گیرد. درحالی که دره و رودخانه «یرموك» برای فلسطین جنبه حیاتی دارد.
لوید جرج پس از شنیدن توضیحات ژنرال آلنبی دستور داد «سرموریس هانکی» (منشی کابینه) با لندن تماس تلفنی برقرار کند و بخواهد مدارك زیر فوراً به پاریس ارسال شود: کتاب جغرافیای فلسطین نوشتهٔ ادام اسمیت، اطلس ادام اسمیت (قسمت مربوط به مرزهای فلسطین در ادوار مختلف)، و نقشه بزرگ مربوط به قرارداد «سایکس ـ پیکو» (و درپی آن نیز جلسه تعطیل شد تا پس از دریافت مدارك مورد نظر بحث بر سر مرزهای فلسطین ادامه یابد).

در جلسه بعد، لویدجرج با اشاره به نقشه مربوط به قرارداد «سایکس ـ پیکو» مسأله قرار گرفتن دریاچه طبریه در منطقه تحت نفوذ فرانسویها را مورد تائید قرار داد.
آقای «آرتور بونارلا» پس از شنیدن توضیحات نخست‌وزیر پرسید: اصولاً دریاچه طبریه چه ارزشی دارد؟
نخست‌وزیر جواب داد: این دریاچه برای آبیاری و عمران فلسطین ارزش دارد.
کلنل گریبون گفت: به همین جهت پس لازم است که خط مرزی فلسطین از کناره لبنان شروع شود.
نخست‌وزیر گفت: آقای کلمانسو (نخست وزیر فرانسه) قول داده که قیمومت انگلیس بر فلسطین را به رسمیت خواهد شناخت، و ضمن آنکه متقاعد شده دریاچه طبریه جزء فلسطین قرار دارد، از من خواسته نقشه‌ای که محدوده واقعی فلسطین را مشخص کند در اختیارش بگذارم.
«سرموریس هانکی» پرسید: ارزش دریاچه طبریه برای فرانسویها چیست؟
کلنل گریبون جواب داد: فرانسویها در نظر دارند از آب این دریاچه برای آبیاری کشتزارهای جنوب سوریه استفاده کنند، و نقشه صهیونیستها هم این است که رود لیتانی را به رود اردن اتصال دهند. وی آنگاه در ادامه صحبتش افزود: «در مورد مرزبندی فلسطین آنقدر نقشه‌های مختلف موجود است که تردید دارم بتوان فقط یکی از آنها را ـ هرچند متعلق به آدام اسمیت هم باشد ـ به عنوان نقشه اصلی فلسطین برگزید».
نخست‌وزیر گفت: ولی فرانسویها آمادگی دارند که نظر بعضی مقامات مذهبی آمریکایی در مورد مرزهای فلسطین را قبول کنند.
آقای «آرتور بونارلا» پیشنهاد کرد: بهتر است از ویلسون (رئیس جمهور آمریکا) خواسته شود تا بین ما و فرانسویها در مورد مرزبندی فلسطین حکمیت کند.
ژنرال آلنبی گفت: نظر یکی از کارشناسان آمریکایی به نام دکتر «جان فینلی» که مدتی در فلسطین بوده و تمام این سرزمین را نیز از «دان» تا «بئرشیبع» قدم به قدم پیموده، می‌تواند برای همه قابل قبول باشد.
نخست‌وزیر نظر آقای «آرتوربونارلا» را قابل قبول دانست و اظهار داشت که: بهتر است با پرزیدنت ویلسون تماس گرفته شود تا او شخصی را برای حکمیت در مورد

مرزهای فلسطین معرفی کند.

آقای «بونارلا» در اینجا سؤال کرد: اصولاً فلسطین چه ارزشی برای ما می‌تواند داشته باشد؟

ژنرال آلنبی پاسخ داد: البته فلسطین برای ما هیچ ارزش اقتصادی ندارد، و نگهداشتن فلسطین نیز فقط باعث خواهد شد که فکر و ذهن ما و یکی دو نسل آینده همواره به آن مشغول باشد. چون انتظار می‌رود که صهیونیستها در فلسطین گرفتاریهای فراوانی بوجود آورند و هم‌اکنون نیز مشاهده می‌شود که براثر تبلیغات گسترده صهیونیستها، عده کثیری از یهودیان لهستانی و روسی ـ که در کشورشان از آنها سلب مالکیت شده ـ عازم مهاجرت به فلسطین هستند.

نخست‌وزیر گفت: ولی نباید فراموش کرد که قیمومت ما بر فلسطین حیثیت و ارزش فراوانی برایمان به ارمغان خواهد آورد. و آنگاه از ژنرال آلنبی پرسید: شما کدام را ترجیح می‌دهید، فلسطین در دست انگلستان، یا فلسطین در دست فرانسویها؟

ژنرال آلنبی گفت: اگر فرانسویها در سوریه بمانند، عیناً مثل این است که در فلسطین هم هستند. و به هرحال حضور آنها در سوریه همواره برایمان مشکلات فراوانی به همراه خواهد داشت.

«ژنرال شی» گفت: به خاطر دفاع هوایی از منافع انگلیس، لازم است که فلسطین از آن ما باشد. چون فقط با در دست داشتن فضای فلسطین است که ما قادر به دفع هرنوع حمله هوایی به کانال سوئز خواهیم بود.

و پس از آنکه اهمیت فلسطین برای دفاع زمینی از منافع انگلیس نیز مورد تأکید قرار گرفت، نخست‌وزیر اظهار داشت: برای ما به هیچوجه امکان ندارد که از فلسطین صرفنظر کنیم.

ژنرال آلنبی با این گفته نخست‌وزیر موافقت کرد. و سپس نخست‌وزیر ادامه داد: البته ما ضمن اینکه نمی‌توانیم از فلسطین صرفنظر کنیم، هرگز نباید به دنبال تصرف سوریه هم باشیم. که ژنرال آلنبی با این گفته نخست‌وزیر نیز موافقت کرد.

---

۱. ژنرال آلنبی در آن موقع «لرد آلنبی» نامیده می‌شد و مقام «کمیسر عالی انگلیس در مصر» را به عهده داشت ـ م.

۲. کوه هرمون واقع در شمالی‌ترین نقطه بلندیهای جولان و در مرز بین سوریه و لبنان ـ م.
۳. ابوکمال شهری است در کنار فرات واقع در مرز سوریه و عراق ـ م.
۴. جبل دروز ارتفاعاتی است در جنوب سوریه و چسبیده به مرز اردن ـ م.
۵. رود یرموك از ارتفاعات جنوب غربی سوریه سرچشمه می‌گیرد و در جنوب دریاچه طبریه به رود اردن می‌ریزد ـ م.
۶. خط مورد نظر در قرارداد «سایکس ـ پیکو» از شمال شهر «عکا» می‌گذشت ـ م.
۷. دریاچه طبریه که بیشتر به نام دریاچه «جلیله» معروفیت دارد و فعلاً در اشغال اسرائیل است، از رود اردن تغذیه می‌کند و سطح آن حدود ۲۳ متر از سطح دریاهای آزاد پائین‌تر است.
این دریاچه آب شیرین که قبل از جنگ ۱۹۶۷ به‌طور مشترك توسط سوریه و اسرائیل مورد بهره برداری قرار می‌گرفت، پس از تصرف بلندیهای جولان کلا در اختیار اسرائیل قرار گرفت و هم اکنون مهمترین منبع تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی اسرائیل را تشکیل می‌دهد. به‌طوری که اگر فقط همین دریاچه کوچك ـ که ۱۰۰ مایل مربع بیشتر مساحت ندارد ـ از اسرائیل گرفته شود، دیگر اسرائیلی باقی نخواهد ماند ـ م.

فصل هفتم

دوران بی‌ثباتی فلسطین
(۱۹۱۹_۱۹۲۰)

بعد از اشغال فلسطین توسط قوای انگلیسی، تمام ادارات و دفترخانه‌های ثبت اسناد در فلسطین تعطیل شد. زیرا مقامات عثمانی حاکم بر فلسطین هنگام ترك این سرزمین مقداری از اسناد و مدارك ثبتی زمینها را با خود برده، و مقداری را هم نابود کرده بودند.

آغاز به کار مجدد ادارات و دفترخانه‌های ثبت اسناد فلسطین فقط موقعی امکان‌پذیر شد که در سپتامبر ۱۹۲۰ حاکمیت نظامی انگلیس جای خود را به مقامات غیر نظامی انگلیسی داد و قیمومت دولت انگلیس به طور رسمی در خاك فلسطین استقرار یافت. ولی قبل از این دگرگونی، مسأله تعطیل بودن ادارات ثبت برای صهیونیستها مشکلات عدیده ای به همراه داشت. چون عدم وجود یك ارگان رسمی برای ثبت و ضبط امور املاك و موالید و مهاجرین، به طور کلی امور مربوط به مهاجرت و خرید و فروش ملك را در فلسطین متوقف، و یا در حقیقت ممنوع کرده بود.

به همین جهت «حیم‌وایزمن» در ماه ژوئیه ۱۹۱۹ از سفر ژنرال «کلیتون»

(رئیس اداره امور سرزمینهای اشغالی) به لندن استفاده کرد و در ملاقاتی که با وی ترتیب داد، ضمن مطرح ساختن مشکلات صهیونیستها در مورد مهاجرت و خرید ملك، تأکید کرد که بهتر است در این باره اقداماتی صورت پذیرد تا صهیونیستها بتوانند بدون اتلاف وقت در فلسطین به کار سازندگی مشغول شوند.

خلاصه مسائل مطروحه توسط وایزمن براساس صورت جلسه‌ای که از ملاقات این دو نفر تهیه شده، به این شرح است:

... وایزمن ابتدا مسأله مهاجرت را پیش کشید و در این باره توضیح داد که: البته منظورش مهاجرتهای دسته جمعی نیست؛ بلکه آن چیزی که در حال حاضر بیش از همه مورد نیاز می باشد، ایجاد تسهیلات برای گروههای کوچکی از یهودیان است، تا بتوانند به فلسطین مهاجرت کنند و فعلاً فقط در تدارك این باشند که راه را برای مهاجرتهای دسته جمعی در آینده هموار سازند.

در مورد مسأله زمین نیز وایزمن توضیح داد: در فلسطین هرجا که مالکیت زمین از آن یهودیان بوده، سازمان صهیونیسم از آنها درخواست کرده امر خانه سازی و تشکیل مجتمعهای یهودی نشین را آغاز کنند و بیهوده در انتظار پیدا شدن راه حل قطعی و نهایی در مورد مسأله زمین و مالکیت نمانند. چون سازمان صهیونیسم آگاهی دارد که قرار است امر واگذاری زمین در همه جا برای همه به نسبت مساوی انجام پذیرد. و این در حالی است که سازمان عقیده دارد: سیاست مقامات حاکم بر فلسطین در مورد واگذاری زمین باید مبتنی بر ارزش اقدامات عمرانی و به نسبت انجام کارهای عام‌المنفعه باشد. و به همین جهت لازم است به سازمان صهیونیسم اجازه داده شود تا گروهی کارشناس را برای تحقیقات اولیه و ارزیابی مقدماتی به فلسطین اعزام دارد... (سند شماره ۳۷۱/۴۲۲۶)

در همان زمان، وایزمن نامه‌ای نیز برای «اریك فوریز دام» (عضوهیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح ورسای) به پاریس فرستاد، که در آن به مسائلی در مورد مهاجرت یهودیان به فلسطین اشاره داشت:

... من این حقیقت را به خوبی درك می کنم که هیچ اقدامی در فلسطین میسر نیست مگر آنکه ابتدا تکلیف مسأله قیمومت و سرپرستی آن به طور رسمی تعیین شود. قبلاً هم متذکر می شوم که ما هیچگاه قصد نداشته‌ایم جمعیت یهودیان فلسطین را با

وارد کردن بی‌مجوز و غیر قانونی گروهی سرباز یهودی افزایش دهیم. ولی چون احساس می کردیم که وجود گروههای شبه نظامی در فلسطین برای چند سال آینده ـ و حداقل تا زمانی که حاکمیت سیاسی این سرزمین بتواند مهار کارها را در دست بگیرد ـ از واجبات است، و نیز اینطور استنباط کردیم که قرار است از واحدهای نظامی انگلیس در خاورمیانه تا حد امکان کاسته شود، لذا بهتر دانستیم از وجود هزاران سرباز جوان یهودی بجای آنها استفاده کنیم، که این سربازان: یا در ارتش روسیه و رومانی و لهستان خدمت کرده‌اند، و یا از زندانیان جنگی به شمار می‌آیند که در کشورهای مختلف به سر می‌برند. گرچه افرادی هستند جوان و سالم و کارآزموده، ولی فعلاً عاطل و باطل در اردوگاههای مهاجرین به حال انتظار به سر می‌برند ـ و ضمن آنکه هیچ اشتیاقی به بازگشت به لهستان و رومانی و... ندارند ـ مصرانه می‌خواهند که به آنها اجازه سکونت در فلسطین داده شود تا سهم خود را در سازندگی کشور ایفا کنند. تمام این افراد از مهاجرینی هستند که واقعاً نمونه ارزنده داوطلبان خدمت در فلسطین محسوب می‌شوند. و در عین حال نیز می‌توانند به عنوان عوامل تشکیل دهنده یك نیروی شبه نظامی مورد استفاده قرار گیرند.

بنابر این چنانچه اصول سیاست پیشنهادی ما مورد موافقت قرار گیرد، خواهیم توانست ضمن دلگرم کردن این افراد، فرصتی را که مشتاقانه به انتظارش بوده‌اند نیز در اختیارشان قرار دهیم...

بعداز آنکه نسخه‌ای از نامه وایزمن به دست وزارت خارجه انگلیس رسید. جرج کیدستون در باره آن اینطور اظهار نظر کرد:

... از مدتها پیش صهیونیستها پافشاری می کردند که قدرت نیروی مسلح یهود را در فلسطین افزایش دهند، و البته هیچگاه نیز نتوانسته بودند در این باره موفقیتی کسب کنند. ولی امروز شاهدیم که آنها برای رسیدن به هدف چگونه در صدد استفاده از روشهای انحرافی برآمده‌اند و قصد دارند با کسب اجازه ورود به فلسطین برای گروه کثیری از یهودیان زندانی دوران جنگ در کشورهای مختلف، آنها را با عنوان مهاجرین پیشتاز ـ در نهایت، عناصر تشکیل دهنده گروههای شبه نظامی ـ در فلسطین جا دهند... نظر من این است که بایستی رسیدگی به پیشنهاد آنها را معوق گذارد و مسأله را بعداً با ژنرال کلیتون و سرهنگ استورس در میان نهاد. «جرج

کیدستون»، ۲ اوت ۱۹۱۹
که لردکرزن نیز در پای همین ورقه به عنوان تأیید نظر کیدستون چنین نوشته است:
قلباً با شما هم عقیده‌ام. «لردکرزن»، ۳ اوت ۱۹۱۹ (سند شماره ۳۷۱/۴۱۸۲)

از سوی دیگر ژنرال «واتسون» فرماندار کل نظامی فلسطین ـ که به جای ژنرال «مانی» منصوب شده بود ـ طی گزارشی به وزارت خارجه انگلیس در اوت ۱۹۱۹ چنین نوشت:

... از زمانی که به سمت رئیس بخش جنوبی «اداره امور سرزمینهای به دست آمده از دشمن» منصوب شده‌ام، همواره بدون تعصب ـ ولی با حسن ظن نسبت به جنبش صهیونیسم ـ از هدف یهودیان برای تشکیل وطن ملی در فلسطین طرفداری کرده‌ام. و مطمئناً این طرفداری را تا زمانی که اقدامات آنها سبب نقض حقوق سایر مردم و زمینداران فلسطین نشود نیز ادامه خواهم داد. ولی البته تردیدی هم نباید داشت که در بین اکثر مردم فلسطین وجود یك حالت تضاد و مخالفت شدید با اهداف صهیونیسم کاملاً به چشم می‌خورد.
مردم ساکن در فلسطین ـ بخصوص مالکین و زمینداران ـ مشتاقانه آرزومند تأمین صلح و ثبات دراین سرزمین و برقراری وضعیتی هستند که در سایه آن بتوانند وضعیت مناسبتری برای آموزش و پرورش فرزندانشان بوجود آورند. و طبیعی است که آنها در راه نیل به این هدف، بیشتر منافع خود را در نظر می گیرند نه منافع کسانی را که از ملیتهای دیگر هستند. ضمن آنکه حتی یهودیان اهل فلسطین نیز رغبت چندانی به هواداری از آرمانهای صهیونیسم از خود نشان نمی‌دهند.
ضدیت اکثر سکنه فلسطین با صهیونیسم آنچنان ریشه‌های عمیقی دارد، که این وضع سبب افزایش روز افزون نفرت آنها نسبت به انگلیسها نیز شده است، و چنانچه ما بخواهیم بیش از اینها در جهت پیشبرد اهداف صهیونیسم به مردم فشار وارد آوریم، مسلماً وضع را بدان‌جا خواهیم کشاند که برای مقابله باوخامت اوضاع ناچار شویم قوای نظامی خود را به مراتب بیش از آنچه که فعلاً در فلسطین داریم، افزایش دهیم.
وحشت عمده مردم فلسطین بیشتر از این مسأله سرچشمه می گیرد که اگر ثروت

صهیونیستها به فلسطین سرازیر شود، تمام امتیازات زمینی و زیرزمینی کشورشان به دست یهودیان خواهد افتاد. و چون آنها نیز براساس طبیعت ذاتی خود تا حد امکان خواهند کوشید کوچکترین بهره‌ای از این امتیازات به دست افراد غیر یهودی نرسد، لذا در این میان برای مسلمانان و مسیحیان فلسطینی جز ضرر و خسارت هیچ ثمر دیگری به بار نخواهد آمد، و سکنه بومی این سرزمین چاره‌ای جز ترك موطن و آب و خاك خود نخواهند داشت... (سند شماره ۳۷۱/۴۱۷۱).

اوایل سال ۱۹۲۰ «هربرت ساموئل» که در این زمان مقام ریاست «کمیته مشورتی برای پیشرفت اقتصادی فلسطین» را به عهده داشت، دعوت دولت انگلیس را برای دیداری از فلسطین و تحقیق پیرامون شرایط حاکم بر امور مالی واداری آنجا پذیرفت، تا بعداز مطالعات لازم، دولت انگلیس را در جهت اتخاذ سیاستی که پس از برقراری قیمومتش بر فلسطین نیاز دارد، راهنمایی کند.

«هربرت ساموئل» در بازگشت از این سفر، گزارشی در تاریخ ۲ آوریل ۱۹۲۰ به وزارت خارجه انگلیس ارائه داد که خلاصه آن بدینقرار است:

جنبشی که هم اکنون در فلسطین برای اتحاد با سوریه بوجود آمده، از چند منبع سرچشمه می‌گیرد:

۱ـ احساسات طبیعی وطن خواهانه در میان تعداد قلیلی از اعراب آگاه به مسائل سیاسی در جهت تأسیس یك کشور مستقل عربی، که این خواسته درحال حاضر حالتی فراگیر یافته است و نباید اهمیت آن را از نظر دور داشت.

۲ـ مردم فلسطین احساس می‌کنند که چنانچه از نظر مسائل اقتصادی بین آنها و همسایگانشان شکافی ایجاد شود، چون روابط آنها تاکنون تحت شرایطی مشابه برقرار بوده، لذا وجود این شکاف و جدایی سبب ساز ناراحتیهای بسیار و پیمودن یك سیر قهقرایی خواهد بود.

۳ـ وجود یك جنبش ضد صهیونیسم، که دلیل عمده آن را ترس ناشی از مهاجرتهای دسته جمعی یهودیان به فلسطین تشکیل می‌دهد، و تصور مردم این است که عواقب آن سبب تضعیف موقعیت سکنه بومی کشور خواهد شد.

گسترش جنبش اتحاد با سوریه در فلسطین تنها به دلیل اختلاط سه عامل فوق‌الذکر است. و ناگفته پیداست که هیچکدام از این عوامل نیز زیربنای محکمی ندارند چون

توده مردم به دلیل عدم آشنایی با مسائل سیاسی صرفاً تحت تأثیر ظواهر امور قرار گرفته‌اند. و اصولاً باید توجه داشت که این مردم در مقابل هرچه که به صورت تشکیلاتی و برنامه‌ریزی شده پیش می‌رود، همواره موضع مخالف می گیرند. تاجایی که «فلاحین» فلسطین هرگونه اقدام «افندی»[۱]ها را ـ فقط به این دلیل که تحت ضوابط و تشکیلات خاصی انجام می گیرد ـ با نظر شك و تردید می نگرند. و همینطور است موضع آنها در برابر صهیونیسم.

مسأله بسیار امیدبخشی که فعلاً در فلسطین وجود دارد، عدم هرگونه ضدیت و یا حتی اختلاف جزئی بین یهودیان ساکن در مجتمعهای کشاورزی با همسایگان عربشان است، که در روابط بین خود در طول سی چهل سال گذشته ـ علی رغم افزایش قابل ملاحظه این مجتمعها در فلسطین ـ هیچگاه با هم ناسازگاری نداشته‌اند... (سند شماره ۳۷۱/۵۱۳۹).

سرهنگ «ماینرتس هاگن»[۲] (از افسران اداره اطلاعات ارتش و عضو هیأت نمایندگی انگلیس در کنفرانس صلح پاریس) که در ماه ژوئیه ۱۹۱۹ از سوی ژنرال آلنبی با سمت «افسر ارشد سیاسی» روانه فلسطین شده بود، طی گزارشی در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۲۰ برای لردکرزن (که در آن زمان به تازگی مقام وزارت خارجه انگلیس را عهده‌دار شده بود) راجع به اوضاع فلسطین چنین نوشت:

... عدم حضور دکتر وایزمن در فلسطین و همزمانی آن با سفر عالیجناب هربرت ساموئل به بیت‌المقدس، سبب بعضی دگرگونیهای سیاسی در فلسطین شد که علت عمده آن را بایستی آگاهی همه جانبه مردم فلسطین از سیاست دولت اعلیحضرت در پشتیبانی از صهیونیسم دانست. و نتیجه آن نیز هم اکنون به افزایش تحریکات سیاسی علیه صهیونیسم و بالا گرفتن موج تظاهرات و شکایات ضد صهیونیستی منجر شده است.

طی بررسیهایم در سفری که اخیراً به مناطق مختلف فلسطین داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که تنها یك علت عمده در بروز احساسات ضد صهیونیستی مردم نقش داشته است. و آن، وحشت عمومی اکثر فلسطینی هاست از غلبه ثروت و فکر یهود بر سرزمینشان. یعنی تقریباً همان حالتی که در بین مردم فقیر نسبت به اغنیاء و یا در افراد بی‌سواد نسبت به تحصیلکرده ها وجود دارد.[۳] بخصوص که در چند ساله اخیر،

مردم نسبت به برنامه سلب مالکیت ازاعراب فلسطینی توسط صهیونیستها، آگاهی بیشتری پیدا کرده‌اند و با تصور اینکه سیل مهاجرت یهودیان به فلسطین نیز ره‌آوردی جز تشکیل دولت یهود در فلسطین ـ و حتی در سوریه ـ نخواهد داشت، طبیعی است که دچار وحشت و نگرانی هم بشوند. ولی از شما پنهان نمی کنم که به نظر من وحشت اعراب از صهیونیسم نباید آنقدرها هم بی‌اساس باشد. چون گرچه از صهیونیستها درحال حاضر فعالیتی فراتر از حرکت به سوی تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین مشهود نیست، ولی تا آنجایی که از شواهد امر بر می‌آید، قدمهای برداشته شده توسط صهیونیستها برای تشکیل این وطن ـ و نیز روشهای دولت اعلیحضرت در راه تحقق این هدف ـ نتیجه‌ای جز سلطه کامل یهودیان و برقراری مالکیت آنان بر فلسطین ـ اگر نگوییم در کل سرزمینهای خاور نزدیك ـ به بار نخواهد آورد.

البته من اعتقاد دارم که صهیونیسم می‌تواند و باید بر فلسطین چیره شود. و می‌دانم که این امر منافع فراوانی برای سرزمین و مردم فلسطین در پی خواهد داشت[!] چون اعراب همواره نشان داده‌اند که توان رقابت با قدرتهای متمدن را ندارند و اصولاً طبیعت آنها نیز اجازه چنین رقابتی را نمی‌دهد... و به این ترتیب آیا صلاح است که فلسطین ـ با آن همه منابع دست نخورده ـ فقط به این دلیل که ساکنانش لیاقت عمران و توسعه‌اش را ندارند، از ترقی و پیشرفت باز بماند؟

به نظر من، اعراب فقط هنگامی طعم خوشبختی و امنیت را خواهند چشید که تحت حاکمیت صهیونیسم درآیند و تنها در صورتی به این مرحله قدم خواهند نهاد که از لذت تملك بیهوده و بی ارزش بر بیابانهای خشك و بی‌حاصل دست بکشند[!] (سند شماره ۳۷۱/۵۰۳۴).

اواخر سال ۱۹۱۹، ژنرال «لوئیزبولز» که به جای ژنرال واتسون به مقام فرماندار کل نظامی فلسطین منصوب شده بود، مدت کوتاهی پس از به دست گرفتن قدرت در فلسطین، طی نامه‌ای خطاب به ژنرال «هنری ویلسون» (رئیس ستاد ارتش انگلیس) اوضاع فلسطین را این گونه توصیف کرد:

... اینك که حدود یك ماه از انتصابم به مقام فرماندار کل نظامی فلسطین می گذرد، عقیده‌ام بر این است که هیچ مسأله و اشکال مهمی در مهاجرت گروههای کثیر

یهودیان به فلسطین پیش نخواهد آمد، مگر با رعایت این شرط که چنین اقدامی بدون سروصدا و جلوه گری انجام بگیرد. چون در اینجا فقط عده‌ای معدود آشوب طلب وجود دارند که پول گرفته اند تا سروصدا به راه بیاندازند[!]، و البته بعضی هم هستند که فریاد «سوریه نباید تجزیه بشود» را دایم تکرار می کنند.

در مورد آینده فلسطین نیز، اگر چهار خواسته زیر عملی شود، می‌توانم قول بدهم که فقط در عرض ده سال این سرزمین تبدیل به بهشت برین خواهد شد و شما هم دیگر در فلسطین مشکل مواجهه با احساسات ضد صهیونیستی را نخواهید داشت:

۱ـ بازگشت حیم وایزمن.

۲ـ دیدار هربرت ساموئل از فلسطین[۴]

۳ـ پرداخت وامی به مبلغ ۱۰ یا ۲۰ میلیون پوند.

۴ـ اعزام یك کارشناس متبحر امور مالی... (سند شماره ۳۷۱/۴۲۲۶).

ولی همین ژنرال «بولز» سه ماه بعد از این تاریخ، هنگامی که سراسر بیت المقدس را آشوب و تظاهرات فرا گرفته بود، طی تلگرافی برای وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش داد:

... من فکر می کنم که «کمیسیون صهیونیسم» باید منحل شود. چون کمیسیونی که دارد به تدریج دخالت خود را در اداره امور فلسطین توسعه می دهد، نمی‌تواند در کنار تشکیلات «اداره امور سرزمینهای به دست آمده از دشمن» فعالیتی داشته باشد. به جای این کمیسیون بهتر است یك شورای مشورتی صهیونیستی تشکیل شود، که تعداد اعضای اصلی آن از سه نفر، همراه با عده‌ای معدود منشی تجاوز نکند، و به طور کلی نیز تمام فعالیتهای این شورا تحت نظر من قرار داشته باشد. در مورد مسائل مربوط به سربازان یهودی هم باید بگویم که چون موقع شورش و درگیری، حضور آنها در بیت المقدس سبب تشدید احساسات مخالف علیه نیروهای نظامی می شود، لذا توصیه می کنم که گردان مربوط به آنها در شهر «قنطره» استقرار یابد...

در باره تلگراف ژنرال «بولز»، دو تن از مقامات وزارت خارجه انگلیس به این شرح اظهار نظر کردند:

... هر اقدامی که برای اجرای هر یك از دو پیشنهاد ژنرال بولز صورت گیرد، بلافاصله

از سوی مسلمانان به عنوان نشانه‌ای از ضعف ما تعبیر خواهد شد و چنین تصور خواهند کرد که می‌توانند منبعد با خیال راحت علیه تشکیلات ما به هر تهدیدی که می‌خواهند، دست بزنند. «اسوالداسکات»، ۱۴ آوریل ۱۹۲۰

... اینطور به نظر می‌رسد که ژنرال بولز می‌بایستی از مقام خود برکنار شود. «جان آنتونی تیلی»، ۱۴ آوریل ۱۹۲۰ (سند شماره ۳۷۱/۵۱۱۷)

بعداز مدتی ژنرال بولز نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس نوشت و در آن باردیگر لزوم انحلال «کمیسیون صهیونیسم» را مورد تأکید قرار داد:

... در این اواخر و مقارن با دیدار عالیجناب «هربرت ساموئل» از فلسطین بود که بیش از پیش با ابعاد فعالیتها و رشد فزاینده «کمیسیون صهیونیسم» آشنا شدم، و براساس اطلاعات دریافتی از ایشان فهمیدم که این کمیسیون با داشتن حدود صد نفر کارمند به رتق و فتق امور و مسائلی اشتغال دارد که دقیقاً جزء محدوده وظایف ما می‌باشد. مسلم است که وجود چنین تشکیلاتی در درون تشکیلات ما، اعمال هرگونه روش مطلوب در اداره امور را خنثی می‌کند. چون یهودیان برای حل مشکلات خود به جای تشکیلات ما رو به «کمیسیون صهیونیسم» می‌آورند، و مسلمانان و مسیحیان با توجه به این امر احساس می‌کنند ما برای یهودیان امتیازات ویژه‌ای قایل شده‌ایم که از آنها دریغ کرده‌ایم.

البته من نمی‌خواهم در اینجا حکم نهایی بدهم و افراد یا گروههای بخصوصی را مقصر قلمداد کنم ولی حداقل قادرم موکداً بگویم که: کمیسیون صهیونیسم هرموقع مصلحتش ایجاب نکند، زیر بار دستورات ما نمی‌رود و علیه ما به صورتی خصمانه، عیب‌جویانه، و توهین آمیز موضع می‌گیرد. برای من واقعاً باعث کمال تأسف است که اعتراف کنم ـ بجز یکی دو مورد استثنایی ـ به هیچوجه امکان نداشته که بتوانم حسن‌نیت و رویه شرافتمندانه انگلیسی را در مورد صهیونیستها به کار برم، چون آنها هرگز به دنبال اجرای عدالت از سوی مقامات نظامی انگلیسی نیستند و وضعی بوجود آورده‌اند که هر یهودی وقتی دچار مشکل می‌شود، از ما انتظار دارد به نفع او تبعیض قایل شویم. و این امر مسائل و گرفتاریهای فراوانی در راه انجام وظایفمان بوجود آورده است

به طور مثال در منطقه بیت‌المقدس که یهودیان در اکثریت هستند، اینطور وانمود می‌کنند که نه تنها نیازی به حمایت نظامی از سوی ما ندارند، بلکه اجرای قوانین را نیز باید خود به دست بگیرند. ولی در مناطق دیگر که یهودیان در اقلیت قرار دارند، دایم فریاد و فغان مظلومیت سر می‌دهند و ارتش انگلیس را به عنوان حامی و پناهگاه خود معرفی می‌کنند.

با توجه به مراتب مذکور؛ وبه خاطر برقراری صلح، پیشرفت امور، و حفظ منافع صهیونیستها، پیشنهاد می‌کنم «کمیسیون صهیونیسم» در فلسطین منحل شود. و درعوض اعلام می‌دارم که در بودجه امسال خود ـ تا آنجا که امکان پذیر بوده ـ محل کافی برای به کارگیری کلیه صهیونیستها در بخشهای مختلف فنی و تشکیلات نظامی خودمان درنظر گرفته‌ام. و نظرم این است که فقط با چنین تمهیدی خواهیم توانست سیاست و خط مشی دولت اعلیحضرت را ـ تا جائی که من درك کرده‌ام ـ در فلسطین به مورد اجرا درآوریم. ولی چنانچه خلاف این نظریه عملی صورت پذیرد، و درجهت پشتیبانی از «کمیسیون صهیونیسم» ـ وادامه فعالیتهایش طبق روال فعلی ـ قدمی برداشته شود، جز دامن زدن به بحران موجود نتیجه دیگری دربرنخواهد داشت و دولت اعلیحضرت بایستی فوراً خود را برای رویارویی با مخالفتهای بیشتر، و به دنبال آن، بهره گیری از نیروی نظامی بیشتر در جهت سرکوب مخالفین، آماده کند[5]...(سند شماره ۳۷۱/۵۱۱۹)

ژنرال آلنبی پس از مشاهده نسخه ای از تلگراف ژنرال بولز، طی تلگرافی از قاهره به وزارت خارجه انگلیس چنین نوشت:

... به نظر من هرگز امکان قبول نظرات ژنرال بولز وجود ندارد. چون این امر بی‌تردید سبب تضعیف باور عمومی نسبت به سیاست پشتیبانی دولت اعلیحضرت از اهداف صهیونیسم خواهد شد. ولی ضمناً باید خاطر نشان سازم که تمام گزارشهای واصله از فلسطین صرفاً از بالا گرفتن موج احساسات مخالفت بین یهودیان و مسلمانان خبر می‌دهد. و این در حالی است که وایزمن طی ملاقات صبح امروز خود با من، روحیه‌ای بسیار عصبی و نگران داشت؛ و ضمن آنکه اشگ می‌ریخت و تشکیلات نظامی حاکم بر فلسطین را به داشتن گرایشات ضد صهیونیستی متهم می‌کرد، مدعی بود که: شورشهای اخیر در فلسطین همه برنامه‌های از پیش ساخته است...

(سند ۳۷۱/۵۱۱۷).

پس از رسیدن چنین گزارشهایی به لندن، نمایندگان وزارت خارجه و وزارت جنگ انگلیس برای بحث پیرامون وضعیت فلسطین تشکیل جلسه دادند، و طی آن تصمیم گرفتند: در اولین فرصت راجع به اعلامیه بالفور یك تفسیر قطعی و دقیق تهیه کنند و با ارسال آن برای ژنرال آلنبی، امیرفیصل، و صهیونیستها، سیاست مشخص دولت انگلیس را درباره فلسطین به اطلاع آنان برسانند.

در جلسه مذکور یك افسر انگلیسی به نام «هیوبرت یانگ» شرکت داشت (که جزء مأمورین وزارت خارجه در خاورمیانه خدمت می‌کرد) و در خلال مذاکرات جلسه به عنوان یکی از نمایندگان وزارت خارجه، شخص «لردهاردینگ» (معاون وزارت خارجه) را مخاطب قرار داد و از او پرسید: «اگر امکان دارد دقیقاً سیاست ما را نسبت به صهیونیسم تشریح کنید» و هاردینگ نیز در جوابش گفت:

... به نظر من بهتر است برای جواب به این سئوال صبر کنیم تا کنفرانس «سان رمو» به پایان برسد. چون انتظار می‌رود که طی کنفرانس پیشرفتهایی در این زمینه حاصل شود. ولی قبل از آن هیچ سیاست مشخصی در قبال صهیونیسم، جز همان اعلامیه بالفور نداریم. و اصولاً هم مصلحت نیست که بخواهیم قدمی جلوتر از کنفرانس «سان رمو» برداریم... (سند ۳۷۱/۵۱۱۸).

---

۱. «افندی» که از القاب دوران سلطه عثمانیها بود، به مالکین بزرگ در فلسطین اطلاق می‌شد ـ م.

۲. وایزمن در کتاب خاطراتش (آزمایش و خطا، صفحه ۲۲۹) از سرهنگ «ریچارد ماینرتس هاگن» با عنوان «یك صهیونیست با غیرت و پر جوش و خروش» یاد کرده و در باره اش می نویسد: «... هرزمان که احساس می‌کرد می‌تواند خدمتی به یهودیان در فلسطین انجام دهد سراز پا نمی‌شناخت تا خدمت مورد نظر را به انجام برساند...» و برای آنکه بدانیم قضاوت وایزمن در باره این شخص تا چه حد صحیح بوده، بهتر است متن همین گزارش وی را با دقت تا به آخر مطالعه کنیم ـ م.

۳. گرچه مصداق «قیاس مع‌الفارق» دراین مثال به خوبی روشن است، ولی ضمن آن هم می‌توان نمونه جالبی از کج فکری و تعصب کورکورانه یك افسر یهودی انگلیسی آلمانی‌الاصل را به عیان دید که چگونه برای توجیه اهداف تجاوزکارانه صهیونیسم، مردم فلسطین را با ذکر مثالهایی نامربوط طوری جلوه می‌دهدکه گویی فقط با بر خورداری از فرمانروایی صهیونیسم توان ادامه حیات خواهند داشت ـ م.

۴. در آن زمان (اواخر سال ۱۹۱۹) هنوز سفر تحقیقاتی «هربرت ساموئل» به فلسطین انجام نشده بود ـ م.

۵ـ جالب اینجاست که همین آقای ژنرال «بولز» در گزارش اول خود قول داده بود فلسطین را با کمك صهیونیستها در عرض دهسال به بهشت برین تبدیل خواهد کرد، و نیز مسلمانان مخالف سلطه صهیونیسم را «عده ای معدود آشوب طلب، که پول گرفته اند تا سروصدا راه بیاندازند» توصیف کرده بود. ولی حالا فریاد و فغان به‌راه انداخته که: کمیسیون صهیونیسم باید منحل شود ودولت انگلیس باید از پشتیبانی اعمال این کمیسیون دست بردارد ـ م.

فصل هشتم

کنفرانس سان‌رمو

کنفرانس «سان‌رمو» درسال ۱۹۲۰ با شرکت نمایندگان متفقین جنگ جهانی اول تشکیل شد تا درباره تعیین تکلیف سرزمینهای جدا شده از امپراتوری عثمانی و بخصوص سرنوشت سیاسی سوریه و فلسطین و عراق تصمیم گرفته شود[۱].

ولی قبل از آن درفاصله ۱۲ تا ۱۳ فوریه ۱۹۲۰ «شورای عالی متفقین» درلندن تشکیل جلسه داد تا دستور کار کنفرانس «سان‌رمو» را تدارك ببینند. در طول برگزاری جلسات همین شورا بود که سرهنگ «ماینرتس هاگن» (افسر ارشد سیاسی انگلیس در فلسطین) تلگرافی از قاهره به لندن مخابره کرد و در آن مضمون پیغام «امیرفیصل» را (که از دمشق به دستش رسیده بود) چنین نقل کرد:

.... هر تصمیمی که با خواسته‌های اعراب در مورد سوریه و فلسطین و عراق ناسازگار باشد و بدون حضور امیرفیصل گرفته شود، مورد قبول اعراب قرار نخواهد گرفت و در آینده نیز مشکلات فراوانی بوجود خواهد آورد...

پس از وصول این تلگراف، چندتن از اعضای وزارت خارجه انگلیس درباره آن اظهار نظر کردند:

.... فیصل درحال حاضر به صورت سخنگوی اعراب و بیان کننده خواسته‌های آنان

در سوریه ـ و همچنین عراق و فلسطین ـ درآمده است. و من که قبلاً امکان این مسأله را چندین بار تذکر داده بودم، حالا هم می گویم که اگر در اسرع وقت اقدامی برای جلب اطمینان مردم این مناطق صورت نگیرد، هم ما و هم فرانسویها مشترکاً مواجه با گرفتاریهایی خواهیم شد که واقعاً برازنده شأن ما نیست. برای پرهیز از این مشکلات هم راهی نداریم جز اینکه به آنها اطمینان بدهیم: فلسطین متعلق به فلسطینی هاست (البته به این شرط که منافع صهیونیستها محفوظ بماند). و نیز: عراق که متعلق به عراقیها، عربستان متعلق به عربها، و سوریه متعلق به سوریها خواهد بود.«هیوبرت یانگ»، ۲۰ فوریه ۱۹۲۰

.... چون مسأله «خودمختاری» فعلاً به صورت حادی خودنمایی می کند، پس ما ناچاریم در برخورد با این مسأله کوشش فوق العاده ای به خرج دهیم تا آن را به نحو مطلوب به اجرا درآوریم. به نظر من هم برای تحقق شعار «فلسطین برای فلسطینی ها» و «عراق برای عراقیها» نیز جز این راهی نداریم که ابتدا قیمومت و سرپرستی خود را براین دو سرزمین اعمال کنیم و آنگاه در دوران قیمومت هرطور که دلخواهمان است جریان امور را تحت کنترل خود درآوریم.معاون وزارت خارجه: «چارلز هاردینگ»[2]، ۲ فوریه ۱۹۲۰

.... بایستی فوراً وبا حداقل تاخیر، نامه ای برای جلب اطمینان «فیصل» برایش ارسال شود و نیز «لرد کرزن»[3] درصورت تمایل با آقایان «کامبون» و «برتلو»[4] در غیاب آقای «میلران»[5] دراین مورد مذاکراتی به‌عمل آورد.معاون وزارت خارجه: «اریك فیپس»، ۲۰ فوریه ۱۹۲۰

که لردکرزن (وزیر خارجه) نیز در زیر همین یادداشت نوشته است:

.... من این مسأله را با آقایان «کامبون» و «برتلو» درمیان خواهم گذارد...«کرزن»، ۲۰ فوریه ۱۹۲۰ (سند شماره ۳۷۱/۵۰۳۲).

در ماه مارس ۱۹۲۰ هنگامی که همه در انتظار بودند تا کنفرانس «سان رمو» در روز ۱۹ آوریل برای تعیین سرنوشت سیاسی سوریه، عراق و فلسطین و... تشکیل شود، حیم وایزمن نامه‌ای به نمایندگی از سوی «هیأت اجرایی سازمان صهیونیسم»

خطاب به «رابرت وانیستارت» (رئیس دفتر لردکرزن، وزیرخارجه) ارسال داشت. و طی آن با اشاره به لزوم گنجاندن اعلامیه بالفور در قراردادهای مربوط به سرزمینهای جدا شده از عثمانی، چنین نوشت:

.... تا زمانی که از سوی کنفرانس صلح یك بیانیه مشخص و قطعی راجع به تأسیس «وطن‌ملی‌یهود» در فلسطین منتشر نشود، مطمئناً باید انتظار داشت ناآرامی و آشوب در فلسطین همچنان ادامه داشته باشد. و چون کلیه متفقین و کشورهای وابسته به آنها نیز اصول مربوط به تأسیس «وطن‌ملی‌یهود» درفلسطین را پذیرفته‌اند، پس برای تاخیر در انتشار بیانیه و به رسمیت شناختن اصول مذکور هم هیچ دلیلی جز ادامه بررسی جزئیات مربوط به مرزبندی و قیمومت فلسطین، موجه و پذیرفتنی نخواهد بود.

ضمناً خاطرنشان می‌سازد که چون مسأله قیمومت بر فلسطین، به‌طور کلی با قیمومت بر سایر مناطق آزاد شده از امپراتوری عثمانی تفاوت دارد، لذا شایسته است به خاطر قانونی‌تر شدن این اقدام، از سوی جامعه ملل متفق نیز بیانیه‌ای به‌طور اختصاصی در تشریح اصول مربوط به قیمومت فلسطین صادر شود. که گرچه این کار آنقدرها هم الزامی نیست، ولی باید توجه داشت که اگر در مورد قیمومت سایر سرزمینها مسأله اصلی فقط گرداندن امور براساس تأمین خواسته‌های جمعیت ساکن درآنهاست، درمورد فلسطین باید اصول مربوط به تأسیس «وطن‌ملی‌یهود» را به‌عنوان هدف اصلی انتخاب کرد. و البته در کنار آن تأمین حقوق سکنه فعلی فلسطین را نیز مدنظر قرارداد.... (سند شماره ۵۱۱۳/ـ۳۷۱)

درتاریخ ۸ مارس ۱۹۲۰ کنگره‌ای که توسط اعراب در دمشق برپا شده بود، طی انتشار بیانیه‌ای اعلام داشت: سوریه، لبنان، وفلسطین یك کشور پادشاهی مستقل است و «امیرفیصل» نیز عنوان پادشاه این سرزمین را دارا خواهد بود.

چند روز پس از انتشار این بیانیه، ژنرال آلنبی با مخابره تلگرافی از قاهره خطاب به وزارت خارجه انگلیس نوشت:

.... به‌من اطلاع داده‌اند که فیصل روز بیستم مارس تاجگذاری خواهد کرد.

این اقدام سبب خواهد شد که فیصل لاجرم سیاست حفظ تمامیت سوریه مستقل و

غیرقابل تجزیه را دنبال کند. و چنانچه قدرتهای بزرگ بخواهند دربرابر آن موضع منفی بگیرند و تصمیم کنگره سوریه و اقدام امیرفیصل را بی‌اعتبار بدانند، تردید ندارم که جنگ دوباره شروع خواهد شد. ولی باید توجه داشت که این بار به دنبال اوج گرفتن خصومتها، اعراب دشمنان اصلی خود را انگلیسها و فرانسویها خواهند دانست، و ما به اتفاق فرانسویها درجنگی گرفتار خواهیم شد که خلاف مصالح ماست وبه‌طورکلی نیز آمادگی چندانی درانجامش نداریم.

به‌همین جهت قویاً توصیه می‌کنم که قدرتهای بزرگ بهتر است سلطنت فیصل برملت عرب را با این شرط به رسمیت بشناسند، که اولاً به‌صورت کنفدراسیونی متشکل از سوریه و فلسطین و عراق باشد، و ثانیاً حفظ امنیت سوریه به‌عهده فرانسویها و حفظ امنیت فلسطین و عراق به‌عهده انگلیسها واگذار شود.

به‌نظر من یك چنین ترتیبی ضمن آنکه مورد موافقت فیصل قرار خواهد گرفت، اعراب را نیز به‌صورت دوستانمان درخواهد آورد. ودراین میان هیچ ضرری هم متوجه ما نخواهد بود... با توجه به‌اینکه تصمیم فوری دراین باره اهمیت ویژه‌ای دارد...

وزارت خارجه انگلیس روز ۱۹ مارس ۱۹۲۰ جواب تلگراف ژنرال آلنبی را به شرح زیر به قاهره مخابره کرد:

.... ما فکر می‌کنیم دراین میان سوءتفاهمی بوجود آمده باشد. چون شاید آخرین مسأله‌ای که به فکرمان برسد، همانا اندیشه جنگیدن با امیرفیصل است.

براساس طرحهای پیشنهادی درباره فلسطین و عراق ـ که طبق پیمان صلح از امپراتوری عثمانی جدا شده‌اند ـ هم اکنون مقدمات کار برای قیمومت انگلیس (تحت سرپرستی جامعه ملل متفق) براین دو کشور آماده شده است (که درمورد سوریه نیز قیمومت فرانسه عیناً برهمین روال صورت خواهد گرفت.) و به‌این ترتیب آیا صلاح می‌دانید برخلاف عرف معمول و ضوابط قیمومت، بیاییم و درباره سوریه و فلسطین و عراق استثناء قایل شویم و این سه کشور را بدون هیچگونه مجوز و مصوبه‌ای به اختیار فیصل گذارده، حاکمیت و قیمومت او را به رسمیت بشناسیم؟... دراین‌صورت هیچ فکر کرده‌اید که تکلیف فلسطین چه می‌شود و چگونه می‌توان سلطنت فیصل را با خواسته‌های صهیونیستها انطباق داد؟...

ژنرال آلنبی در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۰ به تلگراف وزارت خارجه چنین پاسخ داد:

.... گرچه اطمینان دارم که شما هرگز دست به اقدام نظامی در سوریه یا مناطق شمال غربی عربستان نخواهید زد، ولی ناچارم متذکر شوم چنانچه کنفرانس صلح پاریس در بی اعتبار دانستن و مردود شمردن تصمیمات کنگره سوریه و اقدام فیصل بیش از این پافشاری می کند، مطمئناً فیصل براثر فشار افکار عمومی ناگزیر با ما به صورتی خصمانه برخورد خواهد کرد... (سند شماره ۳۷۱/۳۵۰۲).

«هربرت ساموئل» که در همان موقع به دیدار از فلسطین مشغول بود، طی تلگرافی به لردکرزن (وزیرخارجه) اطلاع داد:

.... من هیچ دلیل قانع کننده ای در دست ندارم که به موجب آن بخواهیم پادشاهی فیصل را بر فلسطین به‌رسمیت بشناسیم. گرچه تردید هم ندارم که فیصل و هوادارانش فلسطین را از حیطه سلطنت سوریه جدا نخواهند دانست... ضمناً پیشنهاد مربوط به شناسایی سلطنت فیصل همراه با کنترل بریتانیا بر فلسطین، به‌نظر من سبب تثبیت اوضاع نخواهد شد و نتیجه‌ای جز سلب حیات از جنبش صهیونیسم به‌دنبال نخواهد داشت، چون اصولاً یکی از دلایل تصمیم برای تشکیل دولت سوریه و انضمام فلسطین به آن تأمین منافع سیاسی و اقتصادی طبقه «افندی ها» [زمینداران بزرگ در فلسطین] بوده که آنها نیز بیشتر به‌خاطر حفظ امنیت خود مشوق این کار بوده اند... (سند شماره ۳۷۱/۵۰۳۴).

کنفرانس «سان‌رمو» در روز ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ خاتمه یافت. و براساس تصمیم این کنفرانس قیمومت سوریه و لبنان به کشور فرانسه، و قیمومت فلسطین و عراق به دولت انگلیس واگذار شد.

متعاقب این تصمیم، قوای نظامی فرانسه وارد دمشق شدند و با تبعید امیرفیصل، سلطنت او و حکومت پادشاهی سوریه را نیز از میان برداشتند. ولی چندی پس از این ماجرا، دولت انگلیس «امیرفیصل» را به‌عنوان پادشاه عراق انتخاب کرد وبا این تمهید توانست به کلیه مسائل ناشی از اعمال نفوذ فیصل در فلسطین نیز خاتمه دهد.[۶]

چون در تصویب‌نامه کنفرانس «سان‌رمو» در مورد قیمومت انگلیس بر فلسطین، متن اعلامیه بالفور نیز گنجانده شده بود، این مسأله سبب شد که سیل تلگراف و نامه (که اکثراً جملاتی مشابه داشتند) از سوی سازمان یهودی در سراسر جهان به‌عنوان تبریک به «دولت مردمی بریتانیای کبیر!» به‌طرف وزارت خارجه انگلیس سرازیر شود.

از نمونه این تلگرافها می‌توان به تلگراف تبریک «سازمان صهیونیستهای آمریکا» اشاره کرد:

.... تصمیم شورای عالی متفقین در سان‌رمو، اثر اعلامیه صادره از سوی بریتانیا [اعلامیه بالفور] را به‌حد کمال رساند، و آن‌را به‌عنوان جزئی از قوانین حاکم بر جوامع بشری تنفیذ کرد. اعطای قیمومت (فلسطین) به بریتانیای کبیر نیز به حکومت و مردم آن این مزیت ویژه را می‌بخشد که وفاداری کامل به عهد و پیمان خود را از قوه به فعل درآورند.

ایمان و اعتقادِ ما به حسن نیت بریتانیای کبیر نیز آنقدر محکم و خلل ناپذیر است، که از هم اکنون اطمینان داریم در همان لحظات اولیه استقرار قیمومت بریتانیا بر فلسطین، این سرزمین آماده پذیرش کسانی خواهد بود که مشتاقانه طالب ورود به آن هستند. و دولت بریتانیا نیز کلیه امکانات موردنظر یهودیان برای تبدیل فلسطین به «وطن ملی یهود» را برایشان فراهم خواهد ساخت... (سند شماره ۳۷۱/۵۱۱۴).

در میان نامه‌های ارسالی به وزارت خارجه انگلیس (پس از تصویب قیمومت انگلیس بر فلسطین)، مطالب اعتراض آمیزی نیز به چشم می‌خورد، که به‌طور نمونه می‌توان به دو مورد از چنین نامه‌هایی اشاره کرد. اولی نامه‌ای است از سوی «گروهی از ساکنان شهر ناصره و حومه آن» که نوشته بودند:

.... درمورد بیانیه مربوط به تصمیم کنفرانس صلح دایر به تأسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین، خاطرنشان می‌سازیم که: فلسطین متعلق به ماست، و این سرزمین «وطن ملی» ما محسوب می‌شود.

با توجه به متن بیانیه دولت شما نیز که روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ در حضور رجال شهر بیت‌المقدس قرائت شد ـ و در آن به جدایی فلسطین از اتحادیه سوریه و لزوم تبدیل آن به «وطن ملی یهود» اشاره رفته بود ـ باید بگوییم که این مسأله به‌هیچوجه مورد

رضایت ما نیست و مفاد بیانیه مذکور را نیز به کلی مغایر خواستهای ملتی می‌دانیم که همواره مخالفت خود را با مهاجرت یهودیان به سرزمینشان اعلام کرده‌اند.
ما امضاء کنندگان زیر که رؤسای طوایف و قبایل منطقه هستیم، ضمن یادآوری علاقه خود به حفظ دوستی و تحکیم مناسبات حسنه با بریتانیا، معتقدیم که نکات زیرباید مورد توجه شما قرار داشته باشد:
۱ـ فلسطین برای ما خیلی عزیز است و ما هرگز نمی‌توانیم شاهد حضور عده‌ای تازه وارد در سرزمینمان باشیم که قصد دارند فلسطین را از دستمان بربایند.
۲ـ فلسطین برای ما مقدس است و نمی‌توانیم خطراتی که وطن مقدس ما را تهدید می‌کند نادیده بگیریم.
۳ـ خطر صهیونیستها، گرچه فعلاً فقط متوجه فلسطین است، ولی این خطر درآینده تمام ملل عرب را به مقیاس وسیعی تهدید خواهد کرد.
۴ـ تظاهرات اعتراض آمیز مردم در سراسر فلسطین، و همچنین نامه‌های اعتراضیه مکرری که تاکنون برای شما و دیگر قدرتهای اروپایی ارسال شده، تماماً حکایت از این دارد که ملت فلسطین هرگز تاب تحمل صهیونیستها را نخواهد داشت. و چون نمی‌توانیم سرزمین خود را جولانگاه افرادی حریص و طماع ببینیم، به همین جهت نیز قاطعانه می‌گوییم که: این ملت با تمام قدرت آماده است تا از سرزمین مقدس و میراث پدران خود حفاظت کند، و هشدار می‌دهیم که شما هم نمی‌توانید نسبت به این گفته‌ها بی اعتناء بمانید...

ومورد دیگر، نامه‌ای است از سوی «انجمن مسلمانان و مسیحیان فلسطین» برای وزارت خارجه انگلیس:

.... چون متفقین قبلاً اعلام کرده بودند که هدفی جز ممانعت از جنگ و کوشش در راه برقراری صلح در منطقه ندارند؛ و می‌خواهند با تشکیل کشورهایی منسجم، مردم را از پراکندگی نجات دهند؛ پس باید اینك به این سؤال جواب دهند که آیا تصمیم آنها برای تأسیس وطنی برای افراد بیگانه دریك کشور عربی، واقعاً با مبانی عدالت و حقوق انسانی منطبق است؟ آیا نمی‌دانند که در صورت چنین اقدامی، چه خسارتی به مردم فلسطین از نظر مادی و معنوی وارد می‌آورند و با افزایش تعداد عناصر بیگانه در کشور، چگونه بافت جمعیت فلسطین را از هم خواهند پاشید؟... (همان سند).

۱. این کنفرانس با شرکت کشورهای: انگلیس، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، یونان و بلژیك روز ۱۹ آوریل ۱۹۲۰ در شهر «سان‌رمو» ایتالیا گشایش یافت ـ م.
۲. «چارلز هاردینگ» چندی بعد به سمت سفیر انگلیس در فرانسه منصوب شد ـ م.
۳. دراین موقع «لرد کرزن» مقام وزیر خارجه انگلیس را به عهده گرفته بود ـ م.
۴. دو تن از معاونان وزارت خارجه فرانسه، که برای شرکت در «شورای عالی متفقین» به لندن آمده بودند ـ م.
۵. «میلران» وزیرخارجه فرانسه در دولت جدید پس از جنگ به ریاست «آریستیدبریان» (که پس از سقوط کابینه «کلمانسو» در اوایل سال ۱۹۲۰ روی کار آمده بود) ـ م.
۶. یکی از نتایج اعلام تصمیم کنفرانس «سان‌رمو» در سپردن قیمومت عراق و فلسطین به‌دست دولت انگلیس، وقوع انقلاب عراق به رهبری روحانیون (بخصوص شخص آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی) بود، که نمی‌خواستند به‌جای استقلال و تأسیس یك حکومت مردمی در سرزمین عُراق، زیرنفوذ و حاکمیت انگلیس (به بهانه قیمومت) بروند. انقلاب ۱۹۲۰ عراق (معروف به «ثوره العشرین») از حوادثی بود که بیش از پیش خشم انگلیسها را علیه روحانیت برانگیخت و آنها را مصمم کرد که به‌هر حیله‌ای شده ریشه روحانیون را از تمام ممالك اسلامی برکنند تا بتوانند بدون مزاحم در اقدامات تجاوزکارانه و استعماری خویش پیش بروند. نتیجه این تصمیم بعداً در ترکیه به‌صورت قلع و قمع روحانیون توسط «آتاتورك»، و سیاست مذهب‌زدایی و خانه نشین کردن روحانیون توسط «رضاخان» در ایران به اجرا درآمد... انگلیسها هم فقط موقعی خود را از خطر «انقلاب عراق» نجات دادند که توانستند «امیرفیصل» معروف را پس از آنکه تاج و تختش را در سوریه ازدست داد، به پادشاهی عراق بگمارند و ظاهراً به عراق «استقلالکی» بدهند... که این عنصر خائن با اقدام خود، هم به اعراب خیانت کرد و هم بادورویی و دورنگی سبب انحراف انقلاب عراق از مسیر واقعی شد ـ م.

فصل نهم

پیش نویس طرح قیمومت انگلیس بر فلسطین

براساس فرمول مصوبه جامعه ملل متفق، دولتهایی که به‌عنوان قیم سرزمینهای جدا شده از عثمانی یا آلمان تعیین می‌شدند موظف بودند مقدمات استقلال کشورهایی را که به‌حدکافی پیشرفت داشته‌اند، فراهم کنند.

دراین فرمول که شامل ماده ۲۲ «میثاق جامعه ملل» می‌باشد، ضوابط مربوط به قیمومت به‌شرح زیر در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ به تصویب رسیده است.

.... ماده ۲۲ـ در مورد اراضی یا مستعمراتی که در نتیجه جنگ اخیر از سلطه ممالکی که قبلاً بر آنها حکومت می‌کردند خارج شده‌اند، و ساکنین آن مردمانی هستند که با اوضاع مشکل زمان حاضر نمی‌توانند برپای خود بایستند، باید اصول زیر در موردشان به‌اجرا درآید. و نیز خاطرنشان می‌شود که چون سعادت و ترقی این ملل وظیفه مقدس کشورهای متمدن است، پس حقاً لازم می‌آید دراین میثاق برای اجرای چنین وظیفه‌ای پیش بینی‌های لازم بشود.

بهترین روش عملی اجرای اصل مزبور این‌است که قیمومت چنین مللی به عهده کشورهای متمدنی واگذار شود که به‌خاطر منابع، ثروت، تجربه، ویا موقعیت جغرافیایی خود بهتر از دیگران می‌توانند عهده‌دار این مسئولیت شوند، وبا کمال

میل نیز حاضرند این وظیفه را به گردن بگیرند.

کیفیت قیمومت این کشورها ـ که از طرف جامعه ملل و به‌نام دولت قیم اجرا خواهد شد ـ برحسب میزان پیشرفت، موقعیت جغرافیایی، اوضاع اقتصادی، و سایر خصایل ملتی که تحت سرپرستی قرار می گیرد، فرق می کند. بعضی از جوامع که قبلاً به امپراتوری عثمانی تعلق داشته‌اند، به درجه‌ای از پیشرفت رسیده‌اند که می‌توان موجودیت آنها را موقتاً به عنوان ملل مستقل شناخت (البته مشروط برآنکه مشورت و کمك دولت قیم را تا زمانی که خودشان قدرت اداره امور را ندارند، بپذیرند). درانتخاب دولت قیم نیز باید به تمایلات خود آن ملت توجه کافی مبذول گردد.

البته میزان رشد و پیشرفت بعضی ملل، مثل ملل آفریقای مرکزی، چنین ایجاب می کند که دولت قیم ضمن تعهد اداره امور، آزادی عقیده و مذهب را کاملاً تضمین، ولی از عادات ناپسند مثل برده فروشی و معامله اسلحه و مشروبات الکلی شدیداً جلوگیری کند (ضمن آنکه هرگز هیچ محدودیتی به غیر از آنها که لازمه حفظ نظم و حسن اخلاق است در مورد مردم قایل نشود). همچنین بایستی بنای قلعه‌های نظامی و پایگاههای دریایی را ممنوع کند وبه مردم، تعلیمات نظامی ـ غیر از آنچه لازمه خدمت پلیس و دفاع از مرزهاست ـ ندهد، و موجبات تساوی حقوق معامله و تجارت را برای دیگر اعضای جامعه ملل فراهم سازد.

در مناطق دیگر از قبیل آفریقای جنوب غربی و تعدادی از جزایر جنوب اقیانوس آرام؛ به‌خاطر کمی جمعیت، محدود بودن مساحت، دوری از مراکز تمدن، ویا همجواری با دولت قیم، بهترین راه برای اداره امور آنها این‌است که جزء خاك دولت قیم به‌حساب آیند و قوانین کشور قیم درباره آنها ـ به شرط رعایت منافع مردم بومی ـ جاری شود.

دولت قیم باید هرساله گزارشی راجع به مملکتی که در قیمومت اوست به هیأت اجرایی شورای عالی متفقین تسلیم کند. و هرگاه درباره دولت قیم؛ از نظر صلاحیت، قدرت کنترل، ویا تأمین حقوق اداری مردم، اختلاف نظری بین اعضای جامعه ملل وجود داشته باشد، شورای عالی دراین باره حکم خواهد کرد.

یك کمیسیون دایمی برای دریافت و بررسی گزارشهای سالانه دولتهای قیم مأمور خواهد شد، که این کمیسیون نظریات خود را پیرامون مسایل مربوط به چگونگی

اجرای قیمومت به شورا تسلیم خواهد کرد.

ضمناً قرار شد کشورهای تحت قیمومت به ترتیب آمادگی آنها برای کسب استقلال، با عنوان کشورهای «آ،ب،ث» مشخص شوند. و در جریان این تقسیم بندی نیز همه توافق کردند که تمام سرزمینهای عربی جزء کشورهای درجه «آ» قرار بگیرند، تا به این ترتیب طول دوره قیمومت برآنها نسبت به بقیه کوتاهتر باشد.

ولی در مورد فلسطین، بعد از آنکه طی کنفرانس «سان رمو» قیمومت دولت انگلیس برآن مسجل شد، هنوز کسی نمی‌دانست که چگونه باید ضمن رعایت ضوابط مربوط به قیمومت، مضمون اعلامیه بالفور نیز ـ که جزئی از شرایط قیمومت انگلیس برفلسطین بود ـ مورد عمل قرار گیرد؟ و اصول میثاق جامعه ملل به چه صورتی تفسیر شود تا دولت انگلیس بتواند به تعهد خود درباب تأسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین جامه عمل بپوشاند؟ این مسأله چون قبل از برگزاری کنفرانس «سان رمو» نیز بحثهای فراوانی را در وزارت خارجه انگلیس برانگیخته بود، لذا پس از مذاکرات مفصل درماه مارس ۱۹۲۰ پیش نویسی راجع به روش ادغام اعلامیه بالفور با ضوابط قیمومت برفلسطین، تهیه شد تا مقامات مختلف وزارت خارجه درباره آن به اظهارنظر بپردازند. مطلبی که دراین پیش نویس بیشتر از همه سبب بحث و جدل شد به قرار زیر بود:

.... دولت اعلیحضرت خود را مسئول می داند که شرایط حاکم برفلسطین را از نظر سیاسی، اداری و اقتصادی به صورتی درآورد تا هدف تأسیس «وطن ملی یهود» و حرکت در جهت «خودمختاری مشترك المنافع» درآن سرزمین کاملاً تأمین شود...

لرد کرزن (وزیرخارجه انگلیس) بلافاصله پس از مطالعه این پیش نویس، علیه مطلب فوق الذکر موضع گرفت و درباره آن چنین نوشت:

.... استفاده از عبارت «حرکت در جهت خودمختاری مشترك المنافع» قضیه را خیلی خطرناك می کند. چون یهودیان مسلماً آن را به تشکیل «حکومت یهود» تعبیر می کنند، و ماهرگز ماذون به تأمین چنین هدفی نیستیم... «کرزن».

«اریك فوربزادام» (عضو وزارت خارجه) در مورد اشکال لردکرزن توضیح داد:

.... متن این پیش‌نویس، درست شبیه پیش‌نویسی که آمریکاییها درباره گروه کشورهای تحت قیمومت درجه «آ» تهیه کرده اند ـ و درآن عبارت «حرکت در جهت استقرار خودمختاری» را به کار گرفته اند ـ معنای دیگری جز رسیدن به هدف نهایی از استقرار قیمومت دراین کشورها ندارد. ولی مسأله اینجاست که در پیش‌نویس ما به جای به کارگیری عباراتی نظیر «حرکت درجهت خودمختاری» ویا «حرکت درجهت استقرار حکومت خودمختار»، فقط به این دلیل از لغت «مشترك المنافع» (ونه لغت «مشترك المنافع یهود») استفاده شده است، که بیشتر مورد پسند صهیونیستها قرار بگیرد. چون اعتقاد آنها براین است که بهره گیری از چنین لغتی، برای جوامع یهود ـ هم در غرب و هم در شرق ـ معنا و مفهومی قابل قبول‌تر از عباراتی مثل «خودمختاری» ویا «حکومت خودمختار» دربرخواهد داشت، و سبب می‌شود که یهودیان نسبت به مسأله قیمومت انگلیس بر فلسطین دلگرمی بیشتر پیدا کرده و انرژی و فعالیت افزونتری برای مهاجرت به فلسطین از خود نشان دهند.

ضمناً باید توجه داشت که لغت «مشترك المنافع» در این پیش‌نویس، بیشتر به مفهوم امریکایی آن ـ که بسیار هم در آن کشور رایج است ـ به کار گرفته شده و هرگز از نظر ما این معنی را نمی‌دهد که: فلسطین پس از استقرار قیمومت انگلیس برآن، سرانجام مطابق تفسیر یهودیان دارای یك حکومت یهودی خواهد شد. منظور ما فقط این بوده که قیمومت بر فلسطین باید این سرزمین را به سوی استقلال و حکومتی خودمختار ـ یا «مشترك المنافع» ـ سوق دهد. وحال، یهودیان بومی فلسطین چگونه می‌توانند با توجه به نسبت جمعیت خود درمقابل اعراب فلسطینی، حکومت خودمختار آینده را تبدیل به یك حکومت یهودی کنند؟ این مسأله‌ای است که فقط می‌تواند در آینده روشن شود.

نکته دیگر هم این است که اصولاً تصور نمی‌شود لغت «مشترك المنافع» بتواند آنقدرها اعراب را ناراحت کند. چون به‌طورکلی در زبان عربی معادلی برای این لغت ـ که بتواند دقیقاً مفهومش را برساند ـ وجود ندارد (همانگونه که برای لغاتی مثل «دموکراسی» و «جمهوری» نیز هرگز نمی‌توان در زبان عربی معادلهای دقیقی یافت)، مگر آنکه لغت «مشترك المنافع» را درترجمه عربی متن قیم‌نامه به معنای «دولت» ویا «حکومت» بیاورند.«اریك فوربزادام»، ۱۸ مارس ۱۹۲۰

لردکرزن درجواب به اظهارنظر «فوربزادام» چنین نوشت:

.... اصولاً این سؤال مطرح نیست که در ذهن کسانی که لغت «مشترك المنافع» را در پیش نویس به کار برده اند چه می گذشته است؟ مسأله اساسی این است که این لغت به وسیله مردم دنیا و صهیونیستها چگونه تعبیر و تفسیر می شود؟ به همین جهت نیز من شخصاً نمی توانم دراین باب مسئولیتی را به گردن بگیرم. چون معتقدم هرگز نباید از لغاتی استفاده کرد که سایه‌ای از ابهام بر مسأله می اندازد.

ضمناً از آقای «فوربزادام» باید سؤال کرد: آیا ایشان اعتقاد دارند که در متن پیش نویس واقعاً از کشور «مشترك المنافع یهود» نام برده نشده است؟ البته که نه!... چون همانطور که مقصود ما از لغت «مشترك المنافع» هرگز «کشورمشترك المنافع عربی یا سوری» نبوده، پس بهتر است حداقل درگفته خود صداقت داشته باشیم و یکسره بگوییم: بله، مقصود ما در حقیقت «کشور مشترك المنافع یهود» بوده است... تا به این ترتیب، هم مسأله را از ابهام خارج کنیم، و هم مفهوم واقعی آن را بیان کرده باشیم.

به هرحال چون هرگونه تصمیمی درجهت حاکمیت بخشیدن به یهودیان در فلسطین، خلاف اصول پایبند ماست، من به هیچ قیمتی آن را نخواهم پذیرفت. «کرزن»، ۱۹ مارس ۱۹۲۰

«رابرت وانیستارت» (رئیس دفتر لردکرزن) دراین باره پیشنهاد جدیدی ارائه داد:

.... آیا اشکالی دارد که در متن پیش نویس به جای «مشترك المنافع» بنویسیم: «فلسطین» یا «دولت»؟...

که لردکرزن در پاسخ این پیشنهاد نوشت:

.... مقصود روشن است: صهیونیستها فقط به دنبال تأسیس «دولت یهود» هستند و اعراب را لایق نقشی بیشتر از هیزم کشی و بیل زدن نمی دانند. و چون در بین انگلیسها هم عده زیادی وجود دارند که از هدف صهیونیستها طرفداری می کنند، بنابراین شما چه لغت «دولت» را بنویسید و چه لغت «مشترك المنافع» را به کار ببرید، در مفهوم قضیه هیچ تفاوتی نخواهد داشت.

درحالی که من اصلاً به حاکمیت یهودیان در فلسطین نمی اندیشم و به جای استقرار

دولت یهود مایلم اعراب فلسطینی از فرصت موجود استفاده کنند. ضمناً با اینکه واقعاً نمی‌دانم مسأله تا چه اندازه برای صهیونیستها روشن شده است، ولی به‌نظر من در متن پیش‌نویس، استفاده از لغت «تشکیلات خودمختار» به‌جای لغت «مشترك المنافع» ترجیح دارد.«کرزن»، ۲۰ مارس ۱۹۲۰

«سرجان تیلی» (معاون وزارت خارجه انگلیس) در یادداشت خود بر متن پیش‌نویس، با این مسأله که: اعراب جزء «جوامع غیریهود» فلسطین قلمداد شوند، مخالفت کرد. و آن‌را درست مثل اینکه بگویند: «در فلسطین چند روستای معدود عرب‌نشین دریك کشور مملو از یهودیان وجود دارد»، دور از واقعیت دانست. که لردکرزن در جواب به اظهارنظر «تیلی» چنین نوشت:

.... گرچه درمورد تنظیم پیش‌نویس اصول قیمومت برفلسطین، نه با من مشورتی شده و نه واقعاً می‌دانم که زمینه گفتگوها برای تهیه آن چه بوده و چه اساسی مدنظر قرار داشته، ولی در اینجا باید اذعان کنم که با نظر آقای «تیلی» کاملاً موافقم و اصولاً تمام متن پیش‌نویس را باطل می‌دانم.

فلسطین کشوری است با ۵۸۰ هزار نفر عرب و ۳۰ هزار یهودی (و به قولی هم ۶۰ هزار یهودی)، که فرض می‌کنیم همه این یهودیان هم صهیونیست باشند. ولی ما با تهیه یك پیش‌نویس ـ که آن‌را طبق اصول خودمختاری وبا توجه به ضوابط مورد نظر جامعه ملل تنظیم کرده‌ایم ـ در حقیقت سندی ارائه داده‌ایم که از هرسطرش بوی یهودی گری استشمام می‌شود، و کل آن‌را نیز جز یك قانون اساسی صریح برای تأسیس «دولت یهود» نمی‌توان به‌حساب آورد. دراین میان نیز عربهای بیچاره را با صفت «اعضای جامعه غیریهود فلسطین» به‌صورتی درآورده‌ایم که گویی فقط اجازه دارند از سوراخ کلید نظاره‌گر اوضاع باشند.

به‌نظر من، شك نیست این پیش‌نویس توسط کسی تهیه شده که مست القائات صهیونیستها بوده است. و لازم می‌دانم بگویم که اگر باید همه ما این گونه تخدیر شویم، ناچار از همین الان آن‌را به‌عنوان یك پیش‌نویس بدون نقص می‌پذیریم، و هیچ گریز راه دیگری را نیز قابل قبول نمی‌دانیم. «کرزن»، ۲۰ مارس ۱۹۲۰ (سند شماره ۳۷۱/۵۱۹۹).

بعد از اختتام کنفرانس «سان‌رمو»، رئیس دفتر لردکرزن (رابرت وانیستارت)

که از لندن عازم پاریس شده بود تا راجع به مسائل قیمومت با مقامات فرانسوی به مذاکره بپردازد درتاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۲۰ نامه‌ای از پاریس خطاب به «هیوبرت یانگ» (از اعضای وزارت خارجه انگلیس) نوشت، که در آن عکس العمل فرانسویها نسبت به متن پیش نویس را چنین توصیف کرد:

.... «برتلو» (معاون وزارت خارجه فرانسه) گفت: موقعی که متن پیش نویس را به «میلران» (وزیر خارجه فرانسه) نشان داد. او چنان وحشت زده شد که نزدیك بود قالب تهی کند. «برتلو» که شخصاً نیز معتقد بود از مطالعه این پیش نویس، هم متحیر مانده و هم احساس خطر کرده، تمام آن را به نفع یهودیان و پراز علامت خطر دانست و اضافه کرد که: «اگر انگلیسها می‌خواهند خودشان را به دردسر بیاندازند، خود دانند». و البته من برای آنکه او را از اظهار نظر پیرامون این مسأله دلسرد نکرده باشم، درصدد جوابگویی برنیامدم.

حتماً به خاطر دارید که متن اولیه پیش نویس قیمومت برفلسطین را خود شما اصلاح و جملاتش را ملایمتر کرده بودید. بعداً هم من تا حدی که مقدور بود بعضی عباراتش را ملایمتر کردم. ولی این کار هنوز کافی به نظر نمی‌رسد وبایستی باز هم عبارات آن‌را رقیق تر کرد (که بعضی از اعضای کابینه، منجلمه آقای «مونتاگو» قادرند برای اجرای آن به بقیه فشار بیاورند). چون فقط دراین‌صورت است که ما می‌توانیم در موضع مناسبتری قرار بگیریم. وبا کسب حمایت فرانسویها، شدت رویارویی صهیونیستها را با خود ملایمتر کنیم. که این کار ضمن عقلانی بودن، حکایت از هوشمندی هم دارد...

لردکرزن درحاشیه این نامه نوشت:

با کمال میل حاضرم متن فعلی پیش‌نویس قیمومت بر فلسطین را ـ که اصلاً اعتقادی به آن ندارم ـ رقیق تر کنم... (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۴)

«رابرت وانیستارت» در تاریخ ۲ اوت ۱۹۲۰ متن تجدیدنظر شده ای از پیش‌نویس قیمومت را از پاریس برای لردکرزن ارسال داشت و درباره آن توضیح داد:

.... به نظر می‌رسد توضیح بیشتری درباره پیش نویس جدید لازم نباشد، بجز آنکه ـ اگر جناب لرد موافق باشند ـ قبل از ارائه این متن به اعضای کابینه، ابتدا به نظر

صهیونیستها هم برسد. خاطرنشان می‌سازد که این مسأله اهمیت فراوانی خواهد داشت، چون صهیونیستها هرگز قادر نیستند رسماً مطلبی راجع به تغییرات بوجود آمده درآن اظهار کنند. مگر آنکه واقعاً بخواهند خیلی بی پرده و صریح حرفهایشان را به زبان بیاورند. (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۵).

ولی درمتن پیش نویس جدید هم مطالبی وجود داشت که به نوبه خود موانعی برسر راه اجرای آن بوجود می‌آورد. چون در قسمتی از مقدمه این متن، آمده بود:

...همانگونه که به‌تصویب شورایعالی متفقین رسیده ـ وسایر کشورهای متفق نیز به‌آن صحه گذارده‌اند ـ دولت انگلیس به‌عنوان قیم فلسطین مسئولیت دارد مفاد اعلامیه منتشره در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ از سوی دولت اعلیحضرت (اعلامیه بالفور) در مورد تأسیس «وطن ملی» برای قوم یهود در فلسطین را به مورد اجرا بگذارد. و نیز توجه داشته باشد که عمل به مفاد این اعلامیه به هیچوجه نباید به حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهود ساکن در فلسطین لطمه بزند، ویا به موقعیت سیاسی و حقوق یهودیان ساکن در کشورهای دیگر خدشه‌ای وارد آورد. ضمن آنکه مسأله ارتباط تاریخی قوم یهود به فلسطین و ادعای آنها در تشکیل مجدد وطن ملی در این سرزمین نیز باید به رسمیت شناخته شود...

لردکرزن بعد از مطالعه مقدمه این پیش نویس جدید، یادداشتی به این شرح درباره آن نوشت:

.... واقعاً جای تأسف فراوان است که آقای «وانیستارت» در نوشتن این مقدمه، خودسرانه عمل کرده است.

گرچه من قبلاً هم بنا به توصیه وی با دکتروایزمن ملاقاتی داشتم و گفتم که هرگز نمی‌توانم عبارت «ارتباط تاریخی قوم یهود به سرزمین فلسطین...» را بپذیرم، ولی حالا دوباره می‌بینم که آقای وانیستارت عیناً همان عبارت را در مقدمه جدید تکرار کرده است. و توجه نداشته که همین مسأله می‌تواند مبنای انواع و اقسام ادعاها در آینده قرار بگیرد. درحالی که من اصلاً نمی‌توانم هیچ ارتباطی بین یهودیان و فلسطین ـ که از حدود ۱۲۰۰ سال قبل به این طرف اصلاً وجود نداشته ـ پیدا کنم، تا به بهانه آن یهودیان را در ادعاهایشان نسبت به سرزمین فلسطین محق بدانم. چون اگر این گونه ادعاها را صحیح بدانیم، براساس آن ما نیز می‌توانیم ادعاهایی به مراتب

محکمتر، نسبت به بعضی قسمتهای خاك فرانسه داشته باشیم.

بنابراین، به عقیده من عبارت مذکور باید از مقدمه پیش نویس حذف شود. و ضمن آن هم لازم است بگویم که گرچه برخلاف توصیه آقای وانیستارت هیچ علاقه‌ای به اینکه متن جدید پیش نویس را به نظر صهیونیستها برسانم ندارم، ولی با این حال احتمال می‌دهم که یك چنین کار غیرعقلانی به‌هر صورت اجتناب‌ناپذیر باشد.

«کرزن»، ۶ اوت ۱۹۲۰

به دنبال اظهارنظر لردکرزن، «کمیته فلسطین» در وزارت خارجه انگلیس به ریاست «سرجان تیلی» (معاون وزارت خارجه) تشکیل جلسه داد. و در آن پس از مذاکره پیرامون مقدمه بحث انگیز پیش نویس قیمومت، تصمیم گرفته شد که عبارت مربوط به رسمیت شناختن «ادعای قوم یهود در تشکیل مجدد وطن ملی» از آن حذف شود. قسمتی از صورت جلسه این کمیته که به مسأله فوق‌الذکر اختصاص دارد، به این شرح است:

.... توافق شد: یهودیان را نباید دارای حق هیچگونه ادعایی در فلسطین دانست. و درزمینه جلب احساسات یهودیان نیز مشخص شد: تنها کاری که از دستمان برمی‌آید، جز ایجاد فضای مناسب برای صهیونیستها در فلسطین نخواهد بود. ولی البته این بدان معنی نیست که یهودیان ماذون باشند تمام خاك فلسطین را به وطن خود تبدیل کنند...

لردکرزن پس از مطالعه صورت جلسه «کمیته فلسطین» یادداشتی به این شرح درباره آن نوشت:

.... نتیجه مذاکرات کمیته مرا در وضع دشواری قرار داده است. موقعی که از پاریس مسأله وجود بعضی عبارات در مقدمه پیش نویس (راجع به رسمیت شناختن ارتباطهای تاریخی و ادعاهای صهیونیستها) با من در میان گذارده شد (که فکر می کنم این مطلب را آقای وانیستارت در نامه خود از پاریس مطرح کرده بود). همان موقع جواب دادم که با به کار گرفتن این عبارات مخالفم. چون اطمینان دارم که اگر برای حذف آنها از مقدمه پیش نویس اقدامی نشود، این مسأله به‌صورت مبنایی درخواهد آمد که در آینده صهیونیستها هر وقت بخواهند می‌توانند ادعاهای افراطی خود را برآن استوار کنند. و درملاقات خود با دکتر وایزمن هم البته باز گوشزد کردم

که هرگز نمی‌توانم وجود چنین عباراتی را در مقدمه پیش نویس بپذیرم.
ولی حالا می بینیم که بدون کسب نظر من «کمیته فلسطین» دوباره مسأله را به نوعی دیگر تایید کرده است. ولی البته برای پوشاندن خطای خود، مطلب مورد نظر را دو بخش قلمداد کرده و بخش دوم آن را ـ که شامل ادعای یهودیان است ـ منتفی دانسته. درحالی که من اصولاً با کلمه «ادعا» به هر شکلی که باشد، مخالفم. و به طور کلی هیچ ادعایی را از جانب یهودیان برفلسطین متصور نمی‌دانم. ولی با وجود این چون می بینم که جمله اول این عبارت در مورد «ارتباط تاریخی یهودیان به فلسطین» ـ علی‌رغم اینکه بدون جمله دوم معنایی ندارد ـ باز دست نخورده باقی مانده، به‌همین جهت ترجیح می‌دهم که تمام پاراگراف مربوط به این مسأله از مقدمه پیش نویس حذف شود. وبه دکتر وایزمن هم گفته‌ام که: باید اینکار حتماً انجام بگیرد. مگر آنکه واقعاً قضیه بدون کسب نظر من به شکلی ساخته و پرداخته شده باشد که مرا ناچار به مصالحه کند. و دراین صورت، گرچه تمام متن را قبول خواهم کرد، ولی مطمئن هستم که با این کار مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌ایم... «کرزن»

درجواب کرزن، «سرجان تیلی» (معاون وزارت خارجه) به دفاع از نظرات «کمیته فلسطین» پرداخت و چنین نوشت:

.... به جرأت ادعا می کنم که «کمیته فلسطین» هرگز مسئول به کارگیری جمله مربوط به «ارتباط تاریخی قوم یهود به فلسطین» نیست. چون این جمله قبلاً در پاریس توسط آقای «وانیستارت» وارد مقدمه پیش‌نویس شد و سپس برای اظهارنظر به کمیته ارجاع گردید.
به جز این نیز معتقدم که تاکنون هر متنی به عنوان پیش نویس قیمومت برفلسطین تهیه شده، حتماً قبلاً به نظر صهیونیستها هم رسیده است. و اصولاً اینطور احساس می کنم که چنانچه بخواهیم در آخرین لحظات بدون کسب موافقت صهیونیستها دراین متن دخل و تصرفی به عمل بیاوریم، مسلماً از سوی آنها متهم به فریبکاری خواهیم شد... «جان تیلی»، ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۰

که لردکرزن در جواب اظهارنظر «جان تیلی» نوشت:

.... ضمن اینکه علاقه‌مندم دراین باره با «لردهاردینگ» صحبت کنم، باید بگویم: اصلاً نمی توانم‌بفهمم‌چطور امکان دارد با «دخل و تصرف متن پیش نویس، در آخرین

لحظات»، از سوی صهیونیستها متهم به فریبکاری شوم؟ و درحالی که طی ملاقات با دکتر وایزمن ـ در اواخر ماه ژوئیه ـ شخصاً به او خاطرنشان ساخته‌ام که هرگز حاضر به قبول آن متن نیستم، ولی حالا می‌شنوم که اگر به تصمیم خود عمل کنم، به جرم نقض عهد و فریبکاری، یك گناهکار شناخته خواهم شد! «کرزن»، ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰

«لردهاردینگ» (معاون وزارت خارجه) بعد از گفتگو با لردکرزن، طی یادداشتی نوشت:

.... آقای وزیر خارجه علاقه‌مند است تصمیم روز ۶ اوت وی به اجرا گذاشته شود و تمام عبارت مورد نظر به کلی از متن پیش نویس حذف گردد. «هاردینگ» (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۵).

ولی علی‌رغم خواسته لردکرزن، بحث و مجادله پیرامون مقدمه پیش نویس قیمومت به پایان نرسید. چون پس از آن نامه مورخ ۶ سپتامبر «اریك فوربزادام» از پاریس واصل شد، که طی آن خطاب به «سرجان تیلی» نوشته بود:

.... باید به اطلاع برسانم که عبارت «به رسمیت شناختن ارتباط تاریخی قوم یهود با سرزمین فلسطین و ادعای آنها در تشکیل مجدد وطن ملی دراین سرزمین» در مقدمه پیش نویس، سال گذشته توسط آقای بالفور (وزیر خارجه سابق) درپاریس به متن اضافه شده بود. و به نظر می‌رسد که آقای بالفور با این اقدام خود می‌خواسته جلوه و اهمیت بیشتری به اهداف صهیونیسم در متن مربوط به قیمومت فلسطین بدهد.

شما حتماً مطلع هستید که دکتروایزمن اصرار عجیبی در باقیماندن این عبارت در مقدمه پیش نویس دارد. و باید گفت که در حقیقت وجود این عبارت کلی برای وایزمن، اهمیتی به‌مراتب بیشتر از جزئیات مربوط به قیمومت دارد. چون او معتقد است فقط وجود همین عبارت می‌تواند «قیم‌نامه» را به صورت یك «منشور» ـ که یهودیان همواره درطلبش بوده‌اند ـ درآورد. و سبب برانگیختن شوق و ذوق یهودیان تا بدان حد شود که بتواند منظور «سازمان صهیونیسم» را از داشتن پشتوانه مالی کافی تأمین نماید.

البته من اطمینان دارم که آقای وانیستارت ضمن اینکه معتقد بوده حذف نکردن عبارات موردنظر در مقدمه پیش نویس، با شرایط کنونی ضرری بجایی نمی‌زند،

حتی به این حقیقت نیز توجه داشته که وجود این عبارات احتمالاً سبب دست برداشتن صهیونیستها از اصرار در گنجاندن مطلب مربوط به «اولویتهای اقتصادی برای یهودیان در فلسطین» خواهد شد.

ضمناً، گرچه نمی‌دانم «کمیته فلسطین» چه دلیل قانع کننده‌ای برای حذف نیمی از عبارت مربوط به «ادعای یهودیان» ارائه داده، ولی امیدوارم که اعضای کمیته دراین تصمیم خود حتماً تجدیدنظر کنند... (همان سند).

روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ وایزمن نامه‌ای به لردبالفور (وزیرخارجه قبلی انگلیس) نوشت و تقاضا کرد تا پیرامون مسأله قیمومت ومرزهای فلسطین با وی به صحبت بنشیند. وایزمن در نامه خود با اشاره به اینکه، معتقد است مسأله فلسطین مورد علاقه فراوان بالفور قرار دارد، به وی خاطرنشان ساخت که چنانچه در وضعیت موجود فلسطین دگرگونیهایی صورت نگیرد، خطراتی جدی برای «وطن ملی یهود» - بخصوص در شکل فلج اقتصادی - پدید خواهد آمد.

بالفور - که در آن زمان دیگر مسئولیتی درباب فلسطین نداشت - نامه وایزمن را برای «چارلز هاردینگ» (معاون وزارت خارجه انگلیس) فرستاد و یادداشتی به شرح زیر نیز به آن الصاق کرد:

.... چون حدس می‌زنم «جرج کرزن» هنوز از مرخصی بازنگشته باشد، و ضمناً نمی‌خواهم مزاحمتی برایش فراهم کنم، لذا این یادداشت را برای شما می‌فرستم و توجه می‌دهم که درجوف آن نامه‌ای از دکتر وایزمن قرار دارد که با مطالعه آن پی خواهید برد: این عنصر پرجوش و خروش چگونه به خاطر اوضاع فعلی فلسطین ناراحت و افسرده است.

همانطور که می‌دانید، دوستان یهودی ما کسانی نیستند که بتوان دل آنها را همیشه آسان به دست آورد. و بعضی اوقات چنان به خاطر مسائل بالنسبه کوچك عنان اختیار را از دست می‌دهند که واقعاً به صورت ترسناکی در می‌آیند. ولی در مورد فلسطین باید گفت که مسأله «مرزها» واقعاً برای یهودیان جنبه حیاتی پیدا کرده است. چون علاوه براثر انکارناپذیر «مرزها» در پیشرفت و عمران فلسطین، شکی نیست که موفقیت و شکست آرمان صهیونیسم بستگی کامل به امکانات اقتصادی این سرزمین خواهد داشت.

به عقیده من، بایستی از موقعیت به دست آمده نهایت استفاده را برد. وبا تثبیت مرزهای مطلوب برای فلسطین، به یهودیان فرصت کافی داد تا از منابع آب و زمینهای قابل کشت بهره برداری کنند. چون اگر خلاف این رویه عمل شود و یهودیان نتوانند به آنچه که می خواهند دست پیدا کنند، منابع آب و زمینهای قابل کشت فعلی ـ که درحال حاضر بلااستفاده است ـ مسلماً بدون قدرت و سرمایه یهودیان، همچنان بلااستفاده خواهد ماند و برای ما نیز نتیجه‌ای جز هزاران افسوس دربرنخواهد داشت.... بنابراین از شما می خواهم تا مسائل را با وایزمن در میان بگذارید، و از آنچه که فعلاً راجع به فلسطین مطرح است او را هم مطلع کنید...

بعد از آنکه نامه ارسالی وایزمن برای بالفور، به معرض اظهارنظر مقامات وزارت خارجه انگلیس گذاشته شد، «اریك فوبزادام» (از اعضای وزارت خارجه) درباره آن چنین نوشت:

.... برای من واضح است که دکتر وایزمن در حقیقت به مطالب عنوان شده در پیش نویس قیمومت ـ ویا آنچه که باید درمتن آن گنجانده شود ـ خیلی حساسیت دارد.

البته وایزمن آخرین متن تهیه شده را هنوز ندیده است. ولی اطمینان دارم که او بخصوص اصرار دارد: عبارت «ارتباط تاریخی» و «ادعاهای یهود» در مقدمه پیش نویس حذف نشود، و نیز به جای عبارت «... دادن اولویتهای اقتصادی به صهیونیستها در فلسطین، با صلاحدید دولت قیم...» نوشته شود: «... دولت قیم موظف است صهیونیستها را در فلسطین از نظر اقتصادی در اولویت قرار دهد...».

علت پافشاری وایزمن در این دو مورد نیز هیچ دلیلی ندارد جز آنکه: او نگران موجودی صندوق اعانه یهودیان است، واعتقادش براین است که استفاده یاعدم استفاده از عبارات فوق الذکر می تواند درکاهش یا افزایش جلب اعتماد یهودیان به حسن نیت دولت قیم برفلسطین ـ در راه تأسیس «وطن ملی یهود» ـ اثر فراوانی داشته باشد... (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۵).

روز ۱۸اکتبر ۱۹۲۰ «چارلزهاردینگ» طی نامه‌ای برای لردبالفور، ضمن اشاره به اظهارنظر «اریك فوربزادام» درباره نامه او، به اطلاع بالفور رساند: پیش نویس قیمومت برای اظهارنظر اعضای کابینه ارسال شده است.

پس از آن هم موقعی که مراحل تصمیم گیری نهایی در کابینه انگلیس برای تصویب متن «قیم نامه» نزدیك می شد، لردکرزن (وزیرخارجه) طی یادداشتی به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۰ خطاب به اعضای کابینه، نکات موردنظر خود راجع به مسائل مربوط به یهودیان در «قیم نامه» را به‌این شرح توضیح داد:

.... در مورد متن فعلی باید به اطلاع برسانم که مطالب مندرج در آن چندبار مورد تجدیدنظر قرار گرفته است... موقعی که پیش نویسهای اولیه را به مقامات فرانسوی نشان دادیم، آنها به شدت علیه بعضی نکاتش موضع گرفتند و درمورد یك طرفه بودن «قیم نامه» به نفع صهیونیستها و نادیده گرفتن حقوق و علائق اکثریت اعراب فلسطینی، زبان به انتقاد گشودند. و چون عکس العمل مقامات دولت ایتالیا در قبال مسائل مطرح شده در پیش نویس نیز دستکمی از فرانسویها نداشت، ناچار متن پیش نویس اولیه را با توجه به دیدگاههای آنان، طوری بازنویسی کردیم که باعث جلب رضایت آنها شد.

در طول دورانی که مذاکره پیرامون پیش نویس جریان داشت، وجود عبارت زیر درمتن عمدتاً سبب برانگیختن مخالفتهای شدیدی شده بود: «... ارتباط تاریخی قوم یهود به سرزمین فلسطین و ادعاهای آنها در تشکیل مجدد وطن ملی دراین سرزمین باید به رسمیت شناخته شود...».

و درباره علت این مخالفت نیز، دو دلیل زیر غالباً مطرح می شد:

۱ـ درحالی که قدرتهای بزرگ با پذیرش رسمی «اعلامیه بالفور» و گنجاندن مفاد آن در مصوبات کنفرانس «سان رمو» در حقیقت مسأله ارتباط تاریخی قوم یهود به سرزمین فلسطین را بی چون‌وچرا قبول کرده اند، پس اصولاً آوردن چنین عبارتی در متن «قیم نامه» نمی‌تواند جز یك محمل تراشی قانونی برای اثبات ادعاهای صهیونیستها، صورت دیگری داشته باشد. چون تردیدی نیست که صهیونیستها احتمالاً (ویا به طوریقین) این عبارت را پایه‌ای برای انواع و اقسام ادعاهای سیاسی قرار خواهند داد تا در آینده بتوانند کنترل کامل خود برسرزمین فلسطین را جامه عمل بپوشانند.

۲ـ درحالی که اعلامیه بالفور راه را جهت تأسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین بازگذاشته، اشاره به مسأله «تشکیل مجدد وطن ملی درفلسطین» چه معنایی جز این

می‌تواند داشته باشد که صهیونیستها می‌خواهند با استناد به این جمله، مقاصد خود را در آینده توجیه کنند و مفاد آن‌را مبنایی برای ادعاهای بعدی خود قرار دهند؟...
گرچه باید دانست، صهیونیستها درحال حاضر مدعی هستند که پافشاری آنها برای گنجاندن عبارت فوق‌الذکر در مقدمه پیش‌نویس صرفاً به خاطر اهمیتی است که وجود این عبارت می‌تواند در بالا بردن میزان پول دریافتی از یهودیان کشورهای مختلف برای توسعه و عمران فلسطین، داشته باشد.
آقای بالفور ـ که اشتیاق فراوانی به گنجاندن عبارت موردنظر صهیونیستها در متن «قیم‌نامه» دارد ـ روز قبل از عزیمتش به سوی ژنو پیشنهاد کرد که اگر واقعاً راهی برای این کار وجود ندارد، پس بهتر است عبارت دیگری جانشین آن شود... پیشنهاد آقای بالفور ـ که من هم به سهم خود آن را توصیه می کنم ـ به این ترتیب است که: عبارت مندرج درپاراگراف سوم ازمقدمه پیش‌نویس، به‌شرح زیر اصلاح شود:
«... ضمن آنکه به رسمیت شناختن ارتباط تاریخی قوم یهود به فلسطین و ایجاد زمینه برای تشکیل مجدد وطن‌ملی آنها دراین سرزمین، مورد تایید متفقین (در پیمانهایی نظیر «پیمان سور»[۱]) قرار گرفته است...» (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۸).

پس از تایید عبارت جدید در مقدمه پیش‌نویس و تصویب متن کامل «قیم‌نامه» توسط اعضای کابینه، متن مصوبه دولت انگلیس در ۷ دسامبر ۱۹۲۰ برای دبیرکل جامعه ملل متفق ارسال شد تا آن‌را جهت تصویب نهایی به شورای عالی متفقین ارائه دهد.

دراین فاصله دکتر وایزمن با ارسال نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس، درخواست کرد تا یك نسخه از متن «قیم‌نامه» که به تصویب کابینه انگلیس رسیده، دراختیارش گذاشته شود. و مقامات وزارت خارجه راجع به قبول یا عدم قبول درخواست وایزمن، نظرهای متفاوتی ابراز داشتند که یادداشتهای سه تن[۱] از آنان درمورد این مسأله به شرح زیر است:

.... راجع به اینکه نسخه‌ای از «قیم‌نامه» دراختیار دکتر وایزمن گذاشته شود، معتقدم که این اقدام باعث خوشنودی وی خواهد شد. و نیز هرگز نباید تصور کرد که وایزمن پس از به دست آوردن نسخه موردنظرش درصدد دوبهمزنی برخواهد آمد. چون او اگر چنین هدفی درسر داشت، مسلماً به آسانی ـ و بدون دریافت نسخه‌ای از

آن هم ـ قادر به اجرای نیتش بود. چون متن «قیم‌نامه» بارها توسط افراد گوناگون در وزارت خارجه به او نشان داده شده است... به نظر من هدف او از این درخواست، چیزی نیست مگر آنکه می‌خواهد احساس کند هنوز هم به اندازه گذشته مورد اطمینان و اعتماد وزارت خارجه قرار دارد. «جان تیلی» (معاون وزارت خارجه)، ۲۱ دسامبر ۱۹۲۰

.... خواسته دکتر وایزمن کمی ثقیل است. اگر او فقط می‌خواهد از محتویات سندی آگاه شود که برایش اهمیت فوق‌العاده دارد، نبایستی تقاضا کند که این سند به صورتی رسمی از سوی وزارت خارجه دراختیارش گذاشته شود. چون به نظر من، متن این سند را ـ تا زمانی که مورد تصویب جامعه ملل متفق قرار نگرفته ـ هرگز نمی‌توان به طور رسمی به‌جایی ارسال داشت. «الکساندرکادوگان» (منشی معاونت پارلمانی وزارت خارجه)، ۳۱ دسامبر ۱۹۲۰

.... به اعتقاد من، حتی نباید قبل از آنکه متن «قیم‌نامه» به پارلمان تسلیم شود، نسخه‌ای از آن‌را به‌طور رسمی دراختیار وایزمن بگذاریم. «کرزن»، (سند شماره ۳۷۱/۵۲۴۸)، ۲۱ دسامبر ۱۹۲۰

تصویب متن «قیم‌نامه» انگلیس برفلسطین درجامعه ملل متفق، تا حدود یکسال و هشت ماه به‌طول انجامید[۲]. و نیز پس از آنکه این امر در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ تحقق یافت، مع‌هذا آغاز استقرار رسمی و قانونی قیمومت انگلیس برفلسطین تا ماه سپتامبر ۱۹۲۳ به درازا کشید. ولی البته قبل از آن (از اواخر ماه ژوئن ۱۹۲۰) درحالی که هنوز بحث‌وجدل پیرامون پیش‌نویس «قیم‌نامه» درجریان بود، دولت انگلیس قیمومت خود برفلسطین را به صورت غیررسمی جامه عمل پوشاند.

---

۱ طبق پیمان «سور» Sevres (درفرانسه) که در تاریخ ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین متفقین به امضاء رسید، امپراتوری عثمانی به کلی مضمحل گردید، و حکومت ترکیه (به عنوان وارث این امپراتوری) وادار شد از تمام حقوق مربوط به کشورهای عربی در آسیا و شمال آفریقا دست بردارد ـ م.

۲. متن کامل «قیم‌نامه انگلیس برفلسطین» که روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ به تصویب جامعه ملل متفق رسید، در فصل پانزدهم همین کتاب خواهد آمد ـ م.

فصل دهم

حاکمیت غیرنظامی انگلیس در فلسطین (۱۹۲۰ـ۱۹۲۱)

طی ماههای بهار سال ۱۹۲۰ و در زمانی که مذاکره پیرامون پیش نویس طرح قیمومت انگلیس بر فلسطین، درلندن و پاریس جریان داشت، دراداره امور فلسطین نیز تغییراتی درحال شکل گرفتن بود.

از اواخر سال ۱۹۱۷ که حاکمیت نظامی دولت انگلیس در فلسطین تثبیت شد، اداره امور این سرزمین به دست کسانی انجام می گرفت که تحت عنوان «فرماندار کل نظامی فلسطین» از سوی ژنرال آلنبی برگزیده می شدند. ولی از اواخر ژوئن سال ۱۹۲۰ این رویه تغییر یافت وبا از بین رفتن حاکمیت نظامی، نوعی حکومت غیرنظامی درفلسطین مستقر شد که ریاست آن را «هربرت ساموئل» با عنوان «کمیسرعالی» یا «فرماندارکل فلسطین» عهده دار گردید.

حدود دوماه قبل از به دست گرفتن حاکمیت فلسطین توسط ساموئل، هرموقعی که ژنرال آلنبی از جریان انتخاب او به این سمت آگاهی یافت، با عجله تلگرافی در تاریخ ۶ مه ۱۹۲۰ به وزارت خارجه انگلیس مخابره کرد، و طی آن مخالفت خود را با انتخاب یك یهودی به سمت فرماندار کل فلسطین به این شرح

ابراز داشت:

خیلی فوری ـ خصوصی ـ کاملاً محرمانه

.... ضمن آنکه به من اطلاع داده‌اید، قرار است همزمان با استقرار قیمومت بر فلسطین، آقای هربرت‌ساموئل با عنوان فرماندار کل در رأس حکومت جدید این سرزمین گمارده شود، از من خواسته‌اید تا نظر خود را در مورد ترتیب استقرار حکومت غیرنظامی به جای نظامیان، و نیز اثر چنین اقدامی در سکنه بومی فلسطین را ابراز کنم...

درمورد اثر این اقدام بر مردم ساکن در فلسطین، باید بگویم که به اعتقاد من انتصاب یك یهودی به سمت فرماندارکل فلسطین کار فوق‌العاده خطرناکی است.

جمعیت مسلمانان فلسطین که از گنجاندن متن اعلامیه بالفور در قراردادهای صلح به حد کافی عصبانی هستند، مسلماً انتصاب یك یهودی را به عنوان حاکم بر فلسطین ـ حتی اگر او یك یهودی انگلیسی هم باشد ـ به مثابه اقدام در جهت یهودی کردن کلیه تشکیلات و ادارات فلسطین تلقی خواهند کرد. و به همین جهت نیز چون پیش بینی می‌کنم که به مجرد انتشار خبر انتصاب آقای ساموئل، یك جنبش عمومی در فلسطین علیه صهیونیسم برپا شود، لذا باید خود را آماده کنیم تا ناظر طغیان خشم مردم علیه یهودیان ـ به‌صورت قتل آنها و یورش به دهکده‌های یهودی‌نشین ـ و یا حملاتی از آن سوی مرز شرقی فلسطین باشیم، که البته احتمال دارد مسأله به‌همین جا خاتمه نیابد و بحران ابعاد وسیعتری نیز به خود بگیرد.

جمعیت مسیحیان فلسطین ـ از پروتستان و کاتولیك و ارتودکس ـ نیز مسلماً از انتقال حکومت فلسطین به یهودیان به شدت خشمگین خواهند شد و گرفتاریهای فراوانی برای اداره کنندگان فلسطین به بار خواهند آورد. چون این جماعت با نفوذ فراوانی که دارند به خوبی قادرند تشکیلات حکومتی را دچار مشکلات عدیده کنند.

ضمناً امیدوارم گفته‌های مرا به عنوان مخالفت با شخص آقای ساموئل تلقی نکنید. وبه اطلاع می‌رسانم که به نظرمن اگر بنا بود یك یهودی به سمت حاکم فلسطین انتخاب شود، هیچکس نمی‌توانست از آقای ساموئل برای این مقام شایسته‌تر باشد...

«هیوبرت یانگ» (از اعضای وزارت خارجه انگلیس) درباره تلگراف ژنرال آلنبی یادداشتی برای «جان تیلی» (معاون وزارت خارجه) فرستاد، که خلاصه آن به شرح زیر است:

.... به نظر من انجام وظیفه آقای ساموئل بسیار دشوار خواهد بود... البته استنباط من این است که هدف دولت اعلیحضرت از انتخاب یك یهودی به سمت فرماندار کل فلسطین، جز این نبوده که نشان دهد واقعاً نسبت به سیاست صهیونیستی خود وفادار است. ولی آیا اتخاذ این رویه باعث نخواهد شد که چنین سیاستی خود به خود محکوم به شکست شود؟... «هیوبرت یانگ»، ۷ مه ۱۹۲۰

و «جان تیلی» دراین باره نوشت:

.... خبر انتخاب آقای ساموئل ـ که بنابود کاملاً محرمانه بماند ـ اینك نقل همه محافل است. و گرچه شك نیست که این خبر برای اولین بار از آمریکا به بیرون درز کرد و به همه جا راه یافت. ولی به‌هرحال کاری است که شده، و به همین جهت نیز قویاً توصیه می کنم که آقای ساموئل هرقدر سریعتر که امکان دارد، خود را به محل مأموریت برساند چون این کار هراندازه دیرتر انجام بگیرد، عربها بیشتر درباره اش جروبحث می کنند، و حالت دشمنی آنها نیز بیشتر تحریك می شود. تا جائی که حتی امکان دارد وضعی به مراتب بدتر از پیش بینیهای ژنرال آلنبی نیز اتفاق بیافتد...

«جان تیلی»، ۱۲ مه ۱۹۲۰ (سند شماره ۳۷۱/۵۲۰۳)

ژنرال «بولز» فرماندارکل نظامی فلسطین (که می بایست پس از ورود ساموئل جای خود را به او بسپارد) ضمن تلگرافی چگونگی عکس العمل مردم فلسطین را پس از انتشار خبر مربوط به انتصاب ساموئل، چنین توصیف کرد:

.... عکس العمل مسلمانان و مسیحیان فلسطین را باید با لغاتی مثل: بهت زدگی، افسردگی، و رنجش توصیف کرد. البته در این میان مسیحیان فلسطینی به مراتب تلخکام تر از مسلمانان به نظر می رسند. ولی بسیاری از افراد سرشناس مسیحی هم هستند که انتخاب آقای ساموئل را بعید می دانند و می گویند: باور نکردنی است که دولت بریتانیا با این اقدام خود به تمام قول و قرارها پشت پا زده و آنها را فریب داده باشد.

ضمناً باید گفت به نظر غیر ممکن می رسد بتوان در اینجا به مسلمانان و مسیحیان

قبولاند که آقای هربرت ساموئل را به عنوان يك سیاستمدار انگلیسی ـ که مذهب یهود دارد ـ پذیرا شوند. چون آنها اول از همه او را به صورت يك یهودی و صهیونیست می‌نگرند، و در مرحله بعد است که وی را به عنوان يك سیاستمدار انگلیسی درنظر می‌گیرند. اعتقاد عامه نیز براین است که: آقای ساموئل در فلسطین، تنها به صورت يك طرفدار صهیونیسم و عامل حکومت یهود عمل خواهد کرد، نه مجری سیاست دولت بریتانیا.

درمیان یهودیان فلسطینی، گرچه حالت رضایت خاطری از حاکمیت يك فرماندار هم مذهبشان دیده می‌شود، ولی این وضع در مورد یهودیان محافظه کار (ارتودوکس) آمیخته با نوعی ترس است، که مبادا نتوانند تحت حکومت يك یهودی انگلیسی، از آزادی کامل مذهبی ـ به اندازه‌ای که امکانش در حکومت يك مسیحی انگلیسی وجود خواهد داشت ـ برخوردار شوند. این ترس هم عمدتاً از موضعگیریهای صهیونیستهای ملی گرا در مورد مذهب است، که فقدان آشکار هرگونه احساسات مذهبی در میان سران صهیونیست محلی برآن گواهی می‌دهد، و یهودیان ارتودوکس را در این اعتقاد خود راسخ‌تر می‌کند که صهیونیستها مخالف دخالت دین در سیاست هستند....

اخیراً يك صهیونیست اهل اروپای غربی درباره واکنش اهالی فلسطین نسبت به فرمانداری آقای هربرت‌ساموئل می‌گفت: «ساموئل در شش ماه اول حکومتش دارای چند محافظ انگلیسی خواهد بود تا او را در مقابل حملات مسلمانان و مسیحیان حفظ کنند. ولی بعد از شش ماه ساموئل ناچار است تعداد محافظین انگلیسی خود را دوبرابر کند تا بتواند از خطر حمله یهودیان فلسطینی مصون بماند...» (سند شماره ۳۷۱/۵۱۱۴).

روز ۹ ژوئن ۱۹۲۰ ژنرال آلنبی طی تلگرافی به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد:

.... امیرفیصل با ارسال يك نامه فوری، مسأله اعزام ساموئل به فلسطین را به این شکل مطرح کرده است:

«... چنانچه قضیه انتخاب ساموئل به سمت کمیسر عالی صحت داشته باشد، باید بدانید که این اقدام آثار بسیار ناخوشایندی براعراب بجا خواهد گذاشت. چون آقای

ساموئل در سطح بین المللی یك صهیونیست شناخته شده است، که هدفی جز بناکردن دولت یهود برروی خرابه‌های قسمتی از سرزمین سوریه (که همان خاك فلسطین باشد) ندارد...». امیرفیصل درنامه خود همچنین به دولت انگلیس گوشزد کرده که: «اگر چنین تصمیمی گرفته شده، باید حتماً در آن تجدید نظر شود»...

لردکرزن به عنوان دستورالعمل به ژنرال آلنبی درجوابگویی به نامه «امیرفیصل»، تلگرافی به شرح زیر مخابره کرد:

.... انتخاب آقای ساموئل به عنوان کمیسرعالی فلسطین، طبق تصمیم دولت اعلیحضرت بوده است. و این انتخاب هم دلیلی نداشته جز آنکه: اعضای دولت اعلیحضرت متقاعد شدند که شهرت و تجارب فراوان آقای ساموئل در مدیریت، واقعاً برازندگی چنین مقامی را به‌او داده است. و نیز موقعیت وی در بین صهیونیستها همراه با سوابق شناخته اش در هواداری از اعراب، این فرصت را به او می‌دهد که به صورتی بیطرفانه عمل کند و بتواند سیستم جدید حاکمیت غیرنظامی را با آرامش و اعتدال به پیش ببرد... (سند شماره ۳۷۱/۵۱۲۰)

هربرت ساموئل قبل از ترك لندن برای عزیمت به محل مأموریتش در فلسطین، بیانیه‌ای انتشار داد. و در آن، رئوس سیاست دولت انگلیس در حکمروایی بر فلسطین را چنین تشریح کرد:

ـ در فلسطین آزادی کامل مذهب رعایت خواهد شد.

ـ اماکن مقدس هریك از مذاهب تحت کنترل پیروان همان مذهب درخواهد آمد.

ـ برای اداره امور کشور فلسطین، تشکیلات اداری غیرنظامی به کار خواهد پرداخت که فقط رؤسای آن از میان کارمندان لایق و با تجربه انگلیسی انتخاب خواهند شد. تصدی بقیه مقامات اداری برای همگان ـ بدون درنظر گرفتن عقیده و مذهب آنها ـ آزاد خواهد بود.

ـ نظم و قانون به شدت اجرا خواهد شد.

ـ برنامه‌های توسعه اقتصادی مورد تشویق فراوان قرار خواهد گرفت.

ـ براساس تصمیم متفقین و قدرتهای وابسته، زمینه مناسب برای تشکیل مجدد وطن ملی یهود در فلسطین فراهم خواهد شد.

ـ آرزوی دو هزار ساله یهودیان ـ که در جنبش صهیونیسم جلوه گر شده ـ سرانجام

تحقق خواهد یافت و قدمهای استواری که در این مسیر برداشته میشود همراه با دقت فراوان در حفظ احترام و رعایت حقوق سایر سکنه غیریهود خواهد بود.
ـ فلسطین فضای کافی برای جمعیتی به مراتب بیشتر از سکنه فعلی آن دارد، و با احداث جاده، راه آهن، بندرگاه، مراکز تولید برق، و صنایع شهری و روستایی، همراه با بالا بردن سطح زیر کشت و مرغوبیت محصولات کشاورزی، می‌توان این سرزمین را به صورتی درآورد که افزایش جمعیت آن بدون صدمه زدن به منافع سکنه بومی، برعکس سبب شود که امتیازات فراوانی نیز برایشان به بار آید.
ـ ضوابط مهاجرت به فلسطین طوری تنظیم خواهد شد که با نیازهای عمرانی کشور در به کارگیری افراد غیربومی متناسب باشد.
ـ آموزش و پرورش و روحیات حاکم برجامعه در جهتی سیر خواهد کرد که بتوانیم بار دیگر شاهد تابش نور معنویت از سرزمین مقدس برای اصلاح بشریت باشیم.
و اینها همه اهدافی است که دولت بریتانیا در دوران قیمومت برفلسطین (تحت نظارت عالیه جامعه ملل متفق) سعی در دستیابی به آنها خواهد داشت. (سند شماره ۲۴/۱۰۷).

«هربرت ساموئل» روز ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ با عنوان «فرماندار کل» وارد فلسطین شد، و بلافاصله پس از آن «ژنرال بولز» (فرماندار کل نظامی فلسطین) پست خود را به او تحویل داد و فلسطین را ترک گفت.

از آن روز حاکمیت غیرنظامی دولت انگلیس برفلسطین آغاز گردید و کنترل آن از نظر نظامی نیز به «ستاد مصری اعزام نیرو» محول شد، که تحت فرماندهی ژنرال آلنبی در قاهره قرار داشت.

دو مشکل عمده حکومت غیرنظامی انگلیس برفلسطین را، مواجه با مسائل مربوط به «مهاجرت» و «زمین» تشکیل می‌داد. مهاجرت به فلسطین فقط اختصاص به صهیونیستها داشت، تا از وجودشان برای تشکیل «وطن ملی یهود» استفاده شود. و زمین‌ها نیز ناگزیر می‌بایست برای محل زیست همین مهاجرین اختصاص یابد. در حالی که طی دوران حاکمیت نظامی ـ به علت بسته بودن دفاتر ثبت اسناد ـ هیچ اقدامی درباره تقسیم زمین از سوی صهیونیستها انجام نگرفته بود، و حتی پیشنهاد

«وایزمن» به وزارت خارجه انگلیس (طی سفر ماه فوریه ۱۹۲۰ وی به لندن) در مورد بازگشایی این دفاتر نیز مورد قبول واقع نشده، مقامات وزارت خارجه اجرای آن را به زمان استقرار حاکمیت غیرنظامی انگلیس موکول کرده بودند.

مسأله زمین در فلسطین موقعی به صورت یك مشکل عمده رخ نمود که یك خانواده زمیندار لبنانی به نام «سورسوق» (مقیم لبنان) حدود ۵۰ هزار هکتار از املاك خود در فلسطین را به کمیسیون صهیونیسم فروخت، و ۸۰۰۰ نفر کشاورز و روستایی عرب در نتیجه این معامله از محل کشت و کار خود اخراج شدند. ولی بعد از آن با تشکیل «کمیسیون زمین» و اعلام «ضوابط انتقال زمین» (در اکتبر ۱۹۲۰) بنا شد از کشاورزانی که به خاطر فروخته شدن ملك محل کشت آنها از کار اخراج می شوند، حمایت به عمل آید.[۱]

در ماه دسامبر ۱۹۲۰ وایزمن طی نامه‌ای به اطلاع ساموئل رساند که چون برای تهیه پول جهت گسترش مجتمعهای یهودی‌نشین در فلسطین، عازم آمریکاست، به همین جهت باید ساموئل او را مطمئن کند که هرموقع لازم باشد زمینهای مناسب برای اسکان یهودیان در اختیارش قرار خواهد گرفت.

هربرت ساموئل قبل از جوابگویی به نامه وایزمن، ابتدا پیش‌نویس متن جوابیه موردنظر خود را جهت اطلاع لردکرزن به لندن فرستاد، تا چنانچه این متن مورد تایید وزیر خارجه انگلیس قرار گرفت، آن را برای وایزمن ارسال دارد.

متن نامه جوابیه ساموئل به وایزمن ـ که البته عیناً به تایید کرزن هم رسید ـ به این شرح است:

... از من خواسته‌اید به شما اطمینان بدهم که هر موقع لازم باشد زمینهای مناسب برای اسکان مهاجرین و احداث مجتمعهای یهودی‌نشین در اختیارتان قرار خواهد گرفت.

در جواب باید بگویم: گرچه متن «قیم‌نامه»ای که خط مشی و رئوس سیاست دولت انگلیس در قیمومت برفلسطین را مشخص می کند، هنوز رسماً انتشار نیافته است، ولی دلایل عدیده‌ای وجود دارد که با استناد بدانها می‌توان مطمئن بود مسأله تاسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین یکی از مبانی این «قیم‌نامه» را تشکیل خواهد داد. و براساس آن، زمینه موردنظر در جهت دلگرمی یهودیان برای اسکان در

فلسطین ـ همراه با تأمین حقوق دیگر سکنه آن ـ را نیز فراهم خواهد کرد.
زمینهای دولتی فلسطین در ناحیه‌ای به مساحت تقریباً ۲۵۰ هزار جریب اراضی قابل کشت گسترده است، که در حال حاضر به هیچوجه نمی‌توان تشخیص داد چه مقدار از این اراضی بدون کشت رها شده و برای اسکان یهودیان آمادگی دارد؟ ولی «کمیسیون زمین» ـ که اخیراً تشکیل یافته ـ مطمئناً قادر خواهد بود پس از یك بررسی همه جانبه و ارزیابی وجب به وجب زمینهای فلسطین، پاسخ قانع کننده‌ای به این سؤال بدهد و به نسبت قابل ملاحظه‌ای زمین مناسب برای مقصود شما را مشخص نماید.
مهمتر از این، وجود اراضی گسترده‌ای است که در مالکیت افراد یا طوایف گوناگون قرار دارد و تنها در بخشی از آنها کشت و زرع انجام می‌شود. مالکین این اراضی مطمئناً در مقابل دریافت مبالغ قابل توجه حاضرند زمینهای خود را بفروشند، و دولت هم به سهم خود آمادگی کامل برای تشویق چنین معاملاتی دارد، تا بتوان از آنها برای احداث مجتمعهای موردنظر استفاده کرد. زیرا که چنین اقدامی به زندگی و معاش سکنه فعلی فلسطین نیز کمك خواهد رساند.
ضمناً باید دانست که در بعضی ایالات فلسطین ـ بخصوص در ایالت جنوبی ـ به دلیل پراکندگی جمعیت، زمینهای متعلق به مردم خیلی بیشتر از مقدار مورد نیازشان است. و خود آنها نیز به این حقیقت معترفند.
در پایان نیز خود را موظف به بیان این مطلب می‌دانم که: با توجه به بررسیهای دقیق درباب شرایط موجود در فلسطین، برای احداث مجتمعهای یهودی‌نشین به مقیاس وسیع بایستی حتماً ۳ عامل وجود داشته باشد. ۱) زمین، ۲) نیروی انسانی، ۳) سرمایه... در حالی که مسأله فعلاً فقط فقدان عامل اول نیست. (سند شماره ۳۷۱/۵۱۴۰).

مشکل آزاردهنده دیگری که برای حکومت غیرنظامی انگلیس در فلسطین پیش آمد، به مسأله شرکت سکنه بومی فلسطین در اداره امور کشور ارتباط پیدا می‌کرد، که اگر بنا بود اعضای شورای حکومتی به وسیله رای مردم انتخاب شوند، طبعاً اعراب اکثریت قریب به اتفاق این شورا را دردست می‌گرفتند و دیگر جایی

برای یهودیان باقی نمی‌ماند.

به همین جهت «ساموئل» بدون برگزاری انتخابات دست به تشکیل یك «انجمن مشورتی» زد که ترکیب اعضای آن به صورت ده نفر عضو غیررسمی، شامل: ۴ مسلمان، ۳ یهودی، ۳ مسیحی (یك نفر برای هر یك از فرق مسیحیت: کاتولیك، پروتستان، ارتودکس)، و نیز ده تن عضو رسمی، شامل رؤسای ده اداره مهم کشور بودند.

اولین جلسه این «انجمن مشورتی» در روز ۶ اکتبر ۱۹۲۰ تشکیل شد و «ویندهام دیدز» (دبیر اول انجمن) گزارشی از این جلسه برای «جان تیلی» (معاون وزارت خارجه انگلیس) فرستاد، که در قسمتی از آن آمده بود:

... تشکیل اولین جلسه «انجمن مشورتی» را باید یك موفقیت عظیم به حساب آورد.

در این جلسه از سوی اعضای انجمن مطالب انتقادآمیزی بیان شد، که جناب فرماندار کل با حسن نیت فراوان به آنها توجه کرد... ضمناً در میان گروهی از مردم فلسطین (بیشتر مسلمانها) این احساس وجود دارد که اعضای شورا بایستی انتخابی باشند، نه انتصابی، و ما هم البته انتظار داشتیم که این مسأله مورد توجه آنها قرار بگیرد. ولی باید دانست چنانچه اقدامی در جهت برگزاری انتخابات انجام شود، مسلماً سبب بیداری احساساتی خواهد شد، که فعلاً ـ خوشبختانه ـ مسکوت مانده است.

ولی جناب فرماندار کل در نظر دارد اعضای «انجمنهای ایالتی» را که برای مناطق مختلف تشکیل خواهد یافت، با توجه به آرای مردم انتخاب کند. و معتقد است که این اقدام بدون تردید، هم کمك بزرگی برای فرمانداران خواهد بود، و هم در مردم احساس شرکت در اداره امور کشور را بوجود خواهد آورد...

«ادوین مونتاگو» (وزیر امور هندوستان در کابینه انگلیس) پس از مطالعه گزارش برگزاری اولین جلسه «انجمن مشورتی» طی یادداشتی برای لرد کرزن چنین نوشت:

... من این یادداشت را نه به عنوان وزیر امور هندوستان، بلکه به عنوان یك عضو کابینه برایتان می نویسم.

از مطالعه گزارش جلسه «انجمن مشورتی» اینطور دریافتم که در این انجمن ده عضو

رسمی و ده عضو غیررسمی وجوددارد. و اعضای غیررسمی آن را چهار مسلمان، سه یهودی و سه مسیحی تشکیل می دهند. بنابراین گمان می کنم نظر صحیحی باشد که اگر بگویم: وقتی ۷۰ درصد جمعیت یك کشور را مسلمانان تشکیل می دهند، اعضای مسلمان «انجمن مشورتی» حکومت آن کشور هرگز نباید در اقلیت قرار داشته باشند. ضمناً با کمال احترام نظر آن جناب را به این نکته جلب می کنم که اصولاً در نظر نگرفتن مسلمانان به عنوان اکثریت جمعیت فلسطین، جز بی حرمتی و تخلف آشکار نسبت به مبانی اعلام شده از سوی دولت اعلیحضرت تلقی نمی‌شود، که طبق آن اصولاً ترکیب حکومت فلسطین بایستی حتماً به نسبت تعداد افراد جوامعی تنظیم شود که در این سرزمین سکونت دارند...

«هیوبرت یانگ» (از اعضای وزارت خارجه) درباره یادداشت «ادوین مونتاگو» چنین اظهارنظر کرد:

... اعتراض آقای مونتاگو اصولاً برمبنای یك تصور غلط قرار دارد. چون «مجمع مشورتی» فلسطین به طور کلی نه دارای قدرت اجرایی است، و نه قسمتی از بدنه «حکومت فلسطین» را تشکیل می دهد. این مجمع که فقط جنبه مشورتی دارد نیمی از اعضایش رسمی و نیمی دیگر غیررسمی هستند. البته در آن، مسأله اکثریت داشتن مسلمانان در فلسطین نیز منظور شده است. زیرا وجود چهار مسلمان در مقابل سه یهودی و سه مسیحی خود می تواند به نحوی جلوه دهنده کثرت مسلمانان بردیگر جوامع باشد. ولی این نسبت لاجرم به معنای آن نیست که اعضای مجمع عنوان نمایندگی از سوی جمعیت هم دین خود را دارا هستند.

ضمناً موقعی که دولت اعلیحضرت از سوی ملل متفق مامور اداره امور سرزمین فلسطین شد، هرگز تعهدی نداد که اعضای «حکومت فلسطین» را به نسبت جوامع موجود در آن تعیین کند، و باید گفت: تعهد دولت اعلیحضرت در باب فلسطین هم جز اجرای مفاد اعلامیه بالفور نیست، که براساس آن بایستی کوشش شود سرزمین فلسطین به صورت «وطن ملی قوم یهود» درآید. «هیوبرت یانگ»، ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰

لرد کرزن در جواب «هیوبرت یانگ» نوشت:

...خیر اینطور نیست. مسأله «تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین» اصلاً به قضیه ربطی ندارد. «کرزن» (سند شماره ۳۷۱/۵۱۲۴)

در ماه نوامبر ۱۹۲۰ از سوی جامعه یهودیان فلسطین مجمعی تشکیل شد، که هربرت ساموئل (فرماندار کل فلسطین) در مورد چگونگی آن طی گزارشی برای کرزن چنین نوشت:

... اوایل سال جاری یهودیان فلسطین تصمیم گرفتند با انتخاب نمایندگانی از خودشان دست به تشکیل مجمعی بزنند تا در آن برای رتق و فتق مسائل مربوط به جامعه یهودیان فلسطین به تبادل نظر بپردازند.

این مجمع پس از انجام انتخابات ـ که طی آن حدود ۲۰ هزار یهودی در رأی دادن شرکت کردند ـ اینك به کار پرداخته است. در شرایط فعلی نیز هیچ دلیلی وجود ندارد که جامعه یهودیان فلسطین از داشتن چنین مجمعی ـ که همواره آرزومندش بوده اند ـ محروم باشند، و نتوانند نمایندگانی از طرف خود برگزینند تا به مسائل آنها رسیدگی کنند و نقش سخنگوی یهودیان را در مقابل «حکومت فلسطین» به عهده گیرند.

به همین جهت، یهودیان ماذون به تشکیل مجمع موردنظر خود شدند. من نیز به شرطی مجمع آنها و کمیته های مربوطه اش را به رسمیت شناختم که هیچ تصمیمی خلاف ضوابط و مقررات قیمومت از جانب این مجمع گرفته نشود. البته قرار دادن چنین شرطی هم نه به خاطر آن بود که احتمال می رفت مجمع یهودیان تصمیمهای خلافی بگیرد، بلکه دلیل اصلی آن جلوگیری از مسائلی بود که درآینده امکان وقوعش می رفت.

بدین شکل که چون ممکن بود مسلمانان و مسیحیان نیز از رویه یهودیان تقلید کنند و درصدد تشکیل مجمعی برای خود برآیند، لذا می بایست از همان ابتدا قید و شرطی وجود داشته باشد تا مبادا مسلمانان و مسیحیان بخواهند به اقداماتی مغایر با سیاست دولت اعلیحضرت و متفقینش در مورد فلسطین، دست بزنند... (سند شماره ۴۰/۴۰۶).

مسائل دیگری هم در مقابل حکومت غیرنظامی انگلیس در فلسطین خودنمایی می کرد، که گرچه اهمیت آنها به پای مسائل مربوط به مهاجرت و زمین و نمایندگان نمی‌رسید، ولی به سهم خود می توانست فوق العاده حساسیت برانگیز باشد.

به طور مثال در نوامبر ۱۹۲۰ یکی از نمایندگان پارلمان انگلیس به اطلاع وزارت خارجه رساند که: «سورشارژ» تمبرهای مورد استفاده حکومت فلسطین در ماه اکتبر، دارای کلمه «فلسطین» به زبان عربی در بالا، به زبان انگلیسی در وسط، و به زبان عبری در پایین است. ولی به دنبال لغت عبری «فلسطین» دو حرف «الف» و «یود»[۲] نیز اضافه شده، که گویای حروف اولِ دو کلمه عبری «ارتص ایزرائل»[۳] به معنای «سرزمین اسرائیل» است.

براساس گفته این نماینده پارلمان، کسی که تمبرهای مذکور را به وی نشان داده، ضمناً به اطلاعش رسانده بود که: وجود این دو حرف به دنبال لغت عبری «فلسطین» روی تمبرها، خشم مسلمانان و مسیحیان را به شدت برانگیخته است، و در آنها این شبهه را بوجود آورده که: «وجود علامتهای روی تمبر نوعی شناسایی رسمی هدف اصلی یهودیان از سوی حکومت فلسطین است، که این حکومت همواره آن را تکذیب کرده است...» (سند شماره ۳۷۱/۵۱۲۴).

وزارت خارجه انگلیس پس از اطلاع براین قضیه از «هربرت ساموئل» (فرماندار کل فلسطین) سؤال کرد: چنانچه مسأله واقعیت دارد، توضیح بدهد که چرا دو حرف مذکور به کلمه عبری «فلسطین» در روی تمبرها اضافه شده است؟ و ساموئل نیز در پاسخ این سؤال طی نامه‌ای در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۰ به وزارت خارجه چنین نوشت:

... ما هم موقعی که مشغول تصمیم گیری برای افزودن این دو حرف به «سورشارژ» تمبرها بودیم حدس می‌زدیم که این اقدام به تحریک احساسات بعضی‌ها خواهد انجامید. ولی حقیقت این است که لغت «فلسطین» هرگز در زبان عبری به عنوان نام این سرزمین به کار گرفته نشده است و در هیچیک از متون قدیم و جدید عبری نیز نمی‌توان نشانی از این لغت پیدا کرد. تنها لغتی که در زبان عبری ـ چه اینجا و چه در هر جای دیگر ـ برای نامیدن فلسطین مورد استفاده بوده، همان «ارتص ایزرائل» است، به همین جهت یهودیان فلسطین درخواست کردند که دو حرف اول این لغت روی تمبرها نقش شود تا نشانی از نام کشورشان در زبان عبری باشد.

ضمناً خاطرنشان می‌سازد که این دو حرف حتی روی فرمهای تلگرافی مربوط به

فرمانداری نظامی فلسطین هم وجود داشت، و نیز هم اکنون در ترجمه عبری نطقهای رسمی من و پیامهای اعلیحضرت، به جای لغت «فلسطین» همواره از «ارتص ایزرائل» استفاده می‌شود.

قبلاً فکر کرده بودم که چنانچه بخواهیم عین این کلمه را روی تمبرها نقش کنیم، حتماً مخالفت و اعتراض جوامع غیرصهیونیست فلسطین را برخواهیم انگیخت و خود را درگیر یك سلسله مشکلات ناشی از کشمکش و جدال بین صهیونیستها و مخالفانشان خواهیم کرد. و بعد هم چون طبیعتاً این کلمه حالت رسمی به خود می گرفت، ناچار می‌بایست آن را در اوراق و مدارك دولتی نیز به کار می‌بردیم و در نتیجه شاهد گرفتاریهای ناشی از درج چنین کلمه‌ای در روی اوراق هویت، گذرنامه ها، و شناسنامه افراد می‌شدیم.

به همین جهت، پس از مشورت با چند تن از افراد مطلع و اندیشمند بود که تصمیم گرفتم به جای استفاده از «ارتص ایزرائل»، در انتهای لغت «فلسطین» با خط عبری تنها دو حرف اول «ارتص ایزرائل» را بیافزاییم... (سند شماره ۳۷۱/۵۱۲۴).

وزارت خارجه انگلیس توضیح ساموئل را قانع کننده دانست و استفاده از دو حرف اول کلمه «ارتص ایزرائل» را تایید کرد. ولی به دنبال آن نامه اعتراض آمیزی علیه این تصمیم توسط یکی از مسلمانان عضو «مجمع مشورتی حکومت فلسطین» به وزارت خارجه رسید، که در قسمتی از آن نوشته بود:

... در اینجا یك حالت مخالفت عمومی بین اکثر فلسطینی‌ها در مورد به کار بردن حروف عبری «الف» و «یود» پس از لغت عبری «فلسطین» بوجود آمده است....

ضمناً این مسأله مطرح است که اگر ۲۰۰۰ سال قبل، این سرزمین «ارتص ایزرائل» نامیده می‌شد، همان موقع بین یهودیان نامهای دیگری مثل «سرزمین کنعان» و «ارض مقدس» نیز داشته است... (همان سند).

***

از ابتدای سال ۱۹۲۱ امور مربوط به حکومت فلسطین و دیگر سرزمینهای تحت قیمومت دولت انگلیس، از وزارت خارجه به وزارت مستعمرات آن کشور منتقل شد. به این ترتیب، مسائل فلسطین نیز از سرپرستی و نظارت لردکرزن (وزیرخارجه) ـ که یك مخالف جدی صهیونیسم به شمار می‌رفت ـ خارج، و تحت

سرپرستی و نظارت وینستون چرچیل (وزیرمستعمرات) ـ که از صمیم قلب آرزومند موفقیت صهیونیسم بود ـ درآمد.

خبر مربوط به این تغییر و تحول را لردکرزن طی تلگرافی به تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۲۱ به اطلاع «هربرت ساموئل» (فرماندار کل فلسطین) رساند.

خصوصی، محرمانه.

... در اجلاس اخیر کابینه، بعد از جر و بحث‌های طولانی سرانجام تصمیم گرفته شد که امور مربوط به سرزمینهای تحت قیمومت در خاورمیانه (یعنی عراق و فلسطین) از وزارت خارجه منفك و به عهده وزارت مستعمرات محول شود. کمیته‌ای نیز در وزارت مستعمرات تعیین گردید تااختصاصاً امور مربوط به این وظیفه مشکل را به عهده گیرد...

پس از انتقال امور مربوط به فلسطین از وزارت خارجه به وزارت مستعمرات انگلیس، وایزمن به نمایندگی از سوی سازمان صهیونیسم طی نامه‌ای در تاریخ ۷ مارس ۱۹۲۱ خطاب به «هربرت ساموئل» چنین نوشت:

... انتقال مسئولیت امور فلسطین به کمیته‌ای در وزارت مستعمرات، سرانجام به رویارویی ما با وزارت خارجه خاتمه داد. و اینك دوره جدیدی آغاز شده که طی آن باید تمام همّ خود را ـ به مقتضای شرایطی که پیش می‌آید ـ برای برقراری روابط مطلوب با مقامات کمیته مربوطه در وزارت مستعمرات به کار گیریم.

البته لازم به تذکر نیست که مقامات جدید نیز همانند مقامات پیشین از منصوبین حکومت اعلیحضرت هستند، و ضمن اینکه ما خود را ملزم به اطاعت از دستوراتشان می‌دانیم، اطمینان داریم که آنها نیز در برخورد با مسأله فلسطین از هیچ اقدامی در حمایت بی‌چون و چرا از ما در بازسازی فلسطین و تبدیل آن به «وطن ملی قوم یهود» دریغ نخواهند داشت. گرچه باید این حقیقت را نیز مدنظر قرار دهند که موقعیت فعلی فلسطین وظیفه مشکل آنها را دوچندان مشکلتر می‌کند. چون در حال حاضر وجود تحریکات خصومت‌آمیز سبب شده که انواع و اقسام توطئه‌ها در جریان باشد، و در این رهگذر، عناصری نیز که جز آشوبگری و ایجاد شك و شبهه در مردم وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناسند، از هر فرصتی بهره می‌گیرند تا به ذهن افراد ساده‌لوح

تزریق کنند که: می‌توان با افترا زدن و اشاعه مطالب هجو و بی‌معنی، قیمومت بریتانیا برفلسطین را برانداخت و از ایجاد «وطن ملی یهود» در فلسطین جلوگیری کرد.

در بدو امر این امید وجود داشت که پس از تشکیل کنفرانس صلح ورسای، مسأله فلسطین خاتمه یابد. ولی بعداً معلوم شد که می‌بایست تا برگزاری کنفرانس «سان رمو» منتظر اخذ نتیجه بمانیم. پس از «سان رمو» تصور می کردم که تصمیمات این کنفرانس مسأله را برای همیشه حل خواهد کرد، و بخصوص بعد از انتصاب شما به مقام «کمیسر عالی» شك نداشتیم که دیگر حرف آخر زده شده و ما قدم به دوران صلح و سازندگی و پیشرفت نهاده ایم. ولی دیدیم که باز هم نتیجه مطلوب به دست نیامد، و ناچار منتظر ماندیم تا اولین اجلاس جامعه ملل متفق در دسامبر گذشته تشکیل شود. در این اجلاس نیز مسأله تثبیت رسمی قیمومت برفلسطین معوق ماند و بناشد تصمیم نهایی در اجلاس فعلی جامعه ملل متفق در پاریس گرفته شود. اینك با خبر شده ایم که دراجلاس پاریس نیز ـ علی رغم پافشاری فراوان آقای بالفور ـ باز هم نتیجه موردنظر به دست نیامده و تصمیم گیری راجع به رسمیت نهایی قیمومت انگلیس برفلسطین به اجلاس آتی جامعه ملل محول شده است... و ما در حال حاضر پس از اینهمه تاخیر، در وضعیتی قرار گرفته ایم که بحران اقتصادی از همه طرف به ما فشار می‌آورد و هر چه زمان می‌گذرد اجرای اقدامات مورد نظرمان نیز مشکلتر می‌شود... (سند شماره ۳۷۱/۶۳۷۹).

در مورد مسائل اقتصادی موردنظر وایزمن باید گفت، «کمیسیون صهیونیسم» قبلاً گزارشی از امور مالی و فعالیتهای خود در فاصله زمانی از سپتامبر ۱۹۱۹ تا سپتامبر ۱۹۲۰ انتشار داده بود، که در آن نکات زیر به چشم می‌خورد:

ـ پرداخت ۱۱ هزار پاوند برای حقوق یهودیانی که در نیروی پلیس فلسطین خدمت می کنند (حدود ۲۵۰ نفر).

ـ پرداخت ۳ هزار پاوند به عنوان اضافه حقوق به یهودیانی که به عنوان کارمند در تشکیلات اداری فلسطین مشغول کار هستند.

ـ پرداخت مبالغی هنگفت برای انجام تحقیقات مربوط به تولید برق از نیروی آب (ئیدروالکتریك).

ـ پرداخت ۸ هزار پاوند به عنوان وام به کارگران ماهر و تجار کم سرمایه یهودی.
ـ پرداخت چند هزار پاوند به دو «حزب کارگر یهود» که تصدی بعضی امور مربوط به اداره «فواید عامه» فلسطین را از قبیل چادر و وسایل گوناگون را برای اسکان یهودیان مهاجر به عهده دارند.
ـ ترتیب مهاجرت ۶۵۰۰ یهودی به فلسطین در عرض ۱۰ ماه (منتهی به ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۰)... (سند شماره ۳۷۱/۶۳۹۲).

وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) پس از انتقال امور مربوط به سرزمینهای تحت قیمومت انگلیس به وزارت مستعمرات، کنفرانسی در قاهره با شرکت مقامات انگلیسی مسئول امور کشورهای مختلف خاورمیانه تشکیل داد، تا در آن راجع به رویه وزارت مستعمرات در سرپرستی امور سرزمینهای تحت تصرف و تحت نفوذ انگلیس در خاورمیانه بحث و مذاکره شود.

این کنفرانس روز ۱۲ مارس ۱۹۲۱ گشایش یافت. ولی «هربرت ساموئل» (فرمانده کل فلسطین) ۳ روز بعد یعنی در ۱۵ مارس برای شرکت در کنفرانس وارد قاهره شد، و قبل از خاتمه آن نیز به اتفاق چرچیل به بیت‌المقدس عزیمت کرد تا وزیر مستعمرات از این فرصت برای مذاکره با افراد گوناگون استفاده کند.

مهمترین مسأله مورد بحث کنفرانس قاهره را تعیین تکلیف سرزمین «ماورای اردن» تشکیل می‌داد ـ که تحت تصرف انگلیس قرار داشت ـ ولی چون قیمومت انگلیس برآن مطرح نشده بود، لذا می‌بایست برای جلوگیری از تداخل قیمومت فلسطین با مسأله حاکمیت برماورای اردن چاره‌ای اندیشیده شود.[۴]

در قسمتی از گزارش مربوط به نتایج تصمیمات کنفرانس قاهره چنین آمده بود:

... راجع به سیاست ما در ماورای اردن ـ که مهمترین موضوع مورد بحث کنفرانس را تشکیل می‌داد ـ نتایج مذاکرات به اینجا رسید که براساس توصیه کنفرانس: ماورای اردن می‌بایست به صورت یك ایالت عربی فلسطین درآید و زیرنظر یك فرماندار عرب اداره شود، که او نیز به نوبه خود در مقابل «کمیسر عالی فلسطین» مسئول باشد. برای تحقق این امر نیز توصیه دیگر کنفرانس این است که: ماورای

اردن باید فوراً به اشغال نظامی بریتانیا درآید. چون در غیر این صورت، نه هرگز می‌توان به امنیت حکومت مورد نظر در آن سرزمین اطمینان داشت، و نه امکان دارد از اقدامات ضدفرانسوی در یك منطقه زیرنفوذ بریتانیا جلوگیری به عمل آورد.
البته این توصیه‌ها با توجه به موضع «امیر عبدالله» ارائه شده، و لازم به یادآوری است که نظرات امیر عبدالله نیز در مصاحبه‌هایی که وزیر مستعمرات بااو طی روزهای ۲۹/۲۸، و ۳۰ مارس در بیت‌المقدس داشته، تا حد لازم متعادل شده است.
امیر عبدالله در جریان مصاحبه‌ها نشان داد که به هیچوجه اشتیاقی به تصدی مقام فرمانداری ماورای اردن (تحت نظارت کمیسر عالی فلسطین) ندارد، و نیز راغب نیست حتی شخصی را برای تصدی این مقام معرفی کند. تنها پیشنهاد او هم این بود که: بایستی حتماً یك امیر عرب برای اداره امور فلسطین و ماورای اردن منصوب شود، و ارتباط این امیر با «کمیسر عالی انگلیس در فلسطین» نیز به همان صورتی باشد که قرار است بین امیر آینده عراق با کمیسر انگلیس در آن کشور برقرار گردد.[۵]
ولی بعد که برای امیر عبدالله توضیح داده شد: سیاست دولت اعلیحضرت در فلسطین کاملاً متفاوت از عراق خواهد بود، و به همین جهت نیز هرگز نمی‌توان پیشنهاد او را در فلسطین به اجرا گذاشت، او با اکراه این مسأله را پذیرفت. ولی بعد پیشنهاد کرد بهتر است دو سرزمین عراق و ماورای اردن به صورت یك کشور درآیند؛ که به او گفته شد این اقدام هم غیرممکن است.
... و سرانجام بعد از مباحثات فراوان، در آخرین جلسه مصاحبه، امیر عبدالله مسئولیت اداره امور ماورای اردن را ـ فقط برای ششماه ـ پذیرفت[۶]... (سند شماره ۲۴/۱۲۲).

پس از آنکه جدایی سرزمین ماورای اردن از فلسطین ـ به عنوان یکی از ثمرات کنفرانس قاهره ـ تثبیت شد، ماورای اردن به صورت یك کشور عربی تحت حکومت یك امیر عرب (امیر عبدالله) درآمد، و فلسطین همچنان به عنوان سرزمین تحت قیمومت انگلیس باقی ماند. البته این بار همراه با تعیین تکلیف ماورای اردن و تثبیت قیمومت دولت فرانسه بر سوریه و لبنان، مرزهای فلسطین نیز تقریباً وضع مشخصی پیدا کرد.

در خلال دیدار وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) از فلسطین درمارس ۱۹۲۱، نمایندگانی از سوی دو جامعه مسلمان و مسیحی فلسطین (از مناطق مختلف فلسطین) به بیت‌المقدس آمدند تا نظرات خود را با چرچیل در میان بگذارند.

هیأت نمایندگی شهر «حیفا» در موقع ملاقات با چرچیل، یادداشتی نیز همراه داشتند که قبل از تسلیم آن به چرچیل، مطالبش را برای او قرائت کردند. در این یادداشت مسائلی عنوان شده بود که نکات مهم آن به شرح زیر است:

... ما عربها فقط به این دلیل از عثمانیها متنفر نبودیم که آنها ترك بودند، و نیز فقط به این دلیل از انگلیسها خوشمان نمی آمد که آنها انگلیسی بودند. تنفر از ترکها به این خاطر بود که ما در پی استقلال سرزمینمان بودیم، و علاقه به انگلیسها نیز فقط به این دلیل بود که تصور می کردیم ما را در رسیدن به هدفمان یاری خواهند کرد... ولی اینك شاهدیم که فلسطین ـ وطن مقدس ما ـ بدون آنکه واقعاً دلیل مشخصی در میان باشد بلاتکلیف رها شده و به صورتی کاملاً منزوی درآمده است. آیا این است پاداش متفقین به عربها برای وفاداری آنها و خونهایی که در راه کسب استقلال داده‌اند؟... انگلیسها باید بدانند که اگر واقعاً نمی‌توانند تکلیف سرزمینهای عربی را تعیین کنند، بقیه قدرتها به خوبی قادر به چنین کاری هستند. امروزه در همه جا، از هند و عراق گرفته تا حجاز و فلسطین، فریاد مردم از دست انگلیسها بلند است. و اگر انگلیسها گوش شنوا ندارند، شاید روزی برسد که روسها ـ و یا حتی آلمانیها ـ به ندای آنها جواب دهند. امروز گرچه صدایی از کشور روسیه در هیچ مجمع و شورای بین‌المللی شنیده نمی‌شود، ولی مطمئناً روزی خواهد رسید که روسها پا به میدان بگذارند... به ما بگویید که آیا صهیونیستها فقط به خاطر سیاحت به فلسطین می آیند؟ آیا اوضاع امروز هم درست مثل زمان قبل از جنگ است که مسأله یهود و غیریهود در فلسطین مطرح نبود؟ یا اینکه هدف، تبدیل فلسطین به وطن یهودیان است؟ ولی بدانید که اعراب هرگز به تحقق چنین هدفی رضایت نمی دهند و در مقابل آن دست به مبارزه خواهند زد... این تصور باطلی است که تنفر اعراب از یهودیان را به خاطر یهودی بودن آنها بدانید. چون قبل از جنگ، یهودیان در فلسطین از کلیه امتیازات و حقوق یك شهروند فلسطینی برخوردار بودند، و اصولاً مسأله مذهب در

این میان مطرح نیست. چون هم اکنون به عیان مشاهده می کنید که مسیحیان و مسلمانان ـ علی رغم عدم تشابه مذهبی ـ با یکدیگر علیه صهیونیسم متحد شده اند...

وینستون چرچیل بعد از استماع مطالب نمایندگان «حیفا» به آنها جواب داد:

... باید این حقیقت آشکار را قبول کرد که یهودیان ـ که در تمام دنیا پراکنده اند ـ بایستی در یك نقطه به عنوان مرکز ملی و یا «وطن ملی» جمع شوند تا شاید بتوانند بار دیگر مجمع متحدی از خود بوجود آورند. و چه نقطه‌ای برای این کار مناسبتر از فُلسطین، که یهودیان بیش از ۳۰۰۰ سال است با آن آشنا هستند و در کلیه امورش نیز مشارکت داشته اند؟[!]

ما فکر می کنیم که ایجاد چنین مرکزی برای یهودیان؛ هم به نفع دنیاست، هم به نفع یهودیان، و هم به نفع امپراتوری بریتانیا.

به گمان ما، این اقدام مطمئناً به نفع اعراب ساکن فلسطین نیز خواهد بود، و اعراب هرگز نباید تصور کنند که از چنین اقدامی صدمه خواهند دید، یا از سرزمین خود آواره خواهند شد، و یا نخواهند توانست سهمی در راه پیشرفت و توسعه فلسطین داشته باشند [!].

در اینجا بهتر است توجه شما را به دومین بخش از اعلامیه بالفور نیز جلب کنم که در آن رسماً و صریحاً قول حمایت کامل از حقوق مدنی و سیاسی سکنه فلسطین داده شده است. و به این ترتیب، من واقعاً متأسفم که شما در نامه‌ای که قرائت کردید، اصلاً توجهی به ارزش و اهمیت این قول و تعهد اعلامیه بالفور نشان ندادید.

اصولاً شما باید این نکته بسیار حساس را در نظر داشته باشید که اگر کسی به شما چند قول داد و بر سر اجرای یکی از قولهایش ایستادگی کرد، مطمئن باشید بقیه قولهای خود را نیز به اجرا درخواهد آورد. و ما در اینجا بر سر هر دو قولی که داده ایم، خواهیم ایستاد[۷] ...

از سوی «شورای ملی یهودیان» در فلسطین نیز یادداشتی به وینستون چرچیل تسلیم شد که در آن آمده بود:

... ما همواره کوشیده ایم به «کمیسر عالی» کمك کنیم تا بتواند در برقراری ارتباط صمیمانه بین تمام مردم فلسطین ـ از هر طبقه و مذهبی که باشند ـ موفق شود. برنامه های ما یهودیان و صهیونیستها نیز همواره براین مسأله تاکید داشته که

بایستی بین خودمان و اعراب فلسطین دوستی و صمیمیت بوجود آوریم، و اصولاً قوم یهود را ـ که بعد از ۲۰۰۰ سال آوارگی و مصیبت به وطن خویش باز می گردد ـ هرگز نمی‌توان متهم کرد که در نظر دارد حقوق ملتی دیگر را سلب کند و آنها را از وطن خود آواره سازد[۸] ...

وینستون چرچیل در جواب نمایندگان «شورای ملی یهودیان» اظهار داشت:

... ما قصدی جز این نداریم که تمام همّ خود را برای تأمین فرصتهای مطلوب در راه تحقق اهداف جنبش صهیونیسم به کار گیریم. برای این کار نیز هر کمکی به ما ارائه شود با جان و دل خواهیم پذیرفت. ولی البته این کمکها نباید تنها به ابراز علاقه مندی و صرف نیروی جسمانی از جانب شما ـ که بسیار هم ضروری است ـ منحصر شود. ما در اینجا به کمکهایی نیاز داریم که با حداعلای عشق و علاقه مندی، همراه با حداکثر امساك در نفسانیات، و بردباری و گذشت، در اختیارمان قرار گرفته باشد... برعهده شما یهودیان ساکن فلسطین است که مرا در این راه یاری کنید، و نیز برعهده جامعه یهودیان در سراسر جهان است که برای جوابگویی به تبلیغات و انتقادات زیان‌آور به کمکم بشتابند تا روزی بتوانم بگویم که، بزرگترین واقعه سرنوشت ساز جهان در این سرزمین به وقوع پیوسته است. واقعه‌ای که در آن صدمه‌ای به احدی نرسیده و در حق کسی بی عدالتی نشده؛ اراضی بایر و بیحاصل به صورت مزارع دایر و حاصلخیز درآمده است؛ و مردمی که اکثریت ساکنان این سرزمین را تشکیل می‌دهند منافع کلانی از بابت مشارکت در فعالیتهای عمرانی تحصیل می کنند...

(سند شماره ۷۳۳/۲)

ولی هنوز چندی از این نطق چرچیل نگذشته بود، که حکومت فلسطین در گزارش رسمی ماهانه خود به دولت انگلیس (مربوط به ماه آوریل) درباره اوضاع سیاسی فلسطین چنین نوشته:

... دیدار وزیر مستعمرات از فلسطین، رضایت خاطر یهودیان را به همراه داشت. ولی در مورد اعراب، این اقدام نتیجه‌ای جز نومیدی و تلخکامی آنها به بار نیاورده است، تا جایی که روز ۱۲ آوریل در جریان سفر فرماندار کل به شهر «بیسان» و هنگام نطق او در گردهمایی زمینداران و کشاورزان و افراد برجسته محلی، گروه کثیری از مردم در خیابانها دست به تظاهرات زدند.

در جریان این تظاهرات، شتری را که با پارچه سیاه پوشانده بودند در جلو حرکت می‌دادند و چند زن در پشت آن سرودهای ملی می‌خواندند. تظاهرکنندگان نیز پلاکاردهایی به رنگ سیاه دردست داشتند که روی آنها نوشته شده بود: «فلسطین وطن ماست»، «مسلمانان و مسیحیان با هم برادرند»، «نابود باد صهیونیسم»... (سند شماره ۳۷۱/۶۳۷۵)

---

۱. البته باید توجه داشت که این ضابطه هیچگاه در عمل به اجرا درنیامد. چون از آغاز معامله زمین در فلسطین توسط صهیونیستها، هر ملکی که به تصرف آنها در می آمد بلافاصله تبدیل به مجتمعهای کشاورزی یهودی نشین می شد، و آنها روستاییانی را که سالها در این زمینها به کار زراعت مشغول بودند، از محل خود آواره می کردند ـ م.

۲. «یود» Yod در زبان عبری مطابق حرف (آی) انگلیسی است ـ م.

۳. Eretz Israel (ارض اسرائیل).

۴. «ماورای اردن» که در لغت عربی «شرق الاردن» خوانده می شود، نام سرزمینی بود که در شرق رود اردن قرار دارد. در سال ۱۹۴۶ از سوی انگلیس استقلال ظاهری «ماورای اردن» تأمین شد، ولی نام این سرزمین هنگامی به «اردن» تغییر یافت که دو سال بعد (۱۹۴۸) قسمتی از اراضی غرب رود اردن نیز به آن ملحق گردید. در حالی که پس از اشغال اراضی غرب رود اردن در سال ۱۹۶۷ توسط اسرائیل، این کشور در حقیقت باید باز همان «شرق اردن» نامیده شود ـ م.

۵. امیر آینده عراق همان «امیر فیصل» معروف است، و کمیسر عالی انگلیس در عراق (فرماندار کل) نیز «سرپرسی کاکس» نام داشت، که قبل از این سمت، مقام سفیر انگلیس در ایران را عهده‌دار بود ـ م.

۶. «امیر عبدالله» بعداً در سال ۱۹۴۶ به عنوان «ملك عبدالله» از طرف انگلیس به پادشاهی کشور «ماورای اردن» منصوب شد. این شخص که در دنیای عرب به نام «عروسك انگلیسها» معروف بود، همواره به خاطر معاملات پنهانی با صهیونیستها و نقشی که در ایجاد حکومت اسرائیل بازی کرد مورد تنفر اعراب قرار داشت. به همین جهت نیز روز جمعه ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ هنگام ورود به مسجد الاقصی در بیت المقدس توسط يك جوان فلسطینی به ضرب گلوله کشته شد. این خائن بالفطره درست يك هفته قبل از مرگش به دولت مصدق در ایران اعلان جنگ داده بود تا شاید به این ترتیب در مبارزات ملت ایران علیه انگلیسها نقصانی پدید آورد. و جالب است بدانیم که ملك حسین (شاه فعلی اردن) نوه اوست، و «ملك فیصل» شاه انتصابی انگلیسها برای عراق برادر او بود ـ م.

۷. این گفته چرچیل را واقعاً باید جزء شاهکارهای سفسطه در عالم سیاست به حساب آورد ـ م.

۸. نظری به رویدادهای بعدی در فلسطین و جریانهای منتهی به تشکیل حکومت صهیونیستها در آن سرزمین، به خوبی می تواند صحت و سقم این ادعا را روشن سازد ـ م.



فصل یازدهم

تشدید بحران

روز اول ماه مه ۱۹۲۱ در شهر «یافا» زد و خورد شدیدی بین مسلمانان و یهودیان درگرفت که طی آن حدود یکصد نفر به هلاکت رسیدند. ماجرا از هنگامی آغاز شد که گروهی از یهودیان به مناسبت روز کارگر دست به تظاهرات زدند و در محله‌ای که سکنه یهودی و مسلمان داشت راهپیمایی کردند.

دو روز بعد از این واقعه، از سوی سازمان «صهیونیسم» در لندن به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داده شد که «کمیسیون صهیونیسم» در فلسطین طی تلگرافی شرح ماجرا را چنین گزارش داده است:

... روز اول ماه مه منازعه‌ای در شهر «یافا» اتفاق افتاد که تلفات و ضایعات فراوانی از خود بجا گذاشت. این حادثه هنگامی روی داد که کارگران یهودی با کسب مجوز قبلی از مقامات دولتی دست به تظاهراتی کاملاً آرام زده بودند، و ضمناً توجه داشتند تا بهانه‌ای به دست مشتی کمونیست اخلالگر ندهند. آرامش این تظاهرات موقعی برهم خورد که گروهی به یهودیان در خیابانها حمله بردند و دست به غارت مغازه‌هایشان زدند. اسفناکترین قسمت حادثه موقعی بود که عده‌ای از آشوبگران دامنه حملات خود را به منازل مهاجران یهودی توسعه دادند و طی آن به عده کثیری

مرد و زن و کودك آسیب وارد آوردند.

ناظران حادثه کلاً شهادت می‌دهند که پلیسهای عرب در ماجرا شرکت داشتند، و عقاید جاهلانه مشتی جنایتکار نیز در وقوع آن دخیل بوده است. چون آنطور که معلوم شده، اعراب مهاجم با تحریك گروههایی دست به این کار زده بودند که به کلی مخالف قیمومت بریتانیا برفلسطین و تشکیل وطن ملی یهود در این سرزمین هستند. در این حادثه، مهاجمین ـ که با خود کارد، طپانچه و تفنگ حمل می‌کردند ـ ۲۷ یهودی را به قتل رساندند و حدود ۱۵۰ یهودی را نیز زخمی کردند.

امروز آقایان «دیدز» (دبیر اول انجمن مشورتی حکومت فلسطین) و «بنت ویچ» (دبیر امور حقوقی انجمن مشورتی) به عنوان مسئول بازگرداندن نظم و آرامش به شهر «یافا» تعیین شدند، و هم اکنون تمام شهر در کنترل کامل نظامی قرار دارد. حفظ امنیت «تل‌آویو» نیز به عهده گردانی از سربازان یهودی ـ که تحت فرمان افسران یهودی عمل می‌کنند ـ واگذار شده است...

پس از دریافت این گزارش توسط وزارت خارجه انگلیس، «اسوالداسکات» (از مقامات وزارت خارجه) یادداشتی به شرح زیر برآن نوشت:

... این گزارش نوعی بازنویسی از مورد مشابهش در سال گذشته است، که آن نیز توسط «سازمان صهیونیسم» پس از وقوع حادثه‌ای به همین شکل، به دست ما رسید. قصد از آن هم چیزی نیست جز پیشدستی کردن و تنها به قاضی رفتن. اصولاً من با این رویه مخالفم که بدون توجه به اظهارات طرف مقابل و عدم رعایت توازن صرفاً به مطرح کردن دیدگاههای صهیونیستها نسبت به مسائل بسنده کنیم. چون در شماره مورخ ۷ مه روزنامه «مورنینگ پست»[۱] خبری راجع به حادثه مذکور درج شده که به کلی با گزارش ارسالی توسط صهیونیستها مغایرت دارد. این نشان می‌دهد که گزارش آنها کاملاً یك طرفه تنظیم شده است. به همین جهت نیز معتقدم که ما چاره‌ای نداریم جز آنکه گزارش صهیونیستها را نادیده بگیریم... «اسوالداسکات»، ۱۰ مه ۱۹۲۱

(سند شماره ۳۷۱/۶۳۷۵)

حادثه روز اول ماه مه شهر «یافا» در گزارش سیاسی مربوط به ماه مه ۱۹۲۱ توسط حکومت فلسطین نیز منعکس شد، که در قسمتی از آن آمده بود:

... حقیقت این است که وقوع چنین حوادثی در شهر «یافا» ـ که نقطه انفجار

احساسات گوناگون به حساب می آید ـ نباید آنقدرها هم تعجب انگیز باشد چون این شهر تا به حال بندرگاهی بوده که تمام مهاجرین یهودی از طریق آن وارد فلسطین می‌شدند. بدیهی است که فرصت مناسب برای ابراز نارضایتی‌ها نیز بیشتر در جاهایی فراهم می گردد که زمینه تلاقی بین افکار و عقاید گوناگون مهیاتر باشد...
(همان سند)

«ویندهام دیدز» (دبیر اول انجمن مشورتی حکومت فلسطین) ضمن یکی از مکاتبات ادواری خود با وزارت مستعمرات، در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۲۱ خطاب به «هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) راجع به حادثه شهر یافا توضیحاتی داد، و در قسمتی از آن نوشت:

... آنچه در یافا پیش آمد فقط با مسأله مهاجرت ارتباط داشت... من به دوستان عربم می گویم که: علت نیاز ما به پذیرفتن مهاجر، فقط گماشتن افراد خبره بر سرکارهایی است که برای پیشرفت اقتصادی فلسطین لازم است و منافع آن نیز به همگان می رسد. این مهاجرین نیز از بین کسانی انتخاب می شوند که در نوع خود بهترین هستند.

ولی حقیقت این است که ما دروغ می گوییم. شما هم نباید اجازه بدهید که ما برای توجیه سیاست خود دروغ بگوییم و روشی را که در این جهت برگزیده‌ایم ادامه دهیم. چون منظور ما از به کار گرفتن افراد خبره، چیزی نیست جز پذیرش آوارگان یهودی، و واگذاری مشاغل به افراد خبره هم فقط بهانه‌ای است برای افزایش تعداد یهودیان، که در این مورد، هم ما به کلی از برنامه تنظیم شده خود منحرف شده‌ایم، و هم صهیونیستها طوری رفتار می کنند که اساساً گویی از ابتدا به دنبال هدف دیگری بوده‌اند.

البته این مسأله تنها موردی نیست که ما سعی می کنیم ناخودآگاه خویشتن را بفریبیم و حرفهایمان را در قالب عبارات بیان داریم. مثالهای دیگری نیز وجود دارد که در صورت لزوم می‌توانم برایتان تشریح کنم. دلیل اینکه فعلاً فقط به مسأله «مهاجرت» اشاره کردم، جز این نیست که: اعراب فلسطینی «مهاجرت» را مترادف با «افزایش حضور آشکار و ملموس صهیونیسم درفلسطین»می دانند. و چون قضاوتی جز این در مورد «مهاجرت» ندارند، لذا ـ آنطور که من درك می کنم ـ نظر آنها راجع به

سیاست ما در فلسطین نیز با نوعی سوءظن آمیخته شده است... (سند شماره آ ۷۳۳/۱۷)

سروان «برانتون» مامور اداره اطلاعات ارتش انگلیس در شهر «یافا» طی گزارش مشروحی که به لندن فرستاد، عوامل مختلف ایجاد نارضایتی بین مردم فلسطین را ـ که منجر به حادثه روز اول ماه مه شد ـ تشریح کرد، و ضمن آن نوشت:

... از همان زمانی که ما فلسطین را به تصرف خود درآوردیم، مردم این سرزمین مراتب ناخشنودی خود را نسبت به سیاست تشکیل «وطن ملی» برای یهودیان در فلسطین علام داشتند، و پس از آن نیز احساسات مخالفت آمیز مردم به تدریج آنقدر رشد کرد، تا به صورت حالتی عنادآمیز علیه صهیونیستها و خشم و رنجش نسبت به انگلیسها درآمد.

سفر آقای چرچیل به فلسطین نیز احساسات مردم را به مرحله انفجار رساند. چون او با حمایت بی‌دریغ خود از صهیونیستها، برعکس در مقابل خواسته‌های اعراب به صورتی عمل کرد که گویی در حکم گروهی از مخالفین بی‌مقدار تلقی می‌شوند و می‌توان با مقداری سیاست‌بافی آنها را به راه آورد و با اعراب رفتاری شبیه آرام کردن کودکان سرکش در پیش گرفت.

بعد از سفر آقای چرچیل، اعراب تصمیم گرفتند نمایندگانی از جانب خود برای تظلم به کشورهای اروپایی بفرستند. برای تأمین هزینه این کار نیز صندوقی تعیین کردند که مواجه با استقبال بی‌نظیر کلیه طبقات شد، و مردم از سراسر فلسطین مبالغی برای این منظور اختصاص دادند...

به طور کلی اگر بخواهیم عوامل اصلی مخالفت و بروز حالت بیزاری مردم از سیاست صهیونیستی بریتانیا را فهرست‌وار ذکر کنیم، مسائل زیر را باید جزء اهم آنها به شمار آوریم:

۱ ـ اعطای امتیازات ویژه به یهودیان.

۲ ـ نفوذ «کمیسیون صهیونیسم» و اظهار علنی اهداف سیاسی صهیونیستها در فلسطین.

۳ ـ استفاده از زبان عبری به عنوان زبان رسمی.

۴ ـ مهاجرت عده کثیری از یهودیان به فلسطین که عمدتاً جزء طبقات پایین هستند.

۵ ـ هرزگی و رفتار زشت یهودیان مهاجر.

۶ ـ کاهش قیمت زمین، رکود تجارت و ممنوعیت صدور غلات، که در معاش کشاورزان آثار نامطلوبی داشته است.

۷ ـ رفتار غرورآمیز و پرنخوت یهودیان با مسلمانان و مسیحیان.

۸ ـ عدم استفاده از اعراب در مشاغل سطح بالای حکومتی و دخالت ندادن آنها در کنترل هزینه‌های دولت (اعراب می‌گویند: حکومت فلسطین از آنها مالیات می‌گیرد، ولی بودجه خود را به جای استخدام افراد محلی، صرف استخدام مهاجرین یهودی به عنوان کارگر و تأمین هزینه سازمانهای امور مهاجرین یهودی و مسائلی نظیر آن می‌کند).

۹ ـ بی‌اعتمادی حکومت فلسطین و دولت بریتانیا نسبت به اعراب.

۱۰ ـ ایجاد حکومت خودمختار در «ماورای اردن» و خودداری از اعطای آن به فلسطین، سبب شده که مردم فلسطین احساس کنند دولت بریتانیا نسبت به آنها با بی‌عدالتی رفتار کرده است.

۱۱ ـ احساسات مذهبی مسلمانان و مسیحیان به شدت علیه رفتار و مقاصد یهودیان برانگیخته شده.

۱۲ ـ حکومت فلسطین به شکایتها، ادعاها، و اعتراضهای مسلمانان و مسیحیان ترتیب اثر نمی‌دهد، ولی برای تأمین خواسته‌های یهودیان همواره در ادارات فلسطین گوش شنوا وجود دارد.

۱۳ ـ استفاده از پرچم صهیونیستها.

و خلاصه اینکه، اگر سیاستهای ما در فلسطین تعدیل نشود، شورش امروز ممکن است فردا به صورت انقلاب بروز کند...

پس از آنکه نسخه‌ای از گزارش سروان «برانتون» توسط ستاد ارتش انگلیس به وزارت مستعمرات ارسال شد، چرچیل آن را دریکی از جلسات کابینه انگلیس مطرح کرد، و ضمن اشاره به اینکه با تمام مطالب مندرج در گزارش موافق نیست، افزود:

... بی‌تردید ما در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که روز به روز خطرناکتر می‌شود و هر لحظه هم ممکن است به خاطر آن به یك درگیری نظامی دامنه‌دار کشیده شویم که

مخارج سنگینی نیز به دوشمان بگذارد.
علاوه براین، احتمال فراوانی وجود دارد که صهیونیستها را هم خشمگین سازیم و آنها را به این خاطر که بیش از اینها در رسیدن به هدف کمکشان نکرده ایم و به خوبی از عهده حمایتشان برنیامده ایم، از خود برنجانیم... و گرچه من تا جایی که مقدور است و از توانم بر می آید، تمام سعی و کوشش خود را به کار بسته ام. ولی تصور نمی کنم با این ترتیب بشود در عوض بدتر شدن اوضاع، امید داشت که در وضع فلسطین بهبودی پدید آید... (سند شماره ۲۴/۲۵).

در جلسه روز ۳۱ مه ۱۹۲۱ کابینه انگلیس مذاکراتی درمورد اوضاع فلسطین به عمل آمد. در این جلسه نیز چرچیل صحبتهایی داشت که ماحصل آن، طبق صورتجلسه موجود به این شرح است:

... وزیر مستعمرات با اشاره به بدگمانی مردم فلسطین نسبت به صهیونیسم، شرایط موجود در آن سرزمین را چندان رضایتبخش ندانست.
وی ضمن ستایش فراوان از موفقیتهای چشمگیر مجتمعهای یهودی نشین ـ که توانسته اند زندگی خود را به سطحی بسیار بالاتر از اعراب بومی برسانند ـ با استناد به مشاهداتش در فلسطین، مهاجرت یهودیان طبقه پایین را به آن سرزمین تایید نکرد، و اظهار داشت: چنانچه به تناسب اقدامات عمرانی از قبیل تأمین آب و کارهای دیگر، بتوان مهاجرت صهیونیستها را از نظر کیفیت و کمیت نیز کنترل کرد، این امید وجود دارد که بتوانیم در نیل به هدفهای خود موفق باشیم. البته ضمن همه این اقدامات باید حتماً تعداد قابل ملاحظه ای پادگانهای نظامی هم تأسیس کنیم تا از این طریق اطمینان خاطر مورد لزوم صهیونیستها را نیز فراهم کرده باشیم. وقوع شورش اخیر در شهر «یافا» هم می‌تواند به خوبی موید نیاز ما به تأسیس چنین پادگانهایی باشد. گرچه برای حفظ نظم بهتر است استفاده از یك نیروی قوی ژاندارمری محلی، بر «گردانهای صهیونیستی» ترجیح داده شود... راجع به تأسیس تشکیلات دموکراتیك و استفاده از نمایندگان مردم در امور حکومتی نیز باید گفته شود که چنین اقدامی در حال حاضر هنوز به مرحله اجرا گذارده نشده است. دلیل آنهم چیزی نیست جز اینکه در صورت انجام هرگونه انتخابات، مسلماً اکثریت آرا به دست کسانی خواهد افتاد که بی‌تردید با ادامه مهاجرت یهودیان مخالفت خواهند

کرد... (سند شماره ۲۳/۲۴)

«گردانهای صهیونیستی» (که چرچیل در اجلاس کابینه انگلیس به آن اشاره کرد) ازمدتی قبل و به دنبال پافشاری صهیونیستها در تشکیل یك نیروی «شبه نظامی یهود» در فلسطین بوجود آمده بود. سابقه آن نیز به نامه ارسالی از سوی «وایزمن» به «اریك فوربزادام» در ژوئیه ۱۹۱۹ بر می گردد.[۲] البته استخوان بندی این گردان حدود یك سال و اندی قبل از آن تحت عنوان «گردان یهود» شکل گرفته بود، که ابتدا در مارس ۱۹۱۸ به فرماندهی یك سرهنگ انگلیسی به نام «پاترسون» در شهر اسکندریه تشکیل شد و بعد از آنجا به سوی فلسطین عزیمت کرد.

در این گردان سروانی به نام «ولادیمیر ژابوتینسکی» خدمت می کرد که یك صهیونیست افراطی به شمار می‌آمد و امور مربوط به گزینش و آموزش نظامی یهودیان فلسطینی را به عهده داشت. این شخص همان کسی است که بعداً سازمان «هاگانا» را، که به «ارتش سرّی یهود» معروفیت پیدا کرد، بوجود آورد.

در «گردان یهود» اولیه، که پس از چندی به «لژیون یهود» تغییر نام داد، حدود ۵۰۰۰ نفر خدمت می کردند، و همین افراد بودند که بعداً هسته اصلی «گردانهای صهیونیستی» مورد بحث را بوجود آوردند.

موقعی که مسأله تشکیل نیروی دفاعی برای فلسطین مطرح شده بود، سرهنگ «پاترسون» (فرمانده اولیه گردان یهود) طی نامه‌ای که در اوایل ماه مه ۱۹۲۱ برای «لئوپولدایمری» (از اعضای وزارت جنگ انگلیس) فرستاد، پیشنهاداتی در این مورد ارائه داد:

... از شما درخواست دارم، قبل از آنکه آقای چرچیل در مورد تشکیل نیروهای نظامی فلسطینی تصمیم قطعی بگیرد، این مسأله را با او در میان بگذارید.

آنطور که پی برده‌ام، در حال حاضر صهیونیستها درصدد یافتن سربازان یهودی بیشتر و نیز تهیه پول برای تأمین حقوق آنها هستند. زیرا یهودیان به طور کلی با تشکیل هرگونه نیروی نظامی مختلط مخالفند، و به هیچوجه حاضر به خرج کردن پول خود برای چنین نیرویی نیستند. البته من هم به سهم خود حق را به جانب آنها

می‌دهم و معتقدم که این کار، هم از نظر یهودیان و هم از نظر انگلیسها صحیح است. به این دلیل که هر سرباز یهودی آموزش دیده می‌تواند یك پشتیبان ارزنده برای ما باشد. ولی هر سرباز عرب که آموزش نظامی ببیند، یك عامل تهدیدکننده علیه ما به شمار خواهد آمد... و امیدوارم که آقای چرچیل به این امر مهم توجه کافی مبذول خواهد داشت.

«لئوپولدایمری» نامه سرهنگ «پاترسون» را در تاریخ ۳ مه ۱۹۲۱ به منشی مخصوص چرچیل تسلیم کرد و همراه آن یادداشتی به شرح زیر نیز خطاب به وی نوشت:

... نامه‌ای که ضمیمه این یادداشت می‌باشد، از سوی سرهنگ «پاترسون» نوشته شده است. البته اگر مسائل مطرح شده در آن قبلاً به نظر آقای چرچیل رسیده، دیگر لازم نیست مزاحمتی برای ایشان فراهم شود. ولی در غیر این صورت واجب است حتماً آقای چرچیل از مفاد آن ـ که مسأله مهمی را مطرح می‌سازد ـ اطلاع حاصل کند. چون یهودیان اطمینان دارند که اگر بنا باشد نیروی نظامی فلسطین به صورت مختلط تشکیل شود، مسلماً میزان حقوق پرداختی آنقدر پایین خواهد بود، که غیر از عربها، فقط یهودیان طبقه پایین در آن شرکت خواهند کرد، و نیز حضور اعراب در نیروی نظامی، این خطر را هم به دنبال خواهد داشت که درآینده واحدهایی به صورت کانون ملی گرایی عربی با حالت تهاجمی در آن عرض اندام کنند.

برای جلوگیری از این خطر، صهیونیستها پیشنهاد می‌کنند که بهتر است برای تشکیل نیروی نظامی فلسطین، فقط قوای انگلیسی مستقر در آن سرزمین با واحدهایی متشکل از سربازان یهودی ـ که پرداخت حقوق آنها را نیز «سازمان صهیونیسم» تقبل می‌کند ـ تقویت شود.

در پایان نیز به اطلاع می‌رساند که سرهنگ پاترسون یکی از افسران شایسته ما به حساب می‌آید، که مدتی فرماندهی «گردان یهود» را در فلسطین به عهده داشته، و هم اکنون نیز نفوذ زیادی بین آنها دارد...

«هیوبرت یانگ» (متصدی امور فلسطین در وزارت مستعمرات) پس از مطالعه نامه «لئوپولدایمری» یادداشتی به شرح زیر بر آن نوشت:

... مسائلی که در این نامه مطرح شده است، قبلاً به طور کامل و با دقت فراوان در

قاهره و بیت‌المقدس مورد بررسی و حلاجی قرار گرفته بود... پیشنهادات موجود در نامه نیز از این جهت قابل اعتراض و نپذیرفتنی است که آثار سیاسی قضیه در آن کلاً نادیده گرفته شده و به هیچوجه مسأله واکنش اعراب فلسطینی در مورد تبعیض بین عرب و یهود مورد توجه قرار نگرفته است... هم اکنون آقای هربرت ساموئل مشغول بررسی طرحی می‌باشد که براساس آن، نفرات عرب و یهودی، تحت فرماندهی افسران انگلیسی به کار گرفته خواهند شد، و به هر دو دسته نیز به طور یکسان حقوق مکفی و مزایای لازم تعلق خواهد گرفت... (سند شماره آ ۷۳۳/۱۷).

روز ۱۲ مه ۱۹۲۱ نیز «کمیته خاورمیانه» وزارت مستعمرات با شرکت نمایندگانی از سوی وزارتخانه‌های: جنگ، خزانه‌داری، هواپیمایی و مستعمرات، تشکیل جلسه داد تا در آن مسأله تشکیل نیروی دفاعی فلسطین مورد بحث قرار گیرد.

در قسمتی از صورت مذاکرات این جلسه ـ که ریاست آن را هیوبرت یانگ برعهده داشت ـ آمده است:

... رئیس جلسه اظهار داشت: اخیراً نماینده‌ای از سازمان صهیونیسم به وزارت مستعمرات مراجعه کرد تا مراتب اعتراض سازمان نسبت به استفاده از پرسنل عرب در نیروی دفاعی فلسطین رااعلام نماید... البته «کمیته خاورمیانه» مسبوق است که سازمان صهیونیسم آمادگی کامل دارد تا در صورت تحقق خواسته‌اش راجع به ترکیب پرسنل نیروی دفاعی، تمام مخارج آن را نیز با رضایت‌خاطر تقبل کند. ولی بنا به نظریه آقای وزیر مستعمرات: چون تشکیل نیروی نظامی کاملاً یهودی در یک کشور عربی، اقدامی است که با مشکلات سیاسی غیرقابل حلی برخورد خواهد کرد، لذا ما ناچاریم در این راه هر عملی که برای یهودیان انجام می‌دهیم، همان را در مورد اعراب نیز عیناً به اجرا درآوریم...

در این جلسه تصمیماتی به شرح زیر گرفته شد، که البته اجرای آنها موکول به تصویب وزیر مستعمرات خواهد بود:

۱ ـ اصولاً با توجه به شرایط فعلی و ناآرامیهای سیاسی موجود در فلسطین، بهتر است تا مدتی امر تشکیل نیروی دفاعی در آنجا معلق بماند.

۲ ـ بهترین راه برای حفظ انتظامات، تشکیل یک نیروی ژاندارمری قوی تحت

فرماندهی افسران انگلیسی و با شرکت نفرات عرب و یهودی است، که زیرنظر فرمانداری کل فلسطین به انجام وظیفه بپردازد.

۳ـ توصیه می‌شود که برای دفاع از مجتمعهای یهودی‌نشین، امکان استفاده از یهودیان عضو گاردهای محافظ شهری و یا اعضای باشگاههای تیراندازی مختص یهودیان بررسی شود...

سرهنگ «توماس لورنس» [معروف به لورنس عربستان] که در آن زمان جزء مشاورین وزارت مستعمرات خدمت می‌کرد، طی یادداشتی برصورت مذاکرات «کمیته خاورمیانه»، مسائلی را به این شرح خاطرنشان ساخت:

... به عقیده من، در حال حاضر مجتمعهای یهودی‌نشین فلسطین به حد کافی دارای قدرت دفاعی نیستند. چون نیروهای نظامی ما دسته دسته از فلسطین خارج شده‌اند، و نیروی موجود نیز برای دفاع از حتی نیمی ازاین مجتمعها آمادگی ندارد، تا جایی که اگر منازعه‌ای پیش بیاید، آنها کاری بیشتر از دفاع از خود نمی‌توانند انجام دهند. این در حالی است که به نظر می‌رسد وقوع زد و خوردهایی درآینده نه چندان دورـ به صورت شورش عمومی اعراب همسایه مجتمعهای یهودی‌نشین علیه ساکنان مجتمع ـ خیلی محتمل باشد.

ضمناً باید توجه داشت که اصلاً مهم نیست، این سیاست ما و یا نتیجه عمل صهیونیستها است که کار را بدینجا کشانده. ولی مهم این است که ما نمی‌توانیم برای همیشه خود را با چنین مسائلی درگیر کنیم. گرچه شك نیست که در آخر کارـ همراه با پیروزی صهیونیستها ـ همه این مسائل نیز خاتمه خواهد یافت، ولی چون دستیابی به این مقصود شاید تا ۵۰ سال دیگر هم ممکن نباشد، لذا فعلاًـ وتا زمانی که برنامه‌های هربرت ساموئل برای ایجاد یك حکومت مردمی و دگرگونی روش انتخاب اعضای مجمع مشورتی جامه عمل نپوشیده ـ بایستی امکانات دفاعی را تا آن حد در اختیار مجتمعهای یهودی‌نشین قرار دهیم که مطمئن باشیم هر یك از ساکنانش در صورت بروز هر حادثه‌ای آنقدر قدرت دفاع خواهند داشت تا نیروهای انگلیسی بتواند در محل حاضر شده و از آنها حمایت کنند... «توماس ادوارد لورنس»، ۱۷ مه ۱۹۲۱ (سند شماره آ ۷۳۳/۱۷)

هربرت ساموئل (فرماندار کل فلسطین) برای سنجش افکار مردم فلسطین، از فرصت برگزاری جشن تولد پادشاه انگلیس (جرج پنجم) در روز سوم ژوئن ۱۹۲۱ استفاده کرد و ضمن ایراد نطقی به مناسبت روز مذکور، به تشریح سیاست خود در فلسطین پرداخت، تا بعداً باتوجه به پیامد گفته‌هایش معیاری برای ارزیابی افکار عمومی به دست آورد.

وی در قسمتی از نطق خود که به تفسیر اعلامیه بالفور اختصاص داشت، گفت:

... این اعلامیه معنایی جز این ندارد که: یهودیان ـ یعنی همان قومی که در سراسر دنیا پراکنده‌اند، ولی قلبشان همواره برای فلسطین می‌تپیده ـ باید امکان این را پیدا کنند که فلسطین را به عنوان وطن خویش برگزینند، و در این رهگذر نیز عده‌ای از آنان ـ که البته تعدادشان محدود به نظر سکنه فلسطین خواهد بود ـ بتوانند به فلسطین مهاجرت کنند، تا با ارائه تخصص و توان خویش، کمکی در راه پیشرفت و عمران این سرزمین و تأمین منافع کلیه سکنه‌اش باشند...

ساموئل در نطق خود با اظهار امیدواری به این که بتواند درآینده نزدیک اعضای حکومت فلسطین را با روش انتخابی برگزینند، به مسأله معلق ماندن مهاجرت یهودیان به فلسطین ـ پس از شورش روز اول ماه مه در شهر یافا ـ نیز اشاره کرد، و ضمن آن اعلام داشت:

... به زودی ضوابطی برای سفر به فلسطین وضع خواهد شد که براساس آن به هر مسافری که دارای شرایط زیر باشد، اجازه موقت برای دیدار سه ماهه یا کمتر از فلسطین داده خواهد شد:

۱ ـ افرادی که درآمد مالی مستقل داشته باشند.

۲ ـ کسانی که بخواهند از حرفه و شغل خود در فلسطین استفاده کنند.

۳ ـ اعضای خانواده و بستگان ساکنان فلسطین.

۴ ـ افرادی که صرفا هدف استخدام شدن در فلسطین را دارند. (سند ۶۳۷۶/۳۷۱).

ساموئل بعدا در نامه‌ای که برای چرچیل فرستاد، آثار ناشی از نطق روز ۳ ژوئن خود را برای وزیر مستعمرات انگلیس چنین تشریح کرد:

... این نطق در بین یهودیان دو اثر متفاوت برجای گذاشت، که این مسأله هم دلیلی جز

دوگانه بودن جامعه یهودیان فلسطین ندارد.
آثار این نطق برگروهی از یهودیان که طرفدار پروپا قرص برنامه‌های صهیونیسم هستند ـ و عموما نیز جزء مقلدین رهبران صهیونیسم در خارج فلسطین قرار دارند ـ آنقدرها خوشایند نبوده است، و کتمان نمی کنند که سخنان مرا به عنوان نوعی سیاست تجدید نظر شده دولت اعلیحضرت تلقی کرده‌اند. آنها معتقدند تفسیر ارائه شده از مفهوم «وطن ملی قوم یهود» در نطق من، هیچ نتیجه‌ای جز جلوگیری از تحقق هدفشان ـ و یا احتمالا، تعویق زمان نیل به این هدف برای مدتی طولانی ـ دربر نخواهد داشت.
این گروه از یهودیان نسبت به اعمال هرگونه محدودیتی درمورد مهاجرت اعتراض دارند، و بدون توجه به لزوم برقراری چنین ضوابطی ـ که صرفا به خاطر پرهیز از مشکلات اقتصادی و اجتماعی وضع خواهد شد ـ آن را به عنوان اقدام مغایر با اصولی توصیف می کنند که سخت به آن دل بسته‌اند، و براساس آن معتقدند که: دروازه های فلسطین بایستی بدون هیچ مانعی برای مهاجرت یهودیان باز باشد، تا در کوتاهترین زمان ممکنه جمعیت یهودیان فلسطین آنقدر افزایش یابد که بتوانند در آینده نزدیك شاهد تشکیل «وطن ملی» خود در فلسطین باشند.
آنها نسبت به طرحی که قرار است در آینده برای شرکت مردم ـ به مقیاسی وسیعتر از گذشته ـ درامور حکومت به اجرا درآید، واهمه دارند و معتقدند که چنانچه امور کشور براساس تصمیمات نمایندگان مردم اداره شود، تردیدی نیست که این نمایندگان هرگز به اجرای برنامه‌های صهیونیسم در فلسطین رضایت نخواهند داد.
آنها همچنین شکایت دارند که گردانندگان حملات اخیر به یهودیان شهر «یافا» و مجتمعهای یهودی نشین تاکنون تنبیه نشده‌اند. همچنین از اینکه اقدامات انجام گرفته برای حفاظت از جان و مال ساکنان مجتمعهای یهودی نشین کافی نبوده، نگران و وحشتزده هستند.

درمقابل آنها، اقلیتی از یهودیان قرار دارند که شامل یهودیان «ارتودوکس» و جمعی از یهودیان بومی و ساکنان قدیمی مجتمعهای یهودی نشین هستند. این گروه مسائلی را که درنطق من عنوان شد تنها روشی می‌دانند که با اجرای آن می توان به مسأله تاسیس «وطن ملی یهود» در فلسطین جامه عمل پوشاند.

و لازم به تذکر نیست که باید وجود این گروه از یهودیان بومی و ساکنان قدیمی مجتمعها را حائز اهمیت فراوان دانست. چون آنها تا به حال همواره روابط حسنه ای با اعراب داشته اند، و به همین جهت نیز به خوبی می شود از آنها به صورت یك پل ارتباطی، طوری استفاده کرد که صهیونیستها با عبور از روی آن بتوانند به شکلی وارد فلسطین شوند که احساسات مخالفت آمیز اعراب در برابرشان آنقدرها ـ که انتظار می رود ـ حالت ویرانگر و سهمگین به خود نگیرد.

و اما سنجش تاثیر نطق من بر مسلمانان و مسیحیان، آنقدرها هم ساده نیست. در این میان، من البته با افراطیون آنها ـ که فکر می کنم تعداد قابل ملاحظه ای هم نباشند ـ کاری ندارم. چون این افراد را فقط در صورتی می توان راضی کرد که به کلی از اجرای مفاد اعلامیه بالفور منصرف شویم، و باید بگویم، در میان آنها کسانی با عقاید فوق العاده افراطی نیز وجود دارند، که حتی خواستار لغو قیمومت دولت بریتانیا بر فلسطین هستند.

به هرحال تا جایی که توانسته ام کسب اطلاع کنم، اثر نطق من بر مسلمانان و مسیحیانی که عاقلانه می اندیشند [!] به این صورت بوده که بعضی از آنها گفته اند: «ما اعتراض چندانی به اصول اعلام شده نداریم، ولی نسبت به اینکه آیا واقعا حکومت فلسطین توانائی اجرای این اصول را دارد یا نه؟ مشکوکیم...» [۳]

البته باید اضافه کنم که همین افراد ضمنا انتظار دارند هر چه زودتر اعلامیه ای گویاتر و مشخص تر از طرف ما در مورد وضعیت فلسطین صادر شود. به خاطر همین مقصود است که نمایندگانی از سوی مسلمانان ومسیحیان تعیین شده تا با عزیمت به اروپا و مطرح کردن خواسته هایشان، برای کسب نتایج بهتر و مناسبتر بکوشند.

مسأله دیگری که باید به آن اشاره کنم، ظهور پدیده جدیدی در امور سیاسی فلسطین است، که پس از آشوب روز اول ماه مه در شهر «یافا»، مورد توجه مردم قرارگرفته است. این پدیده هم چیزی نیست جز بیداری احساسات قوم گرائی، بصورت بسیار آشکارتر از آنچه که سابقا در بین مردم وجود داشت. بطوری که در حال حاضر، بروز این حالت در مردم، آنها را به این فکر انداخته که می توان با بهره گیری از این احساسات، قدرت فراوانی به دست آورد و از آن در راه مقاومت و کارشکنی علیه حکومت فلسطین استفاده کرد.

طبیعی است که بروز این پدیده را نمی‌توان به فال نیك گرفت، و درصورت ادامه آن امید داشت که در فلسطین برقراری نظم و آرامش امکان پذیر باشد. بخصوص که موقعیت کنونی کشور نیز بصورتی است که خود به خود می‌تواند زمینه رشد عوامل گوناگون ایجاد ناآرامی را فراهم کند. و به این ترتیب است که هرگز نمی‌توان وقوع آشوبهای دیگری را غیر محتمل دانست.

و یا آنطور که مشاورین نظامی خاطر نشان ساخته‌اند: امکان یك قیام سراسری در فلسطین هرگز نباید نادیده گرفته شود.

خلاصه اینکه، باید کوششهای همه جانبه به کار رود تا به هر نحو شده بتوانیم مخالفین را به سوی توافق و تفاهم با سیاست صهیونیستی خود بکشانیم. این کار را حتی به قیمت فداکاریهای بسیار هم که شده حتما باید به انجام رسانیم. چون غیراز این، ما گریز راه دیگری جز اعمال سیاست زور و فشار در پیش نخواهیم داشت، که چنین روشی هم نه تنها اصولی نیست، بلکه توسل به آن، خود دلیلی خواهد بود برعدم موفقیت برنامه‌هایمان.... (سند شماره ۳۷۱/۶۳۷۲).

به دنبال سخنرانی روز ۳ ژوئن هربرت ساموئل در فلسطین، وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات) روز ۱۴ ژوئن ۱۹۲۱ طی نطقی در پارلمان انگلیس اظهار داشت:

... عربها اینطور تصور کرده‌اند که در عرض چند سال آینده: هزاران مهاجر یهودی اروپای شرقی، آنها را از سرزمینشان آواره خواهند کرد؛ مختصر موادی را که در فلسطین وجود دارد خواهند بلعید؛ و در آخر نیز برزندگی و سرنوشت آنها مسلط خواهند شد. ولی حقیقت این است که وحشت عربها جز سرابی بیش نیست. به این دلیل که صهیونیستها اگر بتوانند توجه و حمایت مورد نیاز خود را کسب کنند، مسلما با شور و شوق و ایمان بیشتر به انجام امور کمر خواهند بست. و باید گفت که ترس عربها هم بیشتر ناشی از همین مسأله است، وگرنه، آنها در مورد مهاجرتهای انجام شده ـ و یا آنچه که انجام خواهد گرفت ـ آنقدرها هم احساس خطر نمی کنند.

باید به عربها اطمینان داد که اصلا نباید هیچ وحشتی به دل راه دهند. چون مهاجرت یهودیان به فلسطین ـ چه از نظر تعداد و چه شخصیت آنها ـ تحت نظارت و کنترل دقیق ما قرار دارد. محال است حتی به یك یهودی اجازه مهاجرت داده شود، مگر

آنکه تشخیص دهیم وجود او برای افزایش ثروت و یا توسعه وعمران فلسطین مورد نیاز است. ضمن آنکه، اگر ما احتمالا درصدد جلوگیری از مهاجرتهای آینده یهودیان برآییم و یا با تخریب مجتمعهای یهودی‌نشین موافقت کنیم، آنوقت است که دیگر هیچکس در کشورهای مشرق زمین و منطقه خاورمیانه برای قول و قرارهای بریتانیا پشیزی ارزش قایل نخواهد شد.

البته در صورت استقرار تشکیلات دموکراتیک ـ که بخصوص امیدواریم در مورد انتخاب نمایندگان اعراب، این امر بزودی تحقق یابد ـ ضوابط مشخصی برای مهاجرت و محدودیتهای عادلانه و منطقی وضع خواهد شد، تا پس از آن یهودیان بتوانند با خاطری آسوده در جهت اهداف خویش قدم بردارند و معیشتی مطابق راه و رسم مورد نظر خودشان داشته باشند.

دراین میان، وظیفه ما نیز ـ که بهتر است برای بیانش عبارتی را از مرحوم «لرد سالیسبوری» [۴] به کمك بگیرم ـ جز این نخواهد بود که: «یك طرف را وادار سازیم تا درصدد کسب امتیاز برآید و طرف دیگر را تشویق کنیم تا قناعت پیشه کند، و به هر دو طرف نیز، فقط تا آن حد فشار بیاوریم که مطمئن باشیم خواسته‌های ما را اجابت خواهند کرد». (سند شماره ۷۳۳/۱۳).

«ویندهام دیدز» (دبیر اول مجمع مشورتی حکومت فلسطین) در قسمتی از نامه محرمانه‌ای که به تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۱ برای «هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) ارسال داشت، چنین نوشت:

... در حال حاضر گرچه اوضاع فلسطین آرام است، ولی هنوز ثباتی به چشم نمی‌خورد. عزیمت نمایندگان اعراب و فعالیت آنها در اروپا معنایی جز این ندارد که مردم فلسطین فعلا و تا زمانی که نمایندگانشان مراجعت نکرده اند، آرام خواهند بود. ولی اینکه بعدا چه پیش می آید؟ مسأله‌ای است که بستگی تام به نتایج اقدامات آنها در اروپا خواهد داشت.

در این میان مسائل مربوط به کارگران مهاجر به نظر می‌رسد که وضع بهتری پیدا کرده باشد. اطمینان دارم که اگر اکثر برنامه های خود را به امور راهسازی اختصاص دهیم، به آسانی خواهیم توانست حدود ۲۰۰۰ نفر از این کارگران را مشغول کرده، امیدوار باشیم که با آماده کردن طرحهای عمرانی دیگر ـ و منجمله خانه‌سازی ـ

بتوانیم بسیاری دیگر از آنان را نیز جذب کار نماییم.
به همین جهت امسال ـ تا جایی که من برآورد کرده‌ام ـ هیچ احتیاجی به ورود کارگران مهاجر نخواهیم داشت وتنها برای آنکه باب مهاجرت مسدود نشده باشد، کافی است که هر ماه فقط به چند صد نفر اجازه ورود بدهیم.
ولی البته اگر قرارداد «روتنبرگ» هرچه زودتر به مرحله اجرا در آید [5] و پول کافی نیز برای آغاز طرحهای دیگر تامین شود، بدیهی است که تعداد یهودیان مهاجر نیز می‌تواند همگام با پیشرفت این طرحها افزایش یابد... (سند شماره ۵۳۷/۸۴۸).

***

بعد از وقوع آشوب اول ماه مه ۱۹۲۱ در شهر «یافا» کمیسیونی به سرپرستی «سرتوماس هی کرافت» (رئیس دیوانعالی فلسطین) مامور تحقیق پیرامون این حادثه شد و نتیجه بررسیهای این کمیسیون ـ که به «گزارش هی کرافت» معروف است ـ در ماه اکتبر همان سال انتشار یافت.

در قسمت پایانی این گزارش، که در حکم نتیجه آن نیز هست، چنین آمده بود:
... یهودیانی که ناظر حوادث بوده‌اند به ما گفتند که در زمان وقوع این آشوب اصلاً مسأله ضدیت با یهودیان مطرح نبوده است و کسانی این آشوبگری را کارگردانی کرده‌اند که خواهان بی‌اعتباری و بدنامی دولت بریتانیا هستند و در این راستا نیز دایم به تحریك ناراضیان مشغولند.
شاهدان مذکور استدلال می‌کردند که تمام این مسائل از تبلیغات گروهی کوچك ناشی می‌شود که از سرنگونی رژیم گذشته ناراحتند، و چون این عده حاکمیت بریتانیا بر فلسطین را مسبب اصلی از بین رفتن امتیازات ومنافع گذشته خود می‌دانند، به این جهت علیه بریتانیا وارد عمل شده‌اند. [6]
براساس اظهارات این شاهدان: در حال حاضر صهیونیستها نمی‌دانند با موج احساسات ضد یهود که عمدتاً از آشوب شهر «یافا» به این طرف روبه افزایش نهاده، باید چگونه برخورد کنند. و باصراحت نیز اظهار می‌دارند که: ضدیت اعراب با صهیونیسم و یهودیان، هیچ علتی جز ضدیت آنها با انگلستان ندارد. در حقیقت، تمام شعارهایی که علیه صهیونیسم فریاد می‌زنند، فقط برای رسیدن به هدف براندازی قیمومت انگلیس بر فلسطین است...

ولی ما در جریان تحقیق به این نتیجه رسیدیم که اظهارات شاهدان یهودی آنقدرها هم بیانگر واقعیتها نیست. چون احساسات ضد صهیونیستی درفلسطین بقدری اصیل، گسترده وعمیق است، که هرگز نمی‌توان آن را ناشی از علل ظاهری فوق‌الذکر دانست.
ما ضمن تحقیقات خود، به این واقعیت نیز برخوردیم که نارضایتی گسترده‌ای در میان مردم نسبت به حکومت فلسطین وجود دارد، و با پیگیری قضیه به این نتیجه رسیدیم که قسمتی از این نارضایتی به سیاست حکومت فلسطین در راه تشکیل «وطن ملی قوم یهود» مربوط است، و قسمتی دیگر نیز از سوءتفاهم اعراب در تعبیر و تفسیر این سیاست ناشی می‌شود، که عمدتاً دلیلی جز اظهارات بعضی افراد غیر مسئول طرفدار حکومت ندارد، و پیامدهای آن نیز منجر به القای این شبهه در مردم شده که: چون حکومت فلسطین زیر نفوذ صهیونیستهاست، بنابراین جز در راه تامین منافع اقلیت ـ و به ضرر منافع اکثریت ـ قدمی بر نمی‌دارد.
و نتیجه آنکه، ما دریافتیم: وجود احساسات ضد انگلیسی در میان اعراب فلسطینی ـ که احتمالاً می‌تواند دامنه وسیعی به خود بگیرد ـ هیچ دلیلی جز کوشش حکومت فلسطین در پیشبرد سیاست صهیونیستی ندارد...

قبل از آنکه «گزارش هی کرافت» منتشر شود، یکی از کارمندان متخصص امور اعراب در وزارت مستعمرات انگلیس به نام «جراردکلاسون» یادداشتی راجع به مفاد این گزارش تهیه کرد که در قسمتی از آن آمده بود:
... اعضای هر دو مجلس (عوام و اعیان) قویاً خواهان انتشار گزارش «هی کرافت» هستند و آقای هربرت ساموئل نیز رغبت خود را به انتشار این گزارش اعلام کرده است.
گرچه متن این گزارش بسیار منطقی تنظیم شده و رعایت بیطرفی در آن نیز شایان توجه است، مع‌هذا قبل از انتشار بایستی راجع به بعضی مسائل موجود در آن تصمیماتی گرفته شود. از جمله، وجود انتقادهای کوبنده نسبت به رفتار بعضی صاحب منصبان حکومت فلسطین است، که در این رهگذر عملکرد پلیس شهر «یافا» نیز به شدت زیر سؤال می‌رود. همچنین پیشنهاد ارائه شده برای تنبیه ساکنان بعضی روستاها، در حقیقت سؤالاتی را در مورد صلاحیت و کفایت «کمیسر عالی» (هربرت

سامونل) مطرح می کند. اقدامات «کمیسیون صهیونیسم» هم یکی از مسائل بسیار جدی این گزارش را تشکیل می دهد، که البته در این مورد خاص ما ناچاریم شخصاً دخالت کنیم...

در گزارش «هی کرافت» ضمن عیب جویی از وسعت اختیارات «کمیسیون صهیونیسم» در فلسطین، عملکرد دکتر «ادر» رئیس این کمیسیون (و جانشین دکتروایزمن) نیز مورد انتقاد شدید قرار گرفته بود. بیشتر به این خاطر که دکتر «ادر» اکثراً تاکید می کرد: «در فلسطین فقط یك وطن ملی می تواند بوجود آید و آن هم وطن ملی یهودیان است» و یا: «هیچگاه نباید بین اعراب و یهودیان مساوات قایل شد، بلکه همواره باید یهودیان را بر اعراب رجحان داد. بخصوص آنکه در آینده نیز تعداد یهودیان در فلسطین به حد کافی افزایش خواهد یافت.»

«جرارد کلاسون» در یادداشت خود برگزارش «هی کرافت» نظراتی درباره دکتر «ادر» نیز ارائه داده بود، که خلاصه آن به شرح زیر است:

... صرفنظر از مطالب این گزارش، عملکرد دکتر «ادر» در فلسطین نیز به صورتی بوده که همگان کم و بیش فهمیده اند اقدامات وی به کلی با سیاست دولت اعلیحضرت و نیز روشهای دکتر وایزمن مغایرت دارد.

به همین جهت، اگر بخواهیم موفقیت اهدافمان را تضمین کرده باشیم، لازم می آید که هم ما و هم «سازمان صهیونیسم» به سرعت دست به کار شویم تا انتساب اعمال دکتر «ادر» به خودمان را انکار نماییم. بهترین راه برای نمایاندن این انکار نیز چیزی نیست جز عزل دکتر «ادر» از ریاست «کمیسیون صهیونیسم» که ضمن آن می‌توانیم صداقت خود را به مردم فلسطین نشان داده باشیم. گمان می کنم ما به حد کافی به گردن «سازمان صهیونیسم» (و یا صورت رسمی جدید آن یعنی «آژانس یهود»[۷]) حق داریم که از آنها بخواهیم دست به چنین اقدامی بزنند.

از سوی دیگر نیز اصولاً این مسأله برای «سازمان صهیونیسم» جنبه حیاتی دارد که پس از درآمدن از یك حالت غیر رسمی و تبدیل شدن به یك سازمان رسمی و مشورتی حکومت فلسطین (با نام «آژانس یهود») منبعد خود را کاملاً به سیاست صهیونیستی دولت اعلیحضرت مقید سازد و بداند که اتخاذ این رویه سبب می‌شود مقامات حکومت فلسطین نیز خود را در اجرای خواسته های صهیونیستها مقید بدانند...

«جرارد کلاسون»، ۲ سپتامبر ۱۹۲۱ (سند شماره ۷۳۳/۵)

قرار شد پیشنهاد «کلاسون» در مورد لزوم برکناری دکتر «ادر» از ریاست «کمیسیون صهیونیسم»، مورد بحث قرار گیرد. ولی این اقدام، ابتدا به خاطر برگزاری کنفرانس صهیونیستها در شهر «کارلسباد» (آلمان) تا مدتی به تعویق افتاد (چون تصمیم اصلی برای برکناری وی می بایست توسط صهیونیستها اتخاذ شود) و بعد هم قرار شد تا انتشار گزارش «هی کرافت» این کار معوق بماند.

انتشار گزارش «هی کرافت» در ماه اکتبر ۱۹۲۱، بار دیگر مسأله برکناری دکتر «ادر» را مطرح کرد. ولی این بار چون مصادف با حضور نمایندگان اعراب فلسطین در لندن بود و سیاست دولت انگلیس نیز اقتضا می کرد که اعراب به مذاکره و آشتی با صهیونیستها تشویق شوند، لذا از سوی «جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) یادداشتی برای «جیمز مسترتون ـ اسمیت» (معاون وزارتخانه) ارسال شد که در آن، توصیه کرده بود بهتر است فعلاً از هرگونه اقدامی برای برکناری دکتر «ادر» خودداری شود:

... به نظر من در شرایط حساس فعلی، اصرار در برکناری دکتر «ادر» نمی تواند کار چندان پسندیده ای باشد. بخصوص که حدود یك ماه قبل موقعی که دکتر «ادر» قصد مراجعت به فلسطین را داشت، من یك گفتگوی طولانی با وی انجام دادم و طی آن او را شخص چندان غیر قابل قبولی نیافتم. اکنون نیز ـ همانطور که اطلاع دارید ـ ما در لندن مشغول اقدامات اولیه برای برقراری روابط بین «سازمان صهیونیسم» و هیأت نمایندگی اعراب هستیم. گرچه از این کار ممکن است هیچ نتیجه ای هم به دست نیاید. ولی با این حال من به هیچوجه توصیه نمی کنم که در چنین موقعیتی اصولاً مسأله برکناری دکتر «ادر» را مطرح نماییم. «جان شاك برگ»، ۹ نوامبر ۱۹۲۱.

«کلاسون» که مشوق اولیه در اقدام برای برکناری دکتر «ادر» بود، پس از ملاحظه یادداشت «شاك برگ»، خطاب به او نوشت:

... به این ترتیب من فکر می کنم که بایستی انجام هر اقدامی علیه دکتر «ادر» را کاملا منتفی دانست. «جرارد کلاسون»، ۲۴ نوامبر ۱۹۲۱

و «شاك برگ» هم در جواب «کلاسون» نوشت:

بله، همینطور است. قضیه را کاملاً منتفی بدانید. «جان شاك برگ»، ۲۴ نوامبر ۱۹۲۱

۱. روزنامه «مورنینگ پست» که در آن زمان یکی از مهمترین نشریات انگلیس محسوب می شد، بعداً به «دیلی تلگراف» تغییر نام داد ـ م.

۲. متن این نامه در ابتدای فصل هفتم همین کتاب آمده است ـ م.

۳. این هم یکی از خصایص حکومتهای استعمارگر است که به مردم استقلال طلب و آزادیخواه و حق جو، لقب افراطی ـ و گاه دیوانه و نفهم ـ می دهند. ولی عناصر سازشکار و مصلحت اندیش و هرهری مذهب را ـ که اکثرا تمایل به کنار آمدن با حکام استعماری دارند ـ افرادی عاقل و فهمیده به شمار می آورند. البته از اینکه گهگاه از این دسته اخیر انتقادهای آبکی هم راجع به خود بشنوند، خیلی لذت می برند. چون به این ترتیب خیلی بیشتر خواهند توانست خود را به عنوان یك حکومت دموکرات نمایش دهند، و منادیان حق و عدالت را به جرم مخالفت با «دموکراسی!» سرکوب کنند ـ م.

۴. از سیاستمداران نیمه دوم قرن نوزدهم انگلیس که مدتها وزیر خارجه و نخست وزیر هم بوده است. قدرت استعماری انگلیس در عصر «ویکتوریا» با مرگ «سالیسبوری» در سال ۱۹۰۳، به دوران افول خود نزدیك شد ـ م.

۵. «پینچاس روتنبرگ» (مهندس یهودی اهل روسیه) که طرحهایش درمورد برق رسانی به تمام نقاط فلسطین، نظر موافق زعمای حکومت انگلیس و بخصوص شخص چرچیل را به خود جلب کرده بود ـ م.

۶. آیا واقعا این مضحك نبود که استقلال طلبان و مدافعان تمامیت فلسطین با چنین برچسبهایی از سوی صهیونیستها آلوده می شدند؟ و در مقابل، خودشان را که به خاطر محکم کردن جای پای استعمار و سلطه بر سرزمین فلسطین، قصد تجاوز به حقوق مردم را داشتند اینگونه مظلوم جلوه می‌دادند؟... توجه به این نکته نیز حائز اهمیت فراوان است که درست برخلاف آنچه از قول «شاهدان عینی» (= صهیونیستها) در گزارش فوق نقل شده: همه کسانی که صاحب منافع و امتیازاتی در زمان حکومت عثمانیها بر فلسطین بوده اند، با حکومت انگلیسها بر فلسطین نیز به خوبی کنار آمده، و از امتیازات و مزایای ویژه ای (چه از نظر مالی، و چه از نظر رتبه و مقام) برخوردار شده بودند ـ م.

۷. براساس ماده چهارم «قیم نامه» انگلیس بر فلسطین (که در آن زمان هنوز رسماً به تصویب جامعه ملل نرسیده بود) «سازمان صهیونیسم» با عنوان جدید «آژانس یهود» ماموریت می یافت تا نقش مشاور و همکار حکومت انگلیسی قیم بر فلسطین را به عهده داشته باشد ـ م.

فصل دوازدهم

نمایندگان اعراب فلسطین به لندن می‌آیند

هیأت نمایندگی اعراب فلسطین ـ که هر دو جامعه مسلمان و مسیحی را شامل می‌شد ـ در ماه اوت ۱۹۲۱ به لندن رسید.

«هربرت ساموئل» (فرماندار کل فلسطین) قبل از ورود آنها به لندن، درباره یك یك اعضای هیات، گزارشی به شرح زیر برای وزارت مستعمرات انگلیس ارسال داشت:

... سرپرستی این هیات را «موسی کاظم پاشا الحسینی» به عهده دارد. او که بزرگ خاندان «حسینی» و یکی از شخصیتهای بانفوذ فلسطین محسوب می‌شود، قبلاً شهردار بیت‌المقدس بود. ولی هرگز در زمانی که این سمت را به عهده داشت در امور سیاسی دخالت نکرد، تا بعداً که در سال ۱۹۲۰ به خاطر همکاری با آشوبگران در بیت‌المقدس از این سمت کناره گرفت و از آن پس جزء رهبران حرکت ضد صهیونیستی به فعالیت پرداخت.

انتخاب «موسی کاظم» به ریاست «کنگره فلسطین» و سرپرست هیات نمایندگی عرب، صرفاً به خاطر موقعیت اجتماعی، سن، نفوذ، و شخصیت وی بوده است.

بقیه اعضای هیات نمایندگی عبارتند از:

۱ ـ فواد بیك صمد ـ پیرو کلیسای کاتولیك یونان، اهل حیفا، زمیندار ثروتمند، و رهبر جنبش ضد صهیونیسم در حیفا.
۲ ـ حاج توفیق حمد ـ مسلمان اهل نابلوس، زمیندار بزرگ، که ثروت و نفوذ خانوادگیش سبب اهمیت او می باشد.
۳ ـ معین بیك المهدی ـ مسلمان، از خانواده های ثروتمند حیفا، از همراهان امیر فیصل، و جوانی بسیار تحصیلکرده. وی زمانی در دمشق عضو کنگره سوریه بود و به شدت از جنبش اعراب برای تاسیس سوریه بزرگ حمایت می کرد.
۴ ـ امین التمیمی ـ مسلمان اهل نابلوس، که از همراهان امیر فیصل در سفرش به کنفرانس صلح پاریس بوده است.
۵ ـ ابراهیم شماس ـ پیرو کلیسای ارتودوکس یونان، اهل بیت‌المقدس، عتیقه فروش، که چند سالی در انگلستان اقامت داشته. انگلیسی را خیلی خوب صحبت می کند، و از طرفداران انگلیس محسوب می‌شود.
۶ ـ جمّال الحسینی ـ مسلمان اهل بین‌المقدس، جوانی بسیار تحصیلکرده که معلومات وسیعی در زبان انگلیسی دارد و در سمت منشی باشگاه اعراب در بیت‌المقدس خدمت می کند.
۷ ـ ربعی بیك عبدالهادی ـ مسلمان اهل نابلوس، متعلق به یکی از ثروتمندترین و با نفوذترین خانواده های آن منطقه، جوانی بسیار تحصیلکرده که به زبانهای ترکی و فرانسوی کاملاً تسلط دارد. تا به حال نقش فعالی در هیچیك از آشوبگریها نداشته است، و در هیأت نمایندگی به عنوان یکی از منشی‌ها انجام وظیفه خواهد کرد.
۸ ـ شیبیل جمال ـ مسیحی پروتستان اهل بیت‌المقدس، قبل از جنگ معلم مدرسه «سنت جرج» بود، در زمان جنگ به قاره رفت ومشغول تجارت شد.
طی دوران جنگ به عنوان مقاطعه کار ارتش انگلیس توانست ثروت کلانی به دست آورد. سمت او در هیأت نمایندگی اعراب نیز منشیگری است.
۹ ـ خانم نیوتون ـ زن انگلیسی مقیم حیفا، که به درخواست هیأت نمایندگی اعراب قرار است همراه آنان عازم اروپا شود. وی که دختر سر کنسول سابق انگلیس در بیروت است، الان مدتهاست که در حیفا به سر می‌برد و به امور خیریه اشتغال دارد. مردم حیفا برایش احترام فراوانی قایلند و به طور کلی در تمام فلسطین از وی به

نیکی نام برده می‌شود...

خانم «نیوتون» بعد از مشاهده نامش در مطبوعات، که او را به عنوان منشی هیأت نمایندگی اعراب معرفی کرده بودند، طی نامه‌ای سمت منشیگری خود را در هیات نادرست خواند و اعلام داشت که بدون هیچ سمت رسمی، صرفا به عنوان کمك با هیأت همراه خواهد بود. او در نامه خود همچنین نوشت که:

هرگز گمان نمی‌کند توصیه‌هایش مورد قبول هیأت قرار بگیرد. چون شخصاً اعتقاد دارد که باید «اعلامیه بالفور» را یك امر انجام شده تلقی کرد... (سند شماره ۷۳۳/۴)

«هربرت ساموئل» قبل از عزیمت هیأت نمایندگی اعراب به اروپا با آنها ملاقاتی ترتیب داد و در آن ضمن سخنانی خطاب به اعضای هیأت، چنین گفت:

... به دلیل اینکه شما باید بدانید در جریان ماموریت خود به دنبال چه هدفی هستید، فکر می‌کنم بهتر باشد که شما را با وضعیت موجود بیشتر آشنا کنم.

سخنان من در روز سوم ژوئن یك اظهار نظر قطعی و حساب شده بود، که در آن دو مسأله مهم، یکی تفسیری از اعلامیه بالفور (که همواره مورد مجادله و کشمکش قرار داشته) و دیگری نظرات و هدفهای حکومت فلسطین راجع به حفظ حقوق مردم غیریهود این سرزمین را مطرح ساختم. در اینجا نیز به شما اطمینان می‌دهم که هر دو مسأله مذکور حتماً جامه‌عمل به خود خواهد پوشید. ولی البته ضمن آن هم به خوبی درك می‌کنم که بسیاری مردم در این سرزمین هنوز نسبت به اینکه آیا واقعاً حکومت فلسطین قادر به تامین این دو هدف باشد، مشکوکند. به نظر من آنها حق دارند که چنین بیاندیشند، چون قبلاً با حکومتهایی خو گرفته بودند که وعده‌ای می‌دادند، ولی در عمل نوعی دیگر رفتار می‌کردند.

در حالی که باید بدانید؛ دولت بریتانیا هرگز چنین رویه‌ای نداشته است. و اگر این دولت اجرای مسأله‌ای را تضمین کرد، حتم داشته باشید که به هر نحو شده برسر حرف خود خواهد ایستاد، و کاری را که تضمین کرده، عملی خواهد ساخت.[!]

به علاوه باید به اطلاعتان برسانم که چون در حال حاضر اختیارات لازم برای تشکیل یك مجمع مشورتی بر اساس آرای مردم به من تفویض شده، لذا در آینده نزدیك مردم شاهد خواهند بود که نمایندگان انتخابی آنها دوش به دوش اعضای حکومت در راه اجرای آنچه وعده داده شده گام بر می‌دارند.

درحال حاضر نیز من مشغول تنظیم یك قانون اساسی برای کشور ـ که تمام اصول مورد نظر را در بر بگیرد ـ هستم تا بعداً آن را برای اطلاع دولت بریتانیا به لندن ارسال کنم...

درحال حاضر نیز من مشغول تنظیم یك قانون اساسی برای کشور ـ که تمام اصول مورد نظر را در بر بگیرد ـ هستم. تا بعداً آن را برای اطلاع دولت بریتانیا به لندن ارسال کنم...

درپایان نیز بار دیگر باید خاطرنشان سازم که چون دولت بریتانیا اهمیت فراوانی برای اعلامیه بالفور قائل است، لذا تا زمانی که از سوی شما اقداماتی در جهت نفی مفاد این اعلامیه صورت می گیرد، در مسیر دوستی و همکاری نزدیك بین ما نیز همواره مشکلاتی وجود خواهد داشت... (سند شماره ۷۳۳/۴)

قبل از آنکه هیأت نمایندگی اعراب وارد لندن شود، «جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) طی یادداشتی دستور کار و رئوس نکاتی را که باید در مذاکره با اعراب مورد توجه قرار گیرد تشریح کرد:

... در وهله اول باید توجه آنها را به مفاد چند سند رسمی که بیانگر سیاست بریتانیا در فلسطین می باشد، جلب کنیم. و حتی اگر هم لازم شد، مطالب موجود در این اسناد را کلمه به کلمه برایشان بخوانیم. این اسناد عبارتند از: اعلامیه بالفور، ماده ۹۵ پیمان «سور»[1]، مقدمه و ماده دوم از پیش نویس قیم‌نامه فلسطین [2]، گزیده ای از نطق روز ۳ ژوئن هربرت ساموئل در فلسطین[3]، و گزیده ای از نطق روز ۱۴ ژوئن آقای وزیر مستعمرات در پارلمان[4]...

بعد از توجه دادن اعراب به مفاد اسناد مذکور نیز باید صریحا به آنها تاکید کنیم که اصولاً در سیاست ما نسبت به فلسطین هیچ نکته‌ای نمی‌توان یافت که سبب شود مردم آن سرزمین احساس خطر کنند[!].

البته لازم است مسلمانان و مسیحیان این مسأله را هم به عنوان پایه اصلی تمام مذاکراتی که با ما خواهد داشت بپذیرند که: دولت بریتانیا هرگز از قول و قرار خود نسبت به تشکیل «وطن ملی قوم یهود» در فلسطین دست بر نخواهد داشت. ضمناً برای اجرای قسمت دوم تعهد خود در اعلامیه بالفور، که می گوید:

«... هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیر یهودی در فلسطین

لطمه بزند، انجام نگیرد...» همانقدر احساس مسئولیت می کند که در مورد اجرای قسمت اول اعلامیه بالفور، خود را مقید می‌داند...

وقتی که ما همواره به طور آشکار تمایل خود را به اجرای کامل تعهداتمان نشان داده‌ایم، و ضمناً برای همگان روشن ساخته‌ایم که هرگز قصد نداریم با دادن اجازه مهاجرت خارج از ظرفیت به گروههای کثیری از یهودیان، جای مردم غیریهود را در فلسطین تنگ کنیم، باید از اعراب پرسید: به راستی آنها دیگر از چه چیزی وحشت دارند؟ و اصولاً درباره اینکه ما چه بگوییم و چه رفتاری در پیش بگیریم، چه پیشنهادی دارند، تا به این ترتیب بتوانیم از شدت تشویش و هراسشان بکاهیم؟...

(سند شماره ۷۳۳/۱۳).

«هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) نیز که خود را آماده مذاکره با هیأت نمایندگی اعراب می کرد، یادداشتی به شرح زیر راجع به مسائل مورد توجه در مذاکره با اعراب نوشت:

... مسائل مورد نظر ما در این مذاکرات جنبه تاکتیکی دارد، نه استراتژیك، و تا آنجایی که من اطلاع دارم، استراتژی ما هم چیزی نیست جز ترتیب مهاجرت تدریجی یهودیان به فلسطین، تا حدی که یهودیان بتوانند یك حکومت یهودی را بر کشور مسلط سازند. طبیعی است که در این میان نیز هرگز نمی‌توان راهی یافت که هم یهودیان را به سر منزل مقصود برساند، و هم مسیری خلاف جهت برنامه‌های صهیونیستی داشته باشد.

اصولاً من معتقدم که این کافی نیست اگر به عربها بگوییم: ما هرگز برای اعمال سیاست مورد نظرمان تردیدی به خود راه نداده‌ایم. چون حقیقت این است که ما در راه اجرای سیاست صهیونیستی خود دچار تردید شده‌ایم، و لازم است حتماً خود را آماده کنیم که در این زمینه عزم و اراده قویتری نشان دهیم. بنابراین موقعی که ما در چنین وضعی قرار داریم، آیا می‌توانیم هنگام مذاکره با اعراب در موضعی قرار بگیریم که نشان دهیم داریم حقیقت ماجرا را به اطلاعشان می‌رسانیم و معنای واقعی سیاست خود را برایشان تشریح می کنیم؟!... به نظر من این کار اصلاً صلاح نیست و ما نباید اضافه بر آنچه هربرت ساموئل در نطق روز سوم ژوئن خود بیان داشت حرفی بزنیم. چون اگر غیر از این انجام دهیم مسلماً شاهد وقوع بحرانهایی خواهیم بود که اصلاً

قدرت مهار کردنشان را نداریم.
چیزی که ما لازم داریم، عمل کردن است، نه حرف زدن. برای این کار هم اقداماتی را به شرح زیر پیشنهاد می کنم، که اجرای هر کدامشان در حد خود اهمیت به سزایی دارد:
۱ ـ جدا کردن فرماندهی نیروهای نظامی مستقر در فلسطین از مرکز فرماندهی در قاهره.
۲ ـ برکناری کلیه مقامات اداری ضد صهیونیست در فلسطین، حتی اگر مصدر مشاغل سطح بالا هم باشند.
۳ ـ گزینش نفرات ذخیره برای خدمت در نیروی پلیس و ژاندارمری فلسطین فقط از بین یهودیان.
۴ ـ ترتیب اجرای سریع امتیاز «روتنبرگ».
۵ ـ تنبیه اهالی دو روستای «تول کرم» و «کاهون» به خاطر شرکتشان در آشوب اول ماه مه شهر یافا.
۶ ـ دخالت بیشتر «سازمان صهیونیسم» در امور مهاجرت، به عنوان مقام تصمیم گیرنده. همراه با افزودن به اثر وجودی این سازمان در اعمال نفوذ بر تشکیلات اداری فلسطین.
با توجه به موارد ذکر شده، این سؤال مطرح می شود که آیا می‌توانیم چنین اقداماتی را بدون افزایش هزینه و یا برانگیختن آشوبهای گسترده در فلسطین جامه عمل بپوشانیم؟...
نظر من این است که، می‌توانیم. ولی به شرطی که همزمان با آن، دو اقدام زیر را نیز حتماً به اجرا در آوریم:
۱ ـ تشکیل یك مجمع مشورتی که اعضایش با رأی مردم فلسطین انتخاب شده باشند.
۲ ـ مهاجرین یهودی، صرفا محدود به تعدادی شوند که قابلیت جذب در بین سکنه فلسطین را دارند.
البته من در ملاقاتی که فردا با دکتر وایزمن خواهم داشت تمام این مسائل را با او نیز درمیان خواهم گذاشت. ولی اعتقادم بر این است که تصمیم اعضای کابینه در مورد

مسائل مطروحه در این یادداشت نیز لازم است. ضمن آنکه نامه پراکنی بین اعضای وزارت مستعمرات درباره مفاد این یادداشت را هم چندان ضروری نمی‌دانم...

سرهنگ «ماینرتس هاگن» (افسر ارشد سیاسی سابق در فلسطین) که در آن زمان سمت مشاور نظامی وزارت مستعمرات در امور خاورمیانه را به عهده داشت، پس از مطالعه یادداشت «هیوبرت یانگ» درباره آن چنین اظهار نظر کرد:

... در اینکه مسائل مطرح شده در این یادداشت را باید به طور کلی بسیار مهم دانست، حرفی ندارم. ولی راجع به پیشنهاد پنجم (تنبیه اهالی دو روستا) شك دارم که آیا اهمیت مسأله تا آن حد بوده که مطرح کردنش اصولاً در اینجا لزومی داشته باشد؟

در مورد پیشنهاد اول هم باید بگویم که: وزارت جنگ هرگز با جدایی نیروهای نظامی مستقر در فلسطین از مرکز فرماندهی قاهره موافقت نخواهد کرد. چون ژنرال آلنبی و ژنرال «کان گرو» (قائم مقام آلنبی) نیز به این پیشنهاد تن در نخواهند داد، پس ناچار باید کابینه بریتانیا درباره آن تصمیم بگیرد.

پیشنهاد دوم گرچه خیلی ضروری است، ولی اجرای آن بسیار مشکل خواهد بود. چون تردیدی نیست که چنانچه هربرت ساموئل شخصا رغبتی به برکناری بعضی مقامات ضد صهیونیست نداشته باشد ـ و ما از این نظر او را در فشار بگذاریم ـ احتمالاً با خطر استعفای او از مقامش مواجه خواهیم شد.

به پیشنهاد چهارم (در مورد امتیاز روتنبرگ) نیز بهتر است اضافه شود: «وسائل دلگرمی هرچه بیشتر سازمان صهیونیسم برای انجام دیگر امور عام‌المنفعه فراهم گردد تا به این ترتیب زمینه جذب مهاجرین یهودی بیشتری بوجود آید».

ضمناً باید بگویم که تشکیل هرگونه مجمع مشورتی براساس رای مردم، فقط در مسیر کارها مانع ایجاد خواهد کرد. به عبارت دیگر، چنین مجمعی ضمن آنکه نخواهد گذاشت ما موفق به اقدامی به نفع صهیونیستها شویم، نتیجه کار را هم بدانجا خواهد کشاند که اعلامیه بالفور به صورت یك نوشته بی‌ارزش و مضحك درآید. البته اگر هم مسائل مربوط به صهیونیسم نادیده گرفته شود، طبیعی است که هیچ اقدامی در فلسطین انجام نشدنی نیست و نتیجه چنین کاری نیز جز بروز پیچیدگی‌های مستمر در امور اجرایی و ایجاد مستمسك‌های سیاسی خطرناك علیه

تشکیلات اداری ضعیف فلسطین نخواهد بود.
چنانچه منظور از مطرح کردن مسأله انتخابات مجمع مشورتی، نوعی دادن باج سبیل به اعراب است، باید دانست که این عمل هیچ فایده ای برای آنها در پی نخواهد داشت و اصولاً اعراب بارها نشان داده اند که پذیرای اینگونه باجها نیستند.
چنانچه مسأله انتخابات فقط به این خاطر عنوان شده که بگوییم از نظر اخلاقی مقید هستیم بعضی کارها را به عناصر ضد صهیونیست بسپاریم، این کار نیز جز پاره کردن پیمان دوستی با صهیونیستها معنای دیگری نخواهد داشت.
چنانچه آقای فرماندار کل با ارائه چنین پیشنهادی می خواهد به اعتبار و منزلت خود بیافزاید، لازم است توجه داشته باشد که بدون برگزاری انتخابات ـ و صرفاً با گزینش افراد بخصوصی در یك مجمع انتصابی ـ نیز خواهد توانست شبیه همان اعتبار و منزلت را برای خویش کسب کند.
به هر حال، عقیده من این است که انجام انتخابات معنای دیگری جز دادن اسلحه به دست مخالفین صهیونیسم ندارد. این کار علاوه بر حکومت فلسطین، برای سیاست بریتانیا نیز فوق العاده خطرناك خواهد بود.[5] ولی با وجود این، معتقدم که بایستی اغضای کابینه در این باره تصمیم بگیرند. ضمنا اطمینان دارم که به هر صورت ما باید خود را برای مقابله با موج مخالفت مردم فلسطین آماده کنیم... «ریچارد ماینرتس هاگن»، ۲ اوت ۱۹۲۱

«جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) بعد از مطالعه اظهار نظرهای هیوبرت یانگ و ماینرتس هاگن، طی یادداشتی چنین نوشت:
... من درباره دستورالعمل مذاکراتمان با هیأت نمایندگی اعراب، گفتگوهای مفصلی با هیوبرت یانگ، سرهنگ ماینرتس هاگن، و دکتر وایزمن انجام دادم، و معتقدم که باید چکیده این مطالب (شامل ۸ مورد پیشنهادی هیوبرت یانگ و انتقادهای سرهنگ ماینرتس هاگن از پیشنهادات وی) طی یادداشتی به نظر آقای وزیر مستعمرات برسد، و در صورت تصویب ایشان نیز برای اطلاع اعضای کابینه ارائه شود. برای این اقدام، نظر موافق هیوبرت یانگ و دکتر وایزمن نیز جلب شده است...* (سند شماره ۷۳۳/۱۴۰).

بعد از آنکه یادداشت مورد نظر «جان شاك برگ» تهیه شد، چرچیل آن را ـ با

تاکید برموارد پیشنهادی هیوبرت یانگ ـ در اجلاس کابینه مطرح کرد، و علاوه بر آن ضمن سخنانی خطاب به اعضای دولت نیز گفت:

... اوضاع فلسطین واقعا مایه حیات و نگرانی من شده است. تمام فلسطین این روزها به حال جوش و خروش در آمده، و هیچیك از مردم فلسطین نیز ـ البته به استثنای صهیونیستها ـ سیاست صهیونیستی ما را مورد قبول قرار نمی‌دهند. چون ما به خاطر اجرای این سیاست، استقرار هرگونه تشکیلات مبتنی بر رأی مردم را از اعراب دریغ داشته‌ایم؛ و طبیعی است که اعراب هم در مقابل این اقدام، به پیروی از دوستان خود در عراق با ما رفتار کنند.[۶] در حالی که از سوی دیگر، دکتر وایزمن و پیروانش نیز از پیشرفت امور رضایت چندانی ندارند و بخصوص نسبت به: موضعگیری‌های نه‌چندان قاطع کارمندان انگلیسی در فلسطین، رفتار بی‌تفاوت و خونسرد قوای نظامی ما، و اقداماتی که منجر به تضعیف هربرت ساموئل شده، از ما انتقاد می کنند.

به همین جهت معتقدم اعضای کابینه بایستی به یك بررسی همه جانبه و تجدید نظر کلی نسبت به اوضاع فلسطین دست بزنند. به اطلاع می‌رسانم که شخصاً تمام کوشش خود را به کار برده و خواهم برد تا بتوانیم تعهدی را که نسبت به صهیونیستها (توسط آقای بالفور در کابینه زمان جنگ، و آقای لوید جرج در کنفرانس سان رمو) تقبل کرده‌ایم به نحواحسن به اجرا در آوریم. ضمناً آمادگی کامل دارم تا هر تصمیمی در راستای این تعهد توسط اعضای کابینه گرفته شود، در انجامش بکوشم... (سند شماره ۲۴/۱۲۷).

کابینه انگلیس روز ۱۸ اوت ۱۹۲۱ تشکیل جلسه داد تا درباره یادداشت ارائه شده توسط چرچیل، به تبادل نظر بپردازد. ماحصل گفتگوهای اجلاس مذکور براساس صورت جلسه تنظیمی به قرار زیر است:

... به اطلاع اعضای کابینه رسید که گزارشهای اخیر واصله از فلسطین حکایت از وجود جو نا آرام دارد. اعراب و یهودیانی که مسلح شده و یا به مسلح کردن خود مشغولند، احتمالا در آینده نزدیك به جان هم خواهند افتاد.

این مسأله نیز در صورتی حتمی‌الوقوع است که هیأت نمایندگی اعراب مسلمان و مسیحی ـ که هم اکنون در لندن به سر می‌برند ـ بدون کسب موفقیت در انصراف دولت انگلیس از اجرای تعهد اعلامیه بالفور در مورد صهیونیستها، به فلسطین باز

گردند. البته در این میان، صهیونیستها نیز به نوبه خود نگران موقعیتشان هستند و امیدوارند که از هر نظر نسبت به حمایت دولت بریتانیا اطمینان خاطر پیدا کنند.
به این جهت فعلاً فقط دو راه در مورد فلسطین وجود دارد که اعضای کابینه انگلیس می‌بایست ناچار یکی از این دو راه را برگزینند.
اول اینکه: به کلی مسأله اعلامیه بالفور را منتفی دانسته، قیمومت برفلسطین را به جامعه ملل متفق احاله داده، یك حکومت ملی عربی در فلسطین بوجود آورند، و مهاجرت یهودیان را کاهش داده یا به کلی متوقف کنند؛ یا اینکه: همان سیاست فعلی را در پیش گرفته، امر مسلح کردن یهودیان را با قدرت و شدت بیشتر ادامه دهند، و در آینده نزدیك نیز از تعداد پادگانهای انگلیسی و صرف هزینه مربوط به نگهداری قوای انگلیسی در فلسطین بکاهند.
در این جلسه پیش نویس بیانیه‌ای قرائت شد که دکتر وایزمن تهیه کرده، و در آن از اعضای کابینه خواسته است تا امور مربوط به مهاجرت یهودیان را به خود یهودیان واگذارند و اگر هم محدودیتی برای آن قایل می‌شوند این محدودیت صرفاً ناشی از بودجه مربوط به تأمین نیازهای مهاجرین باشد. ولی اعضای کابینه با تقاضای دکتر وایزمن مخالفت کردند.
در جریان مذاکرات این جلسه، اعضای کابینه به نتایج زیر دست یافتند:
۱ ـ حیثیت دولت بریتانیا در گرو اجرای مفاد اعلامیه بالفور قرار دارد. اگر تصمیمی مبنی بر عدول از تعهدات موجود در این اعلامیه اتخاذ شود، مسلماً کاهش شدید حیثیت بریتانیا در انظار یهودیان سراسر عالم را به دنبال خواهد داشت.
۲ ـ نخست وزیران انتصابی دولت بریتانیا در کانادا و آفریقای جنوبی اخیرا تاکید کرده‌اند که سیاست صهیونیستی ما نتایج بسیار نیکویی در این دو سرزمین تحت سلطه ما، داشته است.
۳ ـ انتظار نمی‌رود که مسائل موجود در فلسطین ـ بخصوص پس از افزایشی که در قدرت اعراب فلسطینی پدید آمده ـ بتواند به این زودیها حل و فصل گردد.
۴ ـ با اجرای مفاد اعلامیه بالفور، هرگز نمی‌توان امید برقراری صلح در فلسطین داشت. چون این اعلامیه از یك طرف توصیه می کند فلسطین به صورت «وطن ملی قوم یهود» درآید، و از سوی دیگر حقوق ساکنان عرب آن سرزمین را به رسمیت می

شناسد. نتیجه این تناقض هم البته چیزی نخواهد بود جز رنجاندن هر دو گروه اعراب و یهودیان از خودمان، و به دنبال آن صرف هزینه‌های عبث و بی‌فایده در امور نظامی. به همین جهت لازم است موضع ما جهتی دیگر داشته باشد و سیاست خود را بر این پایه قرار دهیم که: «اصولاً اعراب نمی‌توانند حق مالکیت در سرزمینی داشته باشند که هرگز ـ و حتی در بهترین شرایط ـ لیاقت آباد کردنش را نداشته‌اند[۷]... (سند شماره ۲۳/۲۴).

بلافاصله پس از ورود هیأت نمایندگی اعراب فلسطینی به لندن، هیوبرت یانگ (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) با آنها به گفتگو نشست، و ماحصل مذاکرات انجام شده را نیز طی یادداشتی به شرح زیر به اطلاع مقامات وزارت مستعمرات رساند:

... در شروع بحث، اعراب خواستار بعضی اقدامات سریع از سوی ما شدند که اهم آنها به قرار زیر است:

۱ ـ تشکیل دولتی در فلسطین با انتخاب مردم، که مسئول اداره امور شود.

۲ ـ الغای اعلامیه بالفور.

۳ ـ لغو کلیه قوانینی که توسط مقامات انگلیسی بعد از تصرف فلسطین وضع شده است.

۴ ـ بر قراری مجدد قوانین جاری در زمان حکومت عثمانی.

۵ ـ تعلیق امر مهاجرت تا زمانی ـ که مجلس ملی فلسطین تشکیل شود و قوانین لازم برای مهاجرت را وضع کند.

ولی مدت زیادی طول نکشید تا توانستم آنها را قانع کنم که بعضی از خواسته‌هایشان کاملاً بی معنا، واجرای بعضی دیگر غیر محتمل و بعید است.

پس از آن، اعراب خواسته‌های خود را با ارائه دلایل محکمتری عرضه داشتند واز جمله گفتند که: تجربه یك ساله گذشته در فلسطین این مسأله را به اثبات رسانده که مفاد اعلامیه بالفور ضد ونقیض است. به این معنا که اصولاً تاسیس «وطن ملی یهود» هرگز نمی‌تواند با تضمین حقوق مدنی و مذهبی ساکنان غیر یهود فلسطین در تضاد نباشد.

در ضمن اعراب از اوضاع جاری در فلسطین انتقادهایی داشتند که اهم آنها به قرار

زیر بود:

۱ ـ بها دادن بیش از حد به «سازمان صهیونیسم» در روند قیمومت انگلیس برفلسطین.

۲ـ انتصاب آقای «هربرت ساموئل» به سمت فرماندار کل، و آقای «بنت ویچ» به سمت کارگزار امور حقوقی و قضایی حکومت فلسطین.

۳ ـ شناختن زبان عبری به عنوان یك زبان رسمی در فلسطین.

۴ ـ افزایش هزینه زندگی و آثار سوء آن بر بازار کار، به دلیل مهاجرت یهودیان.

۵ ـ ورود گروههای بالشویك به فلسطین[۸]...

در پاسخ به انتقادهای اعراب، به آنها یادآور شدم که بجز دو مورد مربوط به آثار اقتصادی مهاجرت یهودیان و ورود گروههای بالشویك، بقیه انتقادهایشان به نوعی دیگر تکرار همان نظرات مخالف سیاست صهیونیستی تلقی می‌شود که هیچکدامشان را نیز نمی‌توان با مفهوم عبارت دوم اعلامیه بالفور مغایر دانست، و تا زمانی که سیاست دولت اعلیحضرت در فلسطین بر پایه اعلامیه بالفور قرار دارد، آنها باید این حقیقت را بپذیرند که تمام معیارهای مورد نظر در اداره امور فلسطین ناگزیر به سمت صهیونیسم گرایش خواهد داشت.

و در نهایت برایشان این سؤال را مطرح ساختم که: اصولاً از چه طریق می‌توان سیاست صهیونیستی را به مرحله اجرا گذاشت، بدون آنکه واقعا در روند آن لطمه‌ای به حقوق ساکنان غیر یهود فلسطین وارد آید؟... به دنبال طرح این سؤال نیز به آنها توضیح دادم که: چون ما همواره علاقه‌مند بوده‌ایم تا اعراب فلسطینی را نسبت به این مسأله بیشتر توجیه کنیم، لذا آمادگی داریم در صورت تمایل آنها زمینه تماسهایی را بین اعراب و «سازمان صهیونیسم» فراهم نماییم تا به این ترتیب بتوانند مستقیما از نظرات صهیونیستها آگاه شوند، و علاوه بر آن نیز از واقعیات موجود در طرحهای صهیونیستی برای پیشرفت اقتصادی فلسطین اطلاع حاصل کنند.

ولی اعراب در جواب گفتند: ترجیح می‌دهند با دولت بریتانیا ـ که قصد دارد سیاست مورد نظر صهیونیستها را در فلسطین به اجرا بگذارد ـ طرف حساب باشند، نه با خود صهیونیستها. و بعد هم با حالتی تحکم‌آمیز ادامه دادند: اگر دولت بریتانیا می‌توانست رویه‌ای نسبت به اعلامیه بالفور در پیش بگیرد که منافع کلیه جوامع

فلسطینی محفوظ بماند، هرگز لازم نمی‌آمد که صهیونیستها دایم تکرار کنند: «فلسطین یهودی عینا به صورت انگلستان انگلیسی درخواهد آمد»، تا از این مضمون به عنوان محملی در جهت حفظ حقوق خویش بهره برداری کنند.
در پایان مذاکرات، از آنها خواستم که معیار قضاوتهایشان راجع به سیاست ما، عملکردهای ما باشد، نه آنچه از یهودیان می‌شنوند.
و نیز قول دادم که چنانچه در اجرای عبارت دوم اعلامیه بالفور هرگونه قصوری صورت گرفته باشد، به فوریت آن را تحت رسیدگی قرار دهیم.[۹] (سند شماره ۷۳۳/۱۴).

هیئت نمایندگی اعراب فلسطینی در ماه سپتامبر ۱۹۲۱ از لندن عازم ژنو شدند و در این شهر ـ که به صورت مرکز جامعه ملل متفق درآمده بود ـ پس از مدتی کوشش توانستند فقط یك بار با لرد بالفور (که در این زمان ریاست هیأت نمایندگی انگلیس در شورای جامعه ملل را به عهده داشت) ملاقات کنند. دراین ملاقات نیز تنها مقداری تعارف و عبارات مبهم راجع به صهیونیسم از او شنیدند.

بعد از اینکه در پاییز ۱۹۲۱ اعراب بار دیگر به لندن بازگشتند، «جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) طی نامه مورخ ۷ نوامبر به «جیمز مسترتون ـ اسمیت» (معاون وزارتخانه) لزوم تدارك ملاقاتی بین نمایندگان اعراب و صهیونیست را در لندن خاطرنشان ساخت، و ضمن آن نیز از سیاست ضد ونقیض انگلیس گله کرد که چرا رویه مشخص تعیین نمی‌شود تا کارمندان وزارت مستعمرات از اشتباه کاری مصون بمانند و بدانند که در گفتگو با اعراب و صهیونیستها چه نوع سیاستی را در پیش بگیرند؟

درقسمتی از نامه «جان شاك برگ» که اختصاص به این مطلب داشت، چنین آمده بود:

... دکتر وایزمن اخیراً به من گفت: «... چندی پیش از زبان نخست وزیر (لوید جرج) شنیدم که: منظور دولت اعلیحضرت از عبارت «وطن ملی قوم یهود» در اعلامیه بالفور، چیزی نیست جز تشکیل «دولت یهود» در فلسطین. و لرد بالفور نیز که در آن جلسه حضور داشت گفته نخست وزیر را تایید کرد...».
گرچه من واقعا نمی دانم که هدف اصلی چیست؟ ولی با توجه به سخنان هربرت

ساموئل و آقای وزیر مستعمرات که صریحا گفته اند: ما هرگز در پی ایجاد «دولت یهود» در فلسطین نیستیم، واضح است که کوششهای ما برای سوق دادن دکتر وایزمن به سمت سیاست مورد نظر و نیز محدود کردن ادعاهای او نسبت به تعهدات اعلامیه بالفور، در موقعیتی که او از سران حکومت مطالبی مغایر با گفته ما شنیده است، کاری بی‌فایده به نظر می‌رسد. به همین جهت نیز لازم می‌آید که برای جلوگیری از ضد و نقیض گویی، گفته های اعضای دولت اعلیحضرت هماهنگ باشد و در برخورد با طرفین قضیه، روال ثابتی تعقیب شود... (سند شماره ۷۳۳/۱۵)

سر انجام روز ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱ ملاقاتی بین اعراب و صهیونیستها صورت گرفت، که در آن «جان شاك برگ» به عنوان نماینده وزارت مستعمرات انگلیس برجلسه ریاست داشت و «اریك میلز» نیز به عنوان نماینده حکومت فلسطین در وزارت مستعمرات گزارشی از گفت و شنودهای این جلسه ـ به شرح زیر ـ برای اطلاع مقامات وزارت مستعمرات ارسال داشت:

... شاك برگ در ابتدای جلسه به طرفین توصیه کرد که بهتر است از بحثهای خشك سیاسی که حالت مجرد و غیر عملی داشته باشد، بپرهیزند، و درعوض، مذاکرات خود را به بررسی مسائل ملموس و حقایق موجود محدود کنند. این مسائل می‌تواند عمدتاً حول دو محور زیر قرار داشته باشد:

۱ ـ علت واقعی ترس اعراب از مسأله مهاجرت یهودیان.

۲ ـ علت واقعی ترس اعراب از برتری سیاسی یهودیان در فلسطین.

«موسی کاظم الحسینی» (رئیس هیأت نمایندگی اعراب) در ابتدای بحث گفت: هیأت نمایندگی اعراب مایل است طرحی را که به عنوان راه حل اساسی مشکل فلسطین تهیه کرده، ارائه دهد. ولی شاك برگ در جواب او بر این نکته تاکید کرد که: در دستور جلسه جایی برای ارائه راه حلها پیش بینی نشده است. اصولا سیاست دولت اعلیحضرت به صورتی است که هرگز نمی تواند جدا از مفاد اعلامیه بالفور باشد.

دکتر وایزمن می‌خواست با اصرار به اعراب بقبولاند که صهیونیسم هیچگاه تمایلی به تعدی و تجاوز نسبت به حقوق مشروع اعراب بومی فلسطین ندارد، و می گفت: اگر چنین هدفی در سر بود، حتماً نتیجه اش به صورت تقسیم فلسطین به دو بخش ـ

یکی کاملاً یهودی و دیگری کاملاً عرب ـ در می‌آمد، حال آنکه چنین رویه‌ای چون هیچ سودی برای فلسطین ندارد، هرگز مورد نظر نبوده و نخواهد بود و صهیونیستها ترجیح می‌دهند فلسطین در آینده به صورت کشوری درآید که در آن، یهودیان و اعراب بتوانند در جوار هم با هماهنگی کامل سیاسی زندگی کنند و با یکدیگر متقابلا به صورت یك شهروند فلسطینی رابطه برقرار سازند... دکتر وایزمن ضمناً اعلام داشت که شخصا متن پیش نویس قیم‌نامه را به عنوان اساس اقدامات آینده تلقی می کند واصول مندرج در آن را تغییر ناپذیر می‌داند.

موسی کاظم‌الحسینی در جواب وایزمن اظهار داشت: ولی هیأت نمایندگی اعراب به دولت اعلیحضرت خاطرنشان ساخته که مفاد قیم‌نامه را غیر قابل قبول می‌داند، و اعتراض خود نسبت به مطالب مندرج در آن را نیز به جامعه ملل متفق منعکس کرده است.

وی ضمناً اعلام کرد که: «ما اصولاً معنای مطالب موجود در اعلامیه بالفور را درك نمی کنیم و واقعاً نمی‌دانیم چرا دولت اعلیحضرت تفسیر صاف و روشنی از مفاد این اعلامیه ارائه نمی‌دهد تا اعراب بهتر بتوانند با جایگاهی که برایشان در نظر گرفته شده، آشنا شوند...»

و به دنبال آن نیز افزود: «به همین جهت، در موقعیت فعلی چون ما اصلاً نمی‌دانیم درباره چه چیز باید مذاکره کنیم، لذا درخود توانایی شرکت در هیچگونه بحث و مذاکره‌ای را نمی بینیم...»

آقای شاك‌برگ در جواب، به اطلاع هیأت نمایندگی اعراب رساند که: متن پیش نویس قیم‌نامه تغییر ناپذیر است و باید بر اساس آن رفتار شود. ولی این امکان نیز وجود دارد که در عمل فرمول جدیدی برای اعلامیه بالفور تهیه گردد، تا ضمن آنکه موارد تشکیل دهنده اعلامیه را در بر می گیرد، به مفهوم حقوقی آن در قیم‌نامه نیز لطمه‌ای نزند. چنین فرمولی را می‌توان در صورتی که اعراب مایل به انجام دوباره مذاکره با صهیونیستها باشند، به عنوان پایه مذاکرات بعدی در نظر گرفت.

اعراب که همواره خواهان نفی کامل اعلامیه بوده‌اند، پس از شنیدن مطالب آقای شاك‌برگ اظهار علاقه کردند که این فرمول جدید بتواند پایه مذاکرات آینده قرار گیرد. ضمناً به مقامات دولت خاطرنشان ساختند که پیش نویس متن قیم نامه را به

کلی مردود می‌دانند...

«جان شاك برگ» پس از مطالعه گزارش «اریك میلز» یادداشتی به این شرح درباره آن نوشت:

... مذاکره بین اعراب و صهیونیستها رویهمرفته حدود دو ساعت به طول انجامید و هر دو طرف مذاکره کننده نیز به خوبی روند کار را تا به آخر ادامه دادند.

نتیجه جلسه هم به اینجا کشید که دکتر وایزمن درخواست کرد بعداً مذاکرات مستقیمی با اعراب راجع به دو مسأله زیر (که توسط من پیشنهاد شده بود) داشته باشد:

۱ ـ محدودیت مهاجرت یهودیان.

۲ ـ اطمینانهای قانونی نسبت به عدم برتری سیاسی یهودیان در آینده...

گرچه اعراب در ابتدا نمی‌خواستند پیشنهاد مذاکره مستقیم با وایزمن را بپذیرند، ولی اصرار من سبب شد که آنها قبول کردند تن به مذاکره مستقیم بدهند.

البته در اینکه مذاکرات مستقیم آنها هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت، شکی وجود ندارد. ولی معتقدم که این اقدام علی‌رغم بی ثمر بودنش حداقل خواهد توانست سبب نزدیکی دو طرف را فراهم سازد. «جان شاك برگ»، ۲ دسامبر ۱۹۲۱

و «اریك میلز» در حاشیه یادداشت «شاك برگ» نوشت:

... گرچه گفته‌های دکتر وایزمن در خلال مذاکرات جلسه، حالتی مسالمت جویانه داشت، ولی او مطالبش را به صورتی عنوان می‌کرد که بسیار ناخوشایند بود، و حالت فاتحی را به خود می‌گرفت که می‌خواهد شرایط صلح را به دشمن مغلوب تحمیل کند.

به نظر من دکتر وایزمن هیأت نمایندگی اعراب را آنچنان خوار و حقیر می‌دانست که گویی اصلاً برایشان ارزش قایل نیست، و طوری رفتار می‌کرد که مبادا کسی او را هم‌شأن اعراب بداند و این تصور منجر به بی‌آبروئیش شود.

ضمناً به اعتقاد من، هرگونه امیدی به نتایج مذاکرات اعراب و صهیونیستها به کلی عبث و بی‌فایده خواهد بود. چون تا زمانی که اصول سیاست دولت بریتانیا در فلسطین را اعلامیه بالفور تعیین می‌کند، اینگونه مذاکرات هیچ ثمری در پی نخواهد داشت. به طور کلی باید توجه داشت که اصلاً مهم نیست از اعلامیه بالفور

چه تعبیر و تفیسری خواهد شد، و یا مضمون آن در عمل به چه صورتی تحقق خواهد یافت... «اریك میلز» (سند شماره ۵۷۳/۸۵۵).

---

۱. طبق ماده ۹۵ پیمان «سور» (در فرانسه) که درتاریخ ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین متفقین به امضاء رسید، امپراتوری عثمانی به کلی مضمحل گردید، و حکومت ترکیه (به عنوان وارث این امپراتوری) وادار شد از تمام حقوق مربوط به کشورهای عربی در آسیا و شمال آفریقا دست بردارد ـ م.

۲. متن کامل این قیم‌نامه در فصل پانزدهم همین کتاب خواهد آمد ـ م.

۳. رجوع کنید به صفحه ۱۶۱

۴. رجوع کنید به صفحه ۱۶۴

۵. توجه داشته باشید که انگلستان در عین حال که خود را «مهددموکراسی!» می‌دانست، انجام انتخابات را برای سیاست خویش و حکومت تحت قیمومتش درفلسطین فوق العاده خطرناك اعلام می کرد... گرچه این ماجرا هم اکنون نیز در «مهد دمکراسی!» جریان دارد، و علناً مشاهده می کنیم که اکثر نمایندگان منتخب مردم ایرلند شمالی ناچارند در زندانهای حکومت انگلیس از حقوق ایرلندیها دفاع کنند! تا مبادا خطری برای «مهد دموکراسی!» به بار آورند ـ م.

۶. اشاره چرچیل به انقلاب ۱۹۲۰ عراق است، که طی آن مردم عراق به رهبری روحانیت شیعه علیه استقرار قیمومت انگلیس بر وطنشان قیام کردند و پس از جنگی همه جانبه، انگلیسها را وادار ساختند تا استقلال عراق را به رسمیت بشناسند ـ م.

۷. شاید بتوان گفت: این صریح ترین و قاطع ترین تصمیمی است که تاکنون توسط حکومت انگلیس گرفته شده، و تکلیف دولتمردان انگلیسی را که مدت ۴ سال واقعاً در کار فلسطین سردرگم مانده بودند روشن ساخته است. گرچه می‌دانیم که علی‌رغم این تصمیم‌گیری، باز هم هیأت حاکمه انگلیس دارای آنچنان شهامت و جربزه ای نبودند که بتوانند هدف خود را با صراحت به اطلاع همگان برسانند.
برخلاف تصور عامه، که گمان می کنند پراکنده گویی و سخنان دوپهلو حکایت از سیاستمداری انگلیسها دارد، حداقل خوانندگان این کتاب می توانند قضاوت کنند که انگلیسها در مسائل سیاسی تا چه حد بی هدف و بی‌نقشه هستند! و چگونه در ماجرای فلسطین از ترس صهیونیستها و نیز از وحشت شورش اعراب، نه جرأت داشتند هدف خویش را مشخص کنند؛ نه خود را کاملاً از قضیه کنار بکشند؛ و نه حتی تصمیم صریحی را که در کابینه انگلیس گرفته بودند به همه اعلام کنند. مهمترین رویه آنها کجدارو مریز با مسائل است و ضمناً مواظبند که طرف قدرتمند را شناسایی و در صورت لزوم همراهی کنند، تا شاید از قِبَل او راه بجایی ببرند. ولی اکثرا در اینگونه موارد هم آنقدر ناشیگری می کنند که هم آبروی خود را به باد می‌دهند و هم طرف را از سکه می اندازند ـ م.

۸. چون یهودیان ساکن روسیه نقش مهمی در وقوع انقلاب آن کشور داشتند، لذا انگلیسیها به خیال آنکه می توان از تجربیات مبارزاتی آنان برای سرکوب اعراب فلسطین بهره برداری کرد، گروههایی از یهودیان بالشویك را وارد فلسطین کرده بودند. ولی خبر نداشتند که وجود همین‌ها آنقدر برایشان گرفتاری بوجود

خواهد آورد که ناچار می بایست مدت زیادی از وقت سازمانهای اطلاعاتی و ماموران جاسوسی خود را صرف مبارزه با آنها کنند. در مورد چگونگی اقدامات یهودیان بالشویك در فلسطین می‌توان به کتاب «خاطرات آقابکف» (انتشارات پیام) مراجعه کرد -م.

۹. قول «هیوبرت یانگ» را اگر در کنار مصوبه کابینه انگلیس قرار دهیم به راحتی می توانیم به درجه شهامت انگلیسها پی ببریم که چگونه از ترس اعراب فلسطینی حتی از دروغگویی هم ابا نداشتند. چون یك جا مامور وزارت مستعمراتشان به اعراب قول رسیدگی در مورد کوتاهی‌هایی را می‌دهد که در اجرای عبارت دوم اعلامیه بالفور صورت گرفت، و در جایی دیگر کابینه انگلیس تصویب می‌کند که «... اصولاً اعراب نمی توانند حق مالکیت در سرزمینی داشته باشند که هرگز ـ و حتی در بهترین شرایط ـ لیاقت آباد کردنش را نداشته‌اند...». به راستی اگر انگلیسها به این رویه می‌گویند «سیاستمداری» پس حقشان بود که از «بریتانیای کبیر» تبدیل به جزیره‌ای شوند که فعلا در همه کارش درمانده و سرگردان هستند ـ م.

فصل سیزدهم

اوج نارضایی در زمستان (۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۲)

موقعی که هیأت نمایندگی اعراب درلندن به سر می بردند، «هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) عازم فلسطین شد تا از نزدیك اوضاع را بررسی کند.

وی در تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۲۱ طی گزارشی که از فلسطین برای «جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) ارسال داشت، چنین نوشت:

...تردیدی نیست که افکار عمومی مردم فلسطین نظر چندان خوشایندی نسبت به حاکمیت فعلی در این سرزمین ندارد. این امر نیز نه به علت سوء کاربرد سیاست صهیونیستی ما، بلکه به خاطر دلایل دیگری است که عمدتاً از بی اطمینانی مردم نسبت به گفته ها و وعده های ما ناشی می شود.

به همین جهت، فعلا مهمترین هدف ما باید کوشش در راه جلب اطمینان و اعتماد مردم باشد. درعین حال نیز هرگز نباید برای رسیدن به این هدف، اصول و مبادی مورد نظر خود را فدا کنیم.

ضمناً تردیدی ندارم که امضای قراردادهای مربوط به امتیاز «روتنبرگ» اشکالات

فراوانی برای حکومت فلسطین به همراه خواهد داشت، مگر اینکه همراه با آن روشهایی اعمال شود که آشکارا نشان دهد دولت اعلیحضرت صرفاً باانگیزه تبعیت از تفسیر جدید اعلامیه بالفور، برای بهبود اوضاع فلسطین دست به این اقدام زده است. برای درک علت آن نیز باید توجه داشت که سکنه غیر یهود فلسطین هرگز باور نکرده و نخواهند کرد که دولت اعلیحضرت واقعا قصد دارد همان تعبیری را از اعلامیه بالفور مد نظر قرار دهد که در نطق روز سوم ژوئن فرماندار کل بیان شده است.[۱]
تا به حال، این مسأله فقط به اعراب خاطر نشان شده که تعبیر ما از اعلامیه بالفور با تعبیر صهیونیستهای افراطی از آن، تفاوت دارد. ولی این کافی به نظر نمی‌رسد. چون تا زمانی که رئیس سازمان صهیونیسم و نمایندگان سازمان در فلسطین، و یا هر کنگره‌ای که از سوی صهیونیستها برگزار می‌شود؛ دایم حرفهایی می‌زنند که به کلی باسیاست دولت اعلیحضرت مغایرت دارد، طبیعی است که مردم غیر یهود فلسطین هرگز نمی‌توانند سخنان و مواعید ما راپبذیرند و باور کنند که سیاست صهیونیستی ما با نظرات صهیونیستهای افراطی همسوئی ندارد.
بنابراین آنچه که ما فعلا باید دراجرایش بکوشیم، ترتیب یك سلسله اقدامات درجهت اثر گذاردن بر افکار عمومی مردم فلسطین است، تا به آنان نشان داده شود که سیاست دولت اعلیحضرت را پیروی از همان خط مشی مورد نظر مردم تشکیل می‌دهد، و ضمن آن نیز به صهیونیستها متذکر شویم که فقط در صورت تبعیت ظاهری و باطنی آنها از سیاست ما است که خواهند توانست از حمایت مستمر دولت اعلیحضرت برخوردار شوند. در غیر این صورت چنانچه صهیونیستها بخواهند باز هم به رویه خود در شکل برخورد مغرضانه با سیاست صهیونیستی ما ادامه دهند، بایستی به آنها جداً اخطار کرد که منبعد ماهیت وجودی «سازمان صهیونیسم» از سوی ما زیر سؤال خواهد رفت.[۲]

هنگامی که گزارش «هیوبرت یانگ» به لندن رسید، «جرارد کلاسون» (از کارشناسان امور اعراب دروزارت مستعمرات) درباره آن یادداشتی به شرح زیر نوشت:

... این امر مسلم است که اگر ما روابط خود با «سازمان صهیونیسم» راقطع کنیم، به

دنبال آن باید از سیاست تشکیل «وطن ملی یهود» نیز دست برداریم. من مطمئن هستم که اگر بخواهیم با وارد آوردن فشار به دکتر وایزمن، او را در وضع مشکلی قرار دهیم، وایزمن چاره ای نخواهد داشت جز اینکه یا خود را از «سازمان صهیونیسم» کنار بکشد (که این وضع برای کل سیاست مادر فلسطین فاجعه آفرین است) و یا اینکه به کلی با ما قطع رابطه کند و به جمع گروههای افراطی صهیونیستی بپیوندد. نظر من این است که ما باید ابتدا به صورت پل ارتباطی بین وایزمن و صهیونیستهای افراطی وارد عمل شویم، و در صورتی که شرایط مناسب فراهم شد، با دلگرمی دادن هرچه بیشتر به وایزمن سبب اخراج صهیونیستهای افراطی از «سازمان صهیونیسم» شویم. «جرارد کلاسون»، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۱

سرهنگ «ماینرتس هاگن» (مشاور نظامی وزارت مستعمرات در امور خاورمیانه) نیز طی یادداشتی بر گزارش «هیوبرت یانگ» چنین نوشت:

... من ازاینکه می بینم آقای سرگرد یانگ از دیدگاههایی که قبل ازترك لندن نسبت به صهیونیسم داشته، دست کشیده است، واقعاً احساس نگرانی می کنم و معتقدم که او در نوشتن این گزارش به شدت تحت تاثیر جو موجود در فلسطین قرار گرفته، و یا اینکه توسط اعراب جادو شده است.

البته من نمی‌خواهم بگویم مسأله مقاومت و مخالفت اعراب در برابر صهیونیسم را نباید جدی بگیریم. ولی اعتقادم بر این است که مسأله آنقدرها هم که تصور می‌شود، غیرقابل حل نیست تا ناچار شویم در مقابل آن حالت تسلیم طلبانه به خود بگیریم. به نظر من سرگرد یانگ نسخه‌ای ارائه داده که نتیجه آن درست برعکس نظر ما از آب در خواهد آمد، و ثمری جز بیزاری کامل صهیونیستها از دولت اعلیحضرت نیزبه بار نخواهد آورد.

ضمن آنکه دکتر وایزمن هرگز با آنچه هربرت ساموئل درنطق روز سوم ژوئن بیان داشته، موافقت نخواهد کرد. اصولا هم این امر منطقی نیست که از وایزمن بخواهیم حتماً با گفته‌های ساموئل موافقت کند. زیرادرچنین صورتی وایزمن باید از تمام خواسته‌هایش چشم پوشی کند ودرحقیقت از نظر سیاسی دست به خودکشی بزند. تمام آنچه که باید درفلسطین صورت بگیرد، ناگزیر برپایه اعلامیه بالفور قرار دارد

و تا زمانی که سیاست ما براین اعلامیه استوار است، هرگز نباید صهیونیستها وادار به چشم‌پوشی از مفاد آن شوند.

من ضمناً با آنچه که کلاسون دریادداشت خود برگزارش یانگ نوشته نیز مخالفم و معتقدم که به جای کلنجار با «سازمان صهیونیسم» بهتر است این سازمان را به حال خود رها کنیم، چون هر گونه کوششی در راه به هم ریختن تشکیلات «سازمان صهیونیسم» نوعی بازی با آتش است. در حال حاضر نیز ما درموقعیتی نیستیم که بتوانیم قدرت ابراز وجود در مقابل چنین مسائلی را داشته باشیم.

به نظر من، فعلاً ما باید تمام هم خود را درفلسطین فقط حول دو محور متمرکز کنیم: ۱ـ ایجاد امنیت، ۲ـ اعمال یك سیاست قاطع و هدایت آن در جهتی که سبب اصطکاك با یهودیان و اعراب نشود. «ریچارد ماینرتس هاگن»، ۲۱ اکتبر ۱۹۲۱

روز ۲ نوامبر ۱۹۲۱ به بهانه سالروز صدور اعلامیه بالفور، بین اعراب ویهودیان دربیت المقدس درگیری رخ داد. طی این درگیری چهار یهودی و یك عرب کشته شدند. هربرت ساموئل گزارشی از این واقعه به لندن مخابره کرده و سرهنگ «ماینرتس هاگن» یادداشتی به شرح زیر بر این گزارش افزود:

...در ملاقاتی که با دکتر وایزمن داشتم، او را به خاطر این حادثه خیلی افسرده و نگران دیدم. او می گفت: قصد دارد از ما بخواهد که حتماً در فلسطین یك نیروی نظامی یهود تشکیل بدهیم.

ولی من با ترسیم اوضاع فعلی فلسطین توانستم وایزمن را از چنین تصمیمی منصرف کنم و به او بقبولانم که بهتر است فعلا از مطرح کردن این نوع خواسته ها صرفنظر کند و به ما چند روزی فرصت دهد تا هر طور که صلاح می‌دانیم اقدام کنیم...

مسأله‌ای که حکومت فلسطین همواره نسبت به وقوعش هشدار می‌داد. اینك واقعیت پیدا کرده است. شك نیست که وقوع اینگونه حوادث ضمن وارد آوردن صدمات فراوان به امنیت فلسطین، اصولاً توانایی و لیاقت حکومت فلسطین را در برقراری نظم نیز به زیر سؤال خواهد برد.

به نظر من باید فرصت را از دست نداد و تاتنور داغ است، نان راپخت. یعنی با گرفتن اختیارات تام از دولت بریتانیا، بایستی فوراً هر آنچه که اقتضای سیاست ما در

فلسطین است، بدون ابهام وپرده پوشی درعمل به اجرا گذاشت و همزمان با آن نیز به هربرت ساموئل دستور اکید داد تا کلیه افرادی را که عملاً یا لفظاً مردم راعلیه سیاست ما بر می‌انگیزند، دستگیر و یا در صورت لزوم ازفلسطین تبعید کند.
علاوه بر آن به تمام کارمندان حکومت که تمایلی به تبعیت از سیاست ما ندارند فرصت دهد تا از مقام خود کنار روند. ضمن این اقدامات نیز البته واجب است کوشش لازم به کار رود تا کنترل نظامی فلسطین از ستاد فرماندهی در قاهره به کلی مجزا شود.
به هر حال من اینطور تشخیص می‌دهم که گرچه امکان دارد اجرای اعمال فوق الذکر اوضاع سیاسی فلسطین را به تب و تاب بیاندازد، ولی چنانچه ما باقدرت و قاطعیت اقدامات خود رابی گیری کنیم، مسلماً در مهار کردن اعراب ـ که طبیعتی ترسو دارند و از دوران گذشته همواره به اطاعت از قدرت و دستورات آمرانه عادت داشته‌اند ـ موفق خواهیم بود.
اعتقاد من بر این است که اگر درفلسطین یك جوش و خروش ناگهانی بوجود آوریم، به هر حال تکلیف خود را یکسره خواهیم کرد.
این به مراتب بهتر از آن است که دایم دست به عصا راه برویم و با چنین رویه‌ای: هم موقعیت خود را تضعیف کنیم، هم در مقابل اعراب بیشتر خوار و خفیف شویم، و هم اعتماد و اطمینان یهودیان را نسبت به خودمان از بین ببریم... «ریچارد ماینرتس هاگن»، ۳ نوامبر ۱۹۲۱

«ویندهام دیدز» (دبیر اول مجمع مشورتی حکومت فلسطین) درنامه‌ای که به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ برای «جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات انگلیس) ارسال داشت، اوضاع فلسطین را چنین توصیف کرد:
...وضعیت دراینجا نه تنها بهبود نیافته، که به عقیده من بدتر شده است.
تا آنجا که اطلاع داریم، سیاستی که تا به حال درفلسطین پیش گرفته‌ایم آنقدرها خوشایند اعراب نبوده است. ولی از حدود نه ماه الی یك سال قبل، وضع به صورتی درآمده که صهیونیستها هم‌نسبت به سیاست ما ابراز ناخشنودی می کنند.
حکومت انگلیسی فلسطین از بدو استقرار همواره با خوشبینی به آینده می‌نگریست

و احساسمان این بود که شهرت فراوان ما نیز برای جلب حسن ظن مردم کفایت خواهد کرد.
ولی اینك بجایی رسیده ایم که متاسفانه باید بگویم: ما در هدفی که داشتیم موفقیتی به دست نیاورده ایم. بی شك دلیل اصلی این عدم موفقیت نیز ـ به عقیده من ـ چیزی نیست جز آنکه: در این کشور یك وضع استثنایی ـ که در جاهای دیگر نمونه اش را نمی توان یافت ـ به صورت اشتراك ارگانی به نام «سازمان صهیونیسم» با ما در امور اجرایی حکومت وجوددارد.
البته اشتراك حکومت فلسطین با«سازمان صهیونیسم»ـ همانطور که در متن قیم نامه آمده و امروز هم در کشورٌ عمل می شود ـ به شرطی می توانست برای اعراب مفهوم و مقبول باشد، که این هر دو ارگان با هم تفاهم کامل داشتند و در یك جهت سیر می کردند. درحالی که وقتی اعراب یکی از این دو شریك را ـ که به آن کمتر اعتماد دارندـ می بینند که دست به اقدامات افراطی می زند و تمام کوشش خود را نیز به کار می گیرد تا شریك دیگر را با اهداف خویش همراه کند، وضعیت کشور حالت خطرناکی به خود می گیرد. و باید دانست که چون در حال حاضر چنین وضعیتی بر فلسطین حکمفرماست، طبعا اعراب هم هرگونه قانون و ضابطه اجرایی در کشور را القاء شده از سوی صهیونیستها می‌دانند و تصورشان جز این نبوده و نیست که حکومت فلسطین از ناچاری وادار به قبول آنها شده است.
موقعی که فرماندار کل طی نطقی در روز سوم ژوئن ۱۹۲۱، سیاست مورد نظر خود راـ که بنا داشت براساس دستورالعمل دولت اعلیحضرت به اجرا در آورد ـ به وضوع تشریح کرد، اینطور احساس شد که سخنان او ضمن جلب اطمینان و اعتماد بسیاری از مردم، نگرانی و تشویش خاطر آنها را نسبت به آینده نیز تخفیف داده و به طور کلی نوید دهنده دوران مطلوب و خوشایندی خواهد بود.
ولی امروز اکثراً اذعان دارند که فرصت طلایی ناشی از نطق روز سوم ژوئن، نه تنها ثمری به بار نیاورده، بلکه تمام وعده هایی هم که درآن داده شده بود تقریبا از یادها رفته است.
و این امر دلیلی ندارد جز آنکه مسأله شراکت «سازمان صهیونیسم» در امور حکومت ـ همانگونه که قبلا اشاره کردم ـ کماکان برقرار بوده است.

براساس ضوابط قیمومت بر فلسطین، چنانچه یکی از شرکاء سخنی گفت، همه ازشریك دیگر انتظار همسویی دارند. به همین جهت نیز کسی از «سازمان صهیونیسم » که رسماً از سوی دولت اعلیحضرت به عنوان یك ارگان مددکار حکومت فلسطین شناخته شده، انتظار ندارد که روشی مخالف سیاست دولت اعلیحضرت درپیش بگیرد. ولی «سازمان صهیونیسم» بدون توجه به این مسأله راه خودش را رفت و به هیچوجه رغبتی به هماهنگی باسیاست دولت نشان نداد. اخیراً نیزاین سازمان نمك ناشناسی و خیانت را به جایی رسانده که اعلامیه مربوط به سیاست جدید دولت اعلیحضرت در فلسطین را کاملا غیرقابل قبول اعلام کرده است.

در این میان اعراب هم فقط به تماشا نشستند و منتظر ماندند تا ببینید بالاخره کدامیك از دوطرف به عنوان شریك برتر خواهد توانست خواسته‌های خودرابردیگری تحمیل کند به این شکل که: آیا دولت اعلیحضرت آنقدر توانایی دارد که سیاست مورد نظر خود را به صهیونیستها بقبولاند؟ و اگر آنها زیربار نرفتند، آیا بریتانیا آنقدر قدرت دارد که روابطش را با صهیونیستها قطع کند؟

ولی این، انتظار بیهوده‌ای بود. چون هیچ اتفاقی نیافتاد و نتیجه‌ای هم که اعراب گرفتند جز اینها نبود که: دولت اعلیحضرت دست و پابسته در اسارت صهیونیستها قرار دارد؛ نطق سوم ژوئن جز در باغ سبز چیز دیگری نبود؛ و هر قانون وضابطه ای که دراینجا وضع شده و می‌شود. صرفاً تأمین منافع صهیونیستها رامد نظر قرار می دهد...

شاید آنچه دراین نامه نوشته‌ام، به نظر کسانی که در لندن نشسته‌اند اغراق آمیز بیاید، و هیچکس دلش نخواهد باور کند که سیاست بریتانیا در اداره حکومت فلسطین اینهمه اعتبار خود را از دست داده است. ولی واقعیت همان است که توضیح دادم. چون در این نامه خصوصی می توانم یادآور شوم که صهیونیستها هیچ دوستی رابهتر از من برای خود در این کشور سراغ ندارند، برای رفع چنین مشکلی نیز می‌توانم به خود اجازه دهم که پیشنهاد کنم: بهتر است وظایف غیر عادی محول شده به سازمان صهیونیسم در قیم نامه، ملغی شود. ضمن آنکه تنها مرجع رسمی حاکمیت بر فلسطین همان تشکیلات حکومت فعلی خواهد بود، برای کمك به اداره امور نیز

ارگانی متشکل از نمایندگان کلیه جوامع ساکن فلسطین تشکیل شود. چون فقط با این شیوه است که دولت اعلیحضرت خواهد توانست: وظیفه محوله از سوی قدرتهای بزرگ را به نحو احسن به اجرا درآورد؛ مواعید خود را نسبت به یهودیان جامه عمل بپوشاند؛ و در عین حال نیز نشان دهد که در اجرای وظایف خود بیطرفی کامل را رعایت کرده و تحت تاثیر هیچ عامل محرکی قرار نگرفته است.

سخن آخر اینکه، به اعتقاد من: اگر در شرایط حاضر کوچکترین اقدامی در جهت افزایش قدرت نمایندگان صهیونیسم در فلسطین صورت گیرد، نتیجه ای جز تحریك سوء ظن اعراب، و عواقب خطرناك در پی نخواهد داشت...

درمورد نامه «ویندهام دیدز» سه تن از اعضای وزارت مستعمرات به شرح زیر اظهار نظر کردند:

...به نظر می رسد نویسنده این نامه درجهت گیری خود دچار اشتباه شده باشد. چون مطمئناً این مسأله خیلی حیرت آور است که تصور کنیم اعراب فلسطین حامی حکومتی هستند که اصولا به خاطر اجرای مفاد اعلامیه بالفور شکل گرفته و در راه نیل به هدف خودش همواره مورد سوء ظن و عدم اعتماد آنها قرار داشته است.

به نظر من آقای «دیدز» در حالتی دست به نگارش این نامه زده که دچار ناراحتی های فراوان بوده است و مواجهه وی با رفتار خصومت آمیز را نیز باید از عللی به شمار آورد که سبب شده تا این حد در نظرات خود به راه خطا کشیده شود. چون حالت خصومت موجود به صورتی است که شخصاً معتقدم حتی باالغای ماده چهارم قیم نامه و امحای قدرت «سازمان صهیونیسم» نیز هرگز نخواهیم توانست شدت دشمنی اعراب نسبت به خودمان را کاهش دهیم. زیرا تا زمانی که مفاد اعلامیه بالفور منظور نظر ما است، حتی ایجاد دگرگونی در روش اجرای آن نیز هیچگاه در موضع مخالفین این اعلامیه تغییری پدید نخواهد آورد. باید دانست که مخالفت اعراب نه به جهت فرمولهای اجرایی اعلامیه، بلکه مستقیما به سمت خود اعلامیه هدف گیری شده است.

واما،به عنوان اقداماتی که جنبه مسکن موقتی داشته باشد، آیا نمی توانیم در مورد برکناری دکتر «ادر» (رئیس فعلی کمیسیون صهیونیسم) به سازمان صهیونیسم ـ

که می‌دانیم خودشان هم به این کار تمایل دارند ـ فشار بیاوریم؟ ویا وضعی ایجاد کنیم که صهیونیستها وادار به پذیرش سیاست اعلام شده درنطق سوم ژوئن فرماندار کل شده، هیچیك از محافل یهودیان نیز با این کار مخالفت نکنند؟... گرچه به نظر من، اقدام اخیر آنقدر مشکل است که تقریبا باید آن را غیر ممکن پنداشت. «جرارد کلاسون»، ۹ دسامبر ۱۹۲۱

... به عبارت بهتر در این نامه بار دیگر پیشنهاد شده که ما تسلیم خواسته مترسکهای عرب شویم و از صهیونیستها نیز بخواهیم که از اعلامیه بالفور و پیش نویس متن قیم نامه چشم‌پوشی کنند.این وضعی است که به نظر من فقط به خاطر روشن نبودن سیاست ما وضعف و ناتوانی حکومت فلسطین پدیدار شده است.
ضمن آنکه به سهم خود هرگز نمی‌توانم باپیشنهادات قهقرایی و ویران کننده دوستم آقای «دیدز» موافقتی داشته باشم. ارائه چنین پیشنهاداتی را نیز دلایلی بر استمرار همان حرکت لرزان و بی هدفی می‌دانم که حکومتمان در فلسطین از سابق در پیش گرفته بود... سرهنگ «ریچارد مانیرتس هاگن»، ۱۰ دسامبر ۱۹۲۱

... آقای «ویندهام دیدز» درنامه خود آنچنان تصویر دلتنگ کننده ویاس آوری از موقعیت موجود در فلسطین ترسیم کرده که هرگز گمان نمی‌رود او تاکنون نقش مدافع سیاست صهیونیستی را به عهده داشته است. ضمن آنکه در ملاقات دیروز با آقای «ریچموند» (معاون ویندهام دیدز) نیز گزارشی از اوضاع فلسطین شنیدم که به مراتب بدتر و اسفناکتر از نوشته آقای «دیدز» بود. ولی مسأله اینجا است که آقای ریچموند هیچ التفاتی به صهیونیسم ندارد، و دیدگاه او هم احتمالاً تا حد زیادی از احساسات شخصی وی رنگ گرفته است.
اصولاً باید توجه داشت که درخواست از صهیونیست‌ها برای چشم‌پوشی از ماده چهارم قیم نامه، مسلماً از نظر آنان تفاوت چندانی با الغای اعلامیه بالفور ـ و یا در حقیقت انکار کل سیاست صهیونیستی ـ نخواهد داشت. بخصوص آنکه صهیونیست‌ها اخیرا پس از آگاهی به بخشنامه اخیر ژنرال «کان گرو» به افسران تحت فرمانش، به خشم و عصبیت شدیدی دچار شده اند و به حالتی درآمده اند که خبر

از ناامیدی و آشفتگی فراوان درآنها می‌دهد.
دیروز که به همین مناسبت با دکتر وایزمن دیداری داشتم و با او حدود دو ساعت گفتگو کردم، آنچنان وایزمن را پریشان و آشفته خاطر یافتم که در مقایسه با موارد گوناگون افسردگیش درخلال بعضی حوادث گذشته، هرگز او را چنین ندیده بودم.
«جان شاك برگ»، ۱۳ دسامبر ۱۹۲۱ (سند شماره ۸۵۲/ ۵۳۷)

درباره مسأله بخشنامه ژنرال «کان گرو» (قائم مقام ژنرال آلنبی در سر فرماندهی ارتش انگلیس در قاهره) به افسران تحت فرمانش در فلسطین، که خشم صهیونیست‌ها رابه دنبال داشت، باید توضیح داد که: نسخه ای از این بخشنامه توسط «هربرت ساموئل» (فرماندار کل فلسطین) بدون هیچگونه اظهار نظری برای وزارت مستعمرات انگلیس ارسال شده بود و مفاد آن علاوه بر ناراحتی صهیونیست‌ها عکس‌العملهای شدیدی دربین مقامات وزارت مستعمرات نیز بوجود آورد.
در آن قسمت از بخشنامه مذکور، که با مسائل مربوط به صهیونیسم ارتباط پیدا می‌کرد چنین آمده بود:

۱ـ اینطور به نظر می‌رسد که بهتر است خطوط کلي سیاست دولت اعلیحضرت در فلسطین برای پرسنل نظامی انگلیسی مستقر درپادگان های فلسطین تشریح شود، تا در مواقعی که برای حمایت از حکومت غیر نظامی فلسطین فراخوانده می‌شوند، بدانند مجری چه نوع سیاستی هستند.
۲ـ در حالی که لزوم بر کناری قوای نظامی از مسائل سیاسی رسماً مورد تایید می‌باشد، ولی استثنائاً دردو مورد ایرلند و فلسطین مشاهده شده که مسائل و مشکلات خاصی به خاطر هواداری نیروهای نظامی ازیکی از طرفین درگیر بوجود آمده است.
۳ـ درمورد فلسطین، آشکارا ملاحظه شده که نیروهای نظامی ما بیشتر به سوی اعراب گرایش دارند و همانند دیگر ناظران بیطرف، افراد مانیز اعراب را قربانیان سیاسی غیر عادلانه می‌دانند که ازسوی دولت بریتانیا برآنها تحمیل شده است.
۴ـ سیاست دولت بریتانیا گرچه بر پایه اعلامیه بالفور قرار دارد، ولی بیشتر مبتنی بر تفسیرهایی از آن است که در نطق ۴ ژوئن فرماندار کل[۳] و نطق روز ۱۴ ژوئن آقای

چرچیل ارائه شده است (گزیده ای از هر دو نطق در پیوست این بخشنامه وجود دارد).
۵ـ صرفنظر از عقیده طبقات گوناگون درباره عادلانه و یاغیر عادلانه بودن سیاست دولت، مسأله اساسی برای کسانی که در کاربرد این سیاست مسئولیتی به عهده دارند، صرفاً توجه دادن عموم به نیت خیرخواهانه خود وآشکار ساختن این حقیقت است که آنها هرگز از سیاستی که منتهی به اعمال فشار و خفقان برسکنه عرب فلسطین شود حمایت نخواهند کرد.
۶ـ دولت بریتانیا هرگز حامی سیاست سلطه جویانه صهیونیست‌های افراطی ـ که قصد دارند با یهودی کردن فلسطین، اعراب را به صورت تابع محض خود در آورند ـ نخواهد بود...

بخشنامه ژنرال «کان گرو» عکس العمل های فراوانی در میان مقامات وزارت مستعمرات بوجود آورد، که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

...گرچه جملات به کار رفته دراین نامه بیانگر خواسته‌های ما نیست، ولی به نظر می رسد که، موضعگیری آن در جهت صحیحی باشد. با این حال بهتر است مطلب آن نادیده گرفته شود... «جرارد کلاسون»، ۳۰ نوامبر ۱۹۲۱

...شخصاً این بخشنامه را سندی بسیار موذیانه و خطرناك می‌دانم و معتقدم که مفاد آن به جای تفهیم سیاست مادر فلسطین بیانگر نظراتی غیر واقعی از سوی نویسنده بوده، نتیجه‌ای هم جز تحریك سربازان مادرفلسطین علیه صهیونیست‌ها به بار نخواهد آورد.
قصد من این است که یك نسخه از بخشنامه را برای مقامات وزارت جنگ ارسال دارم. ضمناً تاکید می کنم که آقای چرچیل با توجه دقیق به لحن به کار رفته در این بخشنامه، از وزارت جنگ سؤال کند آیا مطالب آن با کسب موافقت از «شورای فرماندهی ارتش» نوشته شده است یا نه؟ «ریچارد ماینرتس هاگن»، اول دسامبر ۱۹۲۱

... متن این بخشنامه باید حتماً به نظر آقای وزیر مستعمرات برسد. عقیده من هم درباره مطالبش این است که گرچه بعضی نکات آن در حقیقت بیانگر خواسته‌های ما است، ولی ضمناً باید توجه داشت که هرکس این بخشنامه را بخواند مطمئناً احساس

خواهد کرد مطالب آن از سوی یك ضد صهیونیست برای راهنمایی عناصر ضد صهیونیست نوشته شده است.
گرچه حداقل مزیتش هم این است که بر لزوم اطاعت و فرمانبرداری افسران از سیاست دولت اعلیحضرت تاکید دارد، و نباید از این نظر به آن کم بها داد... «جان شاك برگ» ، اول دسامبر ۱۹۲۱

•

آقای وزیر مستعمرات:
شما باید حتماً بخشنامه ضمیمه را که از سوی مرکز سرفرماندهی ما در قاهره خطاب به قوای مستقر در فلسطین صادر شده مطالعه کنید. چون به عقیده من این بخشنامه در لفافه دستورات رسمی، هدفی جز آن ندارد که نیروهای نظامی در فلسطین را علیه سیاست صهیونیستی دولت اعلیحضرت تحریك کند.
به نظر من در وهله اول نیز بهتر است از وزارت جنگ رسماً بخواهیم تا معلوم کنند که آیا صدور این بخشنامه با اطلاع و نظر شورای فرماندهی ارتش بوده است یانه؟ و علاوه بر آن مسأله مهم توجه داشته باشید که آقای فرماندار کل این بخشنامه را بدون هرگونه اظهار نظری برایمان فرستاده است... «جیمز مسترتون ـ اسمیت» (معاون وزارت مستعمرات)، ۸ دسامبر ۱۹۲۱

چرچیل (وزیر مستعمرات) درپاسخ یادداشت معاون وزراتخانه نوشت:
...هیچ اقدامی لازم نیست. چون قصد دارم این مسأله رادراولین جلسه کابینه که به بحث پیرامون فلسطین اختصاص دارد، مطرح کنم... «وینستون چرچیل»، ۹ دسامبر ۱۹۲۱

و این در حالی بود که اصولاً چرچیل قبل از آگاهی به مفاد بخشنامه ژنرال «کان گرو» هم تصمیم داشت اقداماتی برای جلوگیری از اعمال نظر مقامات ارتشی در امور فلسطین، به اجرا بگذارد. چون وی طی تلگرافی در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۱ به هربرت ساموئل نوشته بود:
... قصد دارم به زودی از کابینه بخواهم تا امر کنترل قوای نظامی در فلسطین را نیز همچون رویه‌ای که در عراق اجرا می‌شود، به عهده وزارت مستعمرات قرار دهد. متعاقب این اقدام نیز چون فرماندهی قوای موجود درفلسطین از مرکز مصر منفك

خواهد شد، لذا از سوی وزارت مستعمرات شخصی را به فرماندهی قوای مستقر در فلسطین منصوب خواهیم کرد که هوادار سیاست جاری ما در فلسطین باشد... (سندشماره ۷۳۳/۷).

پس از آن نیز، چرچیل ـ همانگونه که به معاون وزارت مستعمرات قول داده بود ـ یادداشتی به شرح زیر تسلیم کابینه دولت انگلیس کرد:

... ازاعضای کابینه درخواست دارم تاامور مربوط به کنترل نظامی فلسطین را ـ همانند آنچه در عراق به اجرا درآمده ـ از مرکز فرماندهی قاهره، به وزارت مستعمرات انتقال دهند. ضمنا پیشنهاد می کنم تمام نفرات نظامی انگلیسی از فلسطین فراخوانده شوند تا به جای آنها قوای مشروحه زیر، به اضافه یك نیروی کمك خدماتی، درفلسطین استقراریابند: یك اسکادران هواپیما، دو گروهان زره پوش، دو گردان توپخانه هندی، یك هنگ سواره نظام هندی، ویك دسته آتشبار هندی.

علاوه بر اینها، یك نیروی ژاندارمری متشکل از نفرات انگلیسی (حدود ۷۰۰ نفر) مورد نیاز است. این نیرو که تحت فرمان حکومت فلسطین قرار خواهد داشت، پس از تجدید سازمان پاسگاههای ژاندارمری محلی، با استفاده ازنفرات آنها به انجام وظیفه خواهد پرداخت... (سند شماره ۱۳۱ / ۲۴).

گزارش رسمی حکومت فلسطین برای وزارت مستعمرات انگلیس نشان می دهد که با آغاز سال جدید میلادی (۱۹۲۲) نیز هیچ کاهش محسوسی دربحران فلسطین پدید نیامد. درقسمتی از این گزارش که رویدادهای ماه ژانویه ۱۹۲۲ را در برمی گیرد، راجع به مسأله مسلح شدن صهیونیستها چنین آمده بود:

... کوشش یهودیان درمسلح شدن، به صورتی قابل ملاحظه نگرانی و تشویش اعراب را دامن زده است. در این مورد، علاوه بر آشکار شدن عملیات آنها برای جمع آوری مقادیر عمده سلاح در شهر حیفا، دلایل دیگری نیز در دست است که مشخص می کند: یهودیان به مقیاسی کمتر از حیفا، در نقاط مختلف فلسطین اسلحه و مهمات گرد آورده اند تا از آنها برای حفاظت خود در موقع لزوم استفاده کنند... (سند شماره ۷۳۳/۱۸).

پس از آن در اوایل سال ۱۹۲۲ بود که ارتش سرّی یهود، تحت عنوان

«هاگانا» به صورتی آشکار شروع به عرض اندام کرد. درمورد فعالیتهای آن نیز گزارش مفصلی در ماه مه ۱۹۲۲ از طرف سر فرماندهی ارتش انگلیس به وزارت مستعمرات واصل شد، که در قسمتی از آن آمده بود:

... اطلاعات به دست آمده حکایت از این دارد که: یك سازمان غیر قانونی ـ که مؤسسین آن را تعداد قلیلی تشکیل می‌دهند ـ بدون توجه به لزوم اعلام موجودیت قانونی، سعی دارد در نهایت مخفی کاری دست به اقداماتی بزند.

به نظر می‌رسد فکر اولیه تاسیس چنین سازمانی ابتدا با عنوان «سازمان دفاع شخصی یهودیان» در ماه مارس یا آوریل سال ۱۹۲۰ توسط شخصی به نام «ولادیمیر ژابوتینسکی» و با مساعدت «روتنبرگ» در فلسطین شکل گرفته باشد. دلیل چنین اقدامی نیز، عدم اشتیاق حکومت نظامی فلسطین به پیشبرد سیاست صهیونیستی، و مخالفت آن با حضور دایمی «گردان یهود» در فلسطین بوده است.[۴]

حدود روزهای «عید فصح» سال ۱۹۲۰ گروهی از جوانان یهودی در خیابانهای بیت‌المقدس رژه رفتند تا قدرت دفاعی خود را به نمایش بگذارند. این برنامه، که به نظر اعراب اصلا حالت آشتی جویانه نداشت، احتمالا یکی از عللی بود که به درگیریهای ماه آوریل همان سال منجر شد.

«ولادیمیر ژابوتینسکی» به اتهام شرکت در واقعه ماه آوریل بازداشت شد و پس از محاکمه به زندان افتاد. ولی بلافاصله مورد عفو قرار گرفت و از فلسطین به آمریکا عزیمت کرد. در آمریکا نیز وی از هیچ کوششی برای تبلیغ در جهت لزوم تشکیل نیروی دفاعی مسلح یهودیان در فلسطین، از طریق مطبوعات و وسایل ارتباطی دیگر، فرو گذار نکرد...

در حالی که حدس زده می‌شود: «سازمان دفاع شخصی یهودیان» در جریان آشوبگری ماه مه ۱۹۲۱ نقش مهمی به عهده داشته است، روز ۱۰ ژانویه ۱۹۲۲ نیز اطلاع داده شد که سازمان «هاگانا» مرکز فعالیتهای خود را در کنیسه «باب هاتا» قرار داده است.

البته تا آن روز نشانه‌ای از موجودیت «هاگانا» به عنوان یك تشکیلات سازمان یافته در هیچ نقطه‌ای از فلسطین ـ بجز بیت‌المقدس ـ مشاهده نشده بود. ولی پس از آن در بسیاری از شهرها و بخصوص در حیفا و طبریه، یهودیان بدون پرده‌پوشی به صحبت

راجع به اقدامات «هاگانا» پرداختند، و آنطور که از سخنان آنها بر می آمد: «کمیسیون صهیونیسم» نیز که از طرفداران تشکیل «هاگانا» بوده است، به اهداف و فعالیتهای آن با نظر مثبت می نگرد.

هم اکنون ـ آنطور که مشهود است ـ در هر یك از شهرهای فلسطین که تعداد یهودیانش قابل ملاحظه باشد، شعبه‌ای از «هاگانا» وجود دارد، و مقادیر عمده‌ای اسلحه نیز وارد کشور شده که در دسترس یهودیان قرار گرفته است...

درباره گزارش مربوط به علنی شدن فعالیتهای سازمان «هاگانا» دو تن از مقامات وزارت مستعمرات چنین اظهار نظر کردند:

... چنین به نظر می رسد که «سازمان صهیونیسم» ضمن داشتن اطلاعات کافی راجع به فعالیتهای «هاگانا» احتمالا با گردانندگان آن نیز دارای روابط خصوصی باشد...

«جان شاك برگ»، ۱۵ ژوئن ۱۹۲۲

... من زیاد مطمئن نیستم که ما واقعا در پروراندن و ایجاد زمینه فعالیت برای «هاگانا» نقشی ایفا نکرده باشیم. چون این ما بودیم که درصدد ایجاد یك بازوی نظامی قوی در فلسطین بر آمدیم، و با وجودی که فکر نمی کنم بتوانیم همواره این بازوی نظامی را برای پیشبرد اهداف خود نگهداریم، ولی مطمئناً کوشش ما برای ایجاد تشکیلات نظامی در مجتمعهای یهودی نشین، به یهودیان اینطور فهماند که ما واقعاً مشتاق بوجود آمدن نیروی مسلح دفاعی توسط آنها هستیم. در حالی که حداقل میبایست توجه می کردیم که: اگر کسی برای استفاده از سلاح در جهت مورد نظر آموزش ندیده باشد، اصولا دادن سلاح به دست او خطا است. ضمناً معتقدم که: موافقت ما با مسلح شدن یهودیان، هرگونه کوشش برای یافتن و ضبط سلاحهای موجود در دست اعراب را نیز به طور کلی غیر ممکن ساخته است... «اریك میلز»، ۱۵ ژوئن ۱۹۲۲ (سند شماره ۷۳۳/۳۳)

روز اول مارس ۱۹۲۲ «ویندهام دیدز» طی نامه‌ای برای «هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) چنین نوشت:

... در اوضاع کشور هنوز بهبودی مشاهده نمی شود. گرچه گهگاه بعضی ها در مورد

بهبود ظاهری اوضاع گزارشهایی می‌دهند. ولی نباید با مطالعه آنها دچار اشتباه شوید و گمان کنید که وضع انفجار آمیز موجود بر طرف شده است...
ضمن آنکه دو مورد کشف ورود اسلحه قاچاق به فلسطین، نگرانیهای فراوانی بوجود آورده است. شرایط اقتصادی نیز اصلا وضع مطلوبی ندارد: مقادیر معتنابهی غلات روی دست کشاورزان مانده است و قیمتها هم سیر صعودی پیدا کرده‌اند...
گرچه اثر این مسائل را در ایجاد نارضایی‌های مقطعی نمی‌توان نادیده گرفت، ولی علت اصلی چیز دیگری است...

روز ۹ مارس ۱۹۲۲ نیز «هربرت ساموئل» (فرماندار کل فلسطین) طی تلگراف محرمانه‌ای برای چرچیل (وزیر مستعمرات) مسائل زیر را با او در میان نهاد:

... شرایطی که از قبل موجب بروز نا آرامی و تشنج شده بود، همچنان بدون تغییر باقی مانده است. دلیل این امر، قسمتی ناشی از بی اطمینانی هایی است که به خاطر تأخیر طولانی در استقرار حالت رسمی قیمومت ایجاد شده و یك حالت بلاتکلیف برای اداره امور فلسطین بوجود آورده است. قسمت دیگر ـ که اهمیتی به مراتب بیشتر دارد ـ ارتباط به واقعیاتی پیدا می کند که در حال حاضر بر افکار مردم حکمفرما است، و اکثریت ساکنان فلسطین را دچار این توهم کرده که سیاست فعلی دولت بریتانیا منافع بنیادی آنان را به خطر خواهد انداخت. اگر بخواهم مطلب را به زبان ساده بیان کنم: اعتقاد آنها بر این است که سیاست ما در فلسطین نتیجه‌ای جز ربودن این سرزمین از دست اعراب و تسلیم آن به یهودیان، در پی نخواهد داشت. در این مورد، ضمن آنکه هرگونه اظهارات اطمینان بخش و توضیح و استدلالی هرگز نتوانسته باعث دگرگونی عقیده آنها شود، بیانیه‌های مختلف دولت بریتانیا نیز هیچگاه اثری در مجاب کردنشان نداشته است. چون همواره در چنین مواقعی رهبران صهیونیسم اظهاراتی کرده‌اند که تمام آثار مثبت بیانیه‌ها را خنثی کرده است.
به طور مثال: صهیونیست‌ها پیوسته در تبلیغات خود عبارت: «همانند انگلستان که انگلیسی است فلسطین هم باید یهودی باشد». را به کار می‌برند. البته اگر استعمال آن صرفاً محدود به یکی دو مورد می‌شد و بعد هم از یاد می‌رفت، چندان جلب توجه نمی‌کرد و آثاری از خود به جا نمی‌گذاشت. ولی متاسفانه یکی از روزنامه‌های پر

تیراژ انگلیسی، که گرایشات شدید صهیونیستی دارد، این عبارت را به عنوان تیتری که عصاره سیاست صهیونیستی را تفهیم می کند، برگزیده است، و ضمن تکرار آن در هر شماره، این مطلب را هم به طور مرتب یادآور می شود که: «... یهودی کردن فلسطین هدف واقعی صهیونیسم است وپنهان داشتن آن از اعراب، جز نیرنگ ودو رویی نیست...». (سند شماره ۷۳۳/۱۹)

---

۱. سند مربوط به نطق روز سوم ژوئن ۱۹۲۱ فرماندار کل فلسطین (هربرت ساموئل)درصفحه۱۶۱ آمده است ـ م.

۲. توجه به مفاد این گزارش به خوبی می تواند تشتت فکری و بی هدفی دولتمردان انگلیسی را برملا سازد و به عیان نشان دهد که انگلیسیها بر خلاف آنچه عوام الناس می پندارند هرگز حتی برای یك دوره کوتاه مدت هم دارای سیاست منظم و حساب شده نبوده و نیستند ـ م.

۳. نطق هربرت ساموئل (فرماندار کل فلسطین) روز سوم ژوئن ایراد شده بود، نه چهارم ژوئن ـ م.

۴. درباره سروان «ژابوتینسکی» و فعالیت های «گردان یهود» مطالب بیشتری در فصل یازدهم کتاب وجود دارد ـ م.

فصل چهاردهم

اولین کتاب سفید

هیأت نمایندگی اعراب فلسطین تا ماه سپتامبر ۱۹۲۲ به فلسطین بازنگشتند.[۱] وبه هنگام اقامت آنها در لندن بود که اولین «کتاب سفید» راجع به فلسطین در ماه ژوئن ۱۹۲۲ انتشار یافت.[۲]

در قسمتی از این «کتاب سفید» که چرچیل آن را نظر قطعی و نهایی دولت انگلیس درباره فلسطین توصیف کرد، چنین آمده بود:

... مواد مشروحه زیر که بعد از مشورت با کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین، و با استفاده از یادداشتهای متبادله بین وزیر مستعمرات و هیأت نمایندگی جامعه مسلمانان و مسیحیان فلسطین (که مدتی درانگلستان اقامت داشتند) تنظیم شده، به عنوان نظر نهایی دولت در باب مسأله فلسطین اعلام می‌شود:

تشنجاتی که گهگاه در فلسطین بوجود می‌آید، عمدتا ناشی از تشویش خاطر اعراب است، و قسمت اعظم آن نیز به تفسیرهای اغراق آمیز از مفاد اعلامیه‌ای مربوط می‌شود که در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ از سوی دولت اعلیحضرت به عنوان اعلام

نظر موافق نسبت به تاسیس وطن ملی قوم یهود در فلسطین صادر شده بود.

در این مورد بعضی اظهارات غیر رسمی، مثل اینکه: «قصد از اعلامیه مذکور، ایجاد یك فلسطین کاملا یهودی است»، یا استفاده از عبارتی مثل: «همانند انگلستان که انگلیسی است، فلسطین هم باید یهودی باشد» همواره سبب دامن زدن به تشویش خاطر اعراب بوده است. در حالی که دولت اعلیحضرت هیچگاه چنین هدفی در سر نداشته است، و ضمن غیر عملی دانستن اینگونه برنامه‌ها خاطر نشان می‌سازد که: برخلاف آنچه سبب وحشت هیأت نمایندگی اعراب را فراهم کرده، دولت بریتانیا هرگز و در هیچ زمانی قصد نداشته و ندارد که اعراب ساکن را همراه با زبان و فرهنگشان از فلسطین بیرون براند یا آنها را تحت انقیاد دیگران در آورد. اعراب نیز باید به سهم خود توجه داشته باشند که مفاد اعلامیه [بالفور] هرگز مفهوم اینکه «فلسطین باید تبدیل به وطن ملی یهود بشود» را نمی‌رساند، بلکه در آن لزوم «تاسیس وطن ملی یهود در فلسطین» مورد تاکید قرار گرفته است.[۳]

ضمناً لازم است به این نکته اشاره شود که: «کمیسیون صهیونیسم» درفلسطین ـ که درحال حاضر به «هیأت اجرایی صهیونیسم» تغییر عنوان پیدا کرده ـ هرگز درصدد نبوده و نخواهد بود تا در امر اداره امور کشور سهمی به عهده داشته باشد. همچنان که در مورد «سازمان صهیونیسم» نیز باید گفته شود: علی‌رغم جایگاه ویژه‌ای که برای آن در ماده چهارم پیش نویس قیم نامه در نظر گرفته شده، «سازمان صهیونیسم» هیچگاه در امور اجرایی کشور نقشی ایفا نخواهد کرد.[۴]

اضافه بر این، کلیه شهروندان فلسطینی از نظر قانون صرفاً یك فلسطینی خواهند بود، و به هیچوجه قرار نیست برای هیچکدام از آنها و یادسته‌ای از آنها، شأن و مرتبه قانونی ویژه‌ای در نظر گرفته شود.

در مورد بعضی از یهودیان فلسطینی نیز که نسبت به امکان چشم‌پوشی دولت اعلیحضرت از اجرای سیاست مورد نظر اعلامیه ۱۹۱۷ دچار واهمه هستند، لازم است بار دیگر تذکر داده شود که: وحشت آنها بیمورد است و باید اطمینان داشته

باشند که چون مفاد این اعلامیه یك بار در کنفرانس سران دول متفق در «سان رمو» و بار دیگر در جریان «پیمان سور» مورد تایید قرار گرفته، پس هرگز نمی‌توان در عمل از اجرای مفاد آن سرپیچی کرد...

در مقابل این پرسش نیز که: پس معنای تاسیس وطن ملی یهود در فلسطین چیست؟ باید جواب داده شود: چنین اقدامی را هرگز نمی‌توان به اعمال ملیت یهودی بر کلیه ساکنان فلسطین تعبیر کرد، بلکه منظور از آن، گسترش هر چه بیشتر جامعه یهودیان موجود در فلسطین ـ با همکاری یهودیان سایر نقاط جهان ـ تا بدان حد است که این سرزمین از نظر مذهب و نژاد تبدیل به مرکزی برای ارضای غرور و تامین آرزوهای یهودیان شود.

ضمناً در جهت ایجاد زمینه‌های مناسب برای پیشرفت و تامین شرایط مطلوب جهت تجلی استعدادهای قوم یهود، لازم است به یهودیان تفهیم شود که مسأله تاسیس وطن ملی قوم یهود در فلسطین برایشان ایجاد حق می کند، و منظور از آن فقط جلب رضایت خاطر یهودیان نبوده است. به همین دلیل نیز تاسیس وطن ملی یهود در فلسطین الزاما نیاز به ضمانت بین‌المللی دارد، ویکی از ضروریات تحکیم و مشروعیت آن هم، اثبات وجود پیوندهایش با تاریخ باستان خواهد بود.

البته برای تکمیل این سیاست چاره‌ای جز آن نیست که با تشویق مهاجرت هر چه بیشتر، بر تعداد افراد جامعه یهود فلسطین افزوده شود.

ولی تعداد مهاجرین در هر مقطع زمانی نیز نباید تا به آن حد برسد که از ظرفیت اقتصادی کشور برای جذب افراد تازه وارد فراتر رود... ضمن آنکه باید دانست: از ابتدای تصرف فلسطین توسط بریتانیا تاکنون، حدود ۲۵ هزار نفر به فلسطین مهاجرت کرده‌اند.

راجع به قانون اساسی که در نظر است برای فلسطین به مورد اجرا گذاشته شود، هم اکنون پیش نویس آن تهیه شده، و فقط چند نکته باقی مانده که لازم است بررسیهای بیشتری درباره آنها صورت پذیرد.ولی باید توجه داشت که این قانون اساسی ـ

برخلاف نظر هیأت نمایندگی اعراب ـ اصلا با وعده دولت اعلیحضرت در زمان جنگ، مبنی بر تشکیل یك حکومت مستقل توسط اعراب مرتبط نخواهد بود. این وعده طی نامه مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵ «هنری مك ماهون» (کمیسر عالی بریتانیا در مصر) به «شریف مکه» (که هم اکنون با عنوان «ملك حسین» درسرزمین حجاز سلطنت می کند) داده شده بود، و بر اساس آن لازم می آمد که بعد از پایان جنگ، دولت بریتانیا از تشکیل یك حکومت عربی مستقل در محدوده ای که توسط شریف مکه تعیین شده بود، حمایت کرده و آن را به رسمیت بشناسد. البته این محدوده نیز طبق مندرجات همان نامه صرفاً محدوده «ولایت بیروت» و«ایالت بیت المقدس» را در بر می گرفت، و به هیچوجه آن قسمت از خاك سوریه که در غرب «ولایت دمشق» قرار داشت، شامل وعده دولت اعلیحضرت نمی شد.

به همین جهت نیز موقعیت امروزی سرزمین فلسطین ـ که کلا در غرب رود اردن قرار دارد ـ هرگز نمی تواند مشمول وعده ای شود که هنری مك ماهون به شریف مکه داده بود.[۵]...

ولی با این حال، اصولا دولت اعلیحضرت هیچ هدفی جز برقراری یك حکومت خودمختار در فلسطین ندارد، و برای رسیدن به این هدف نیز، پس از برقراری حکومت غیر نظامی در فلسطین، اولین قدم را به صورت تشکیل مجمع مشورتی برداشت (که این مجمع هم اکنون مشغول کار است). برای قدم دوم نیز درصدد تشکیل یك مجمع قانونگزاری است، که این مجمع با حضور ۱۲ نفر از نمایندگان منتخب مردم، به همراه ۱۰ تن از مقامات دولتی، و به ریاست فرماندار کل در آینده شروع به کار خواهد کرد[۶]...

هیأت نمایندگی اعراب پس از ملاحظه پیش نویس متنی که به عنوان قانون اساسی فلسطین تدوین شده بود، آن را به سه دلیل زیر رد کردند:

۱ـ اعلامیه بالفور در مقدمه متن آورده شده است.

۲ـ فلسطین نوعی مستعمره انگلیس محسوب می‌شود.

۳ـ نمایندگان انتخابی مجمع قانونگزاری شامل ۸ مسلمان، ۲ مسیحی و ۲ یهودی هستند.

ولی چون این عده همراه ۱۰ تن مقامات اداری و فرماندار کل فلسطین در مجمع قانونگزاری صاحب رأی می‌باشند، بنابر این توازن این مجمع به صورت ۱۳ بر ۱۰ به نفع یهودیان خواهد بود.

در مقابل، خواسته اعراب از تدوین کنندگان قانون اساسی فلسطین این بود که شش مورد زیر را در آن بگنجانند:

۱ـ تامین حقوق مدنی، سیاسی، و اقتصادی همه ساکنان فلسطین.

۲ـ پیش بینی تشکیل یك حکومت ملی مستقل با الهام از پارگراف چهارم ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل.[۷]

۳ـ تامین حقوق قانونی اتباع خارجی.

۴ـ تضمین تساوی مذهبی برای همه مردم فلسطین.

۵ـ تضمین حقوق اقلیتها.

۶ـ تضمین حقوق دولت قیم. (سند شماره ۷۳۳/۶)

«سازمان صهیونیسم» نیز پس از ملاحظه پیش نویس قانون اساسی فلسطین، نظرات خود را طی یادداشتی مفصل ارائه داد که در قسمتی از آن آمده بود:

... سازمان صهیونیسم کاملا پذیرای این واقعیت می‌باشد که به حساب نیاوردن و عدم شرکت مردم فلسطین در امور به خودشان، نه مطلوب است و نه امکان پذیر. ولی ضمن آن هم بر این مسأله بسیار مهم پا فشاری دارد که توسعه تشکیلات حکومت خود مختار فلسطین هرگز نباید سدی در راه تاسیس وطن ملی یهود بوجود آورد. چون بافرض اینکه قدرت اجرائی و اختیارات مجمع قانونگزاری آینده، به همان صورتی که در این پیش نویس آمده، اعمال شود؛ باز هم این احتمال وجوه دارد که کوششهایی برای بی اثر کردن جایگاه صهیونیسم دردوران قیمومت صورت پذیرد و اداره امور به دست اکثریتی بیافتد که افکاری ناپایدار، مشکوك، و مخاطره آمیز دارند.

به عبارت بهتر، به استثنای بعضی نکات موجود درقیم نامه که در پیش نویس قانون اساسی نیز گنجانده شده، در متن قانون به هیچوجه تضمینی وجود ندارد که مجمع قانونگزاری رااز وضع قوانین مغایر با قیم نامه بر حذر کرده باشد. به همین جهت، چنانکه برای جلوگیری از وضع این نوع قوانین فکری نشود، مسلماً در آینده بین مقامات دولتی و اعضای انتخابی مجمع قانونگزاری برخوردها و مناقشات فراوانی بوجود خواهد آمد و همه را گرفتار و سر در گم خواهد ساخت... (سند شماره ۷۳۳/۴۰).

همان زمان که بحث قانون اساسی فلسطین در لندن جریان داشت، در ژنو نیز مسأله تصویب قیم نامه انگلیس برفلسطین موضوع صحبت اعضای جامعه ملل متفق را تشکیل می‌داد. ولی هنوز معلوم نبود که سرانجام کار به کجا خواهد انجامید.

لردبالفور ـ که در آن موقع ریاست هیأت نمایندگی انگلیس درشورای جامعه ملل را بر عهده داشت ـ از ژنو نامه‌ای برای «موریس هانکی» (منشی کابینه انگلیس) فرستاد، و در آن علت عمده تأخیر در تصویب قیمومت انگلیس بر فلسطین را مخالفتهای واتیکان اعلام کرد:

... اخیرا واتیکان فعالیتهای خود را در ابراز مخالفت با متن قیم نامه دو چندان کرده است. ولی به نظر می رسد که مسأله مقابله و مبارزه واتیکان نتوانسته باشد آنطور که باید بر مقامات لندن اثر بگذارد، و اغراق آمیز نیست اگر گفته شود که: هم اکنون به خاطر مخالفتهای واتیکان، نمایندگان کشورهای فرانسه، لهستان، اسپانیا، و برزیل در جامعه ملل نیز میل چندانی به بحث پیرامون مسأله قیمومت بر فلسطین از خود نشان نمی دهند. این امر دلیلی ندارد جز آنکه نمایندگان پاپ توانسته اند مقامات این کشورها را تحت تاثیر القائات خود قرار دهند... (سند شماره ۲۴/۱۳۶).

لردبالفور همچنین در یکی از جلسات عمومی جامعه ملل متفق در ژنو به دفاع از قیمومت انگلیس بر فلسطین پرداخت و ضمن آن خطاب به حاضران گفت:

... کمترین تردیدی وجود ندارد که هرگز اقدامی خلاف آنچه مورد نظر و تصویب متفقین و قدرتهای وابسته بوده، صورت نخواهد گرفت. ضمن آنکه هیچکس نباید کوچکترین وحشتی به دل راه دهد. باید اضافه کنم که: هیچکس هم نباید امید داشته باشد که سیاست مشخص شده، از راستای مورد نظر منحرف شود.

تقاضای من از شما این است که هرگز فراموش نکنید: در قبال قیمومت بر فلسطین، وظیفه‌ای بس مشکل و حساس بر عهده ما واگذار شده است و این کاری است که اجرای صحیح و کسب نتایج دلخواه از آن، نیازمند منابع مالی فراوان می باشد. اگر ما نتوانیم ـ که مطمئن هستم در نهایت خواهیم توانست ـ ظرفیت و توان اقتصادی فلسطین را تا به آن حد افزایش دهیم که قادر به تامین کامل نیازهای رفاهی جمعیتی بیشتر از سکنه امروزش باشد، بدون تردید تمام امیدهایمان برای آینده فلسطین نقش بر آب خواهد شد و جز یاس وتلخکامی ثمر دیگری از کوششهای خود نخواهیم گرفت. بنابر این، ما برای فلسطین احتیاج به پول و سرمایه گذاریهای تولیدی داریم. سرمایه هایی که در راه تولیدات مصرف شود جزء نیازهای قطعی و اجتناب ناپذیر ما است. همه کسانی که با اوضاع کنونی جهان آشنایی دارند و مشکلات دستیابی به نقدینه را ـ برای هر منظوری که باشد ـ می دانند، حتماً کاملاً به این مسأله آگاه هستند که چنانچه برنامه های ما در فلسطین معوق بماند، یا حتی نشانی از تاخیر اقدامات پدیدار شود، چگونه سبب دلسردی وام دهندگان را فراهم خواهد کرد، و چه اشکالاتی برایمان در راه جلب اطمینان و حمایت مجدد آنها بوجود خواهد آورد.

بنابر این واضح است که در این میان، هر دودسته افرادی که نسبت به آنچه اصطلاحاً «اعلامیه بالفور» خوانده می‌شود، بسیار امیدوار یا بسیار وحشتزده هستند، افکارشان در جهت نادرست سیر می کند...

ضمناً با خبر شده ام که در اثر جو نگران کننده موجود، عده ای اینطور استنباط کرده اند که بر اثر اعمال قیمومت بریتانیا بر فلسطین، خسارات و ضایعاتی بر منافع مذهبی دو جامعه بزرگ مسیحیت وارد خواهد آمد. در مقابل این طرز فکر، اگر نخواهم کلمه «رنجش» را به کار برم، باید بگویم: حیران مانده‌ام که چطور ممکن است یك نفر تصور کند منافع مسیحیت بر اثر انتقال قدرت از دست مسلمانان به یك قدرت مسیحی در فلسطین، دچار آسیب و ضایعه خواهد شد؟ یا با بیانی بی پرده‌تر: حیرت انگیز آنجاست که بدانیم این قدرت مسیحی همان بریتانیای کبیر خواهد بود[۸]... (سند شماره ۲۴/۱۳۶).

در ماه ژوئن ۱۹۲۲ دولت انگلیس برای تحکیم هر چه بیشتر اصول مورد

نظرش در قیمومت بر فلسطین و رسمیت دادن به مفاد قیم نامه (قبل از تصمیم گیری نهایی جامعه ملل متفق)، پیش نویس قیم نامه را برای تایید و تصویب به مجلس اعیان انگلیس تسلیم کرد. و این در حالی بود که اصولاً از جو نامساعد مجلس اعیان در باب مسأله قیمومت کسی خبر نداشت.

در جلسه روز ۲۱ ژوئن هنگام بحث راجع به قیمومت انگلیس برفلسطین، چندتن از لردهای عضو مجلس اعیان به هواداری از اعراب برخاستند.

بخصوص یکی از آنان به نام «لرد ایزلینگتون» ضمن سخنان مشروحی علیه مفاد قیم نامه، خطاب به اعضای مجلس گفت:

... قبول قیمومت بریتانیا بر فلسطین، به صورتی که ضوابط آن ارائه داده شده، برای این مجلس غیر قابل قبول است. زیرا این اقدام مستقیما ناقض کلیه تعهداتی است که دولت اعلیحضرت در اعلامیه مورخ اکتبر ۱۹۱۵[۹] و بار دیگر در اعلامیه مورخ نوامبر ۱۹۱۸[۱۰] به مردم فلسطین داده است.

چارچوب فعلی این قیم نامه به کلی با احساسات و علایق اکثریت عظیمی از مردم فلسطین مغایرت دارد و به همین جهت نیز تصویب آن در جامعه ملل متفق باید آنقدر به تعویق بیافتد تا تغییرات و اصلاحات لازم ـ که بتواند بیانگر تعهدات دولت اعلیحضرت باشد ـ در آن انجام پذیرد...

حکم قیمومت، دولت اعلیحضرت را مسئول ایجاد یك حکومت یهودی درسرزمینی کرده است که ۹۰ درصد مردم آن نه صهیونیست هستند و نه یهودی. تازه این در حالی است که بسیاری از یهودیان متدین ساکن در فلسطین و نقاط دیگر جهان، ضمن تمایل به داشتن وطن ملی، اصولاً نسبت به اهداف صهیونیستها حالت بدبینانه دارند...

طراحان برنامه تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین بنا دارند با فرا خواندن یهودیان بیگانه از سراسر جهان به فلسطین، حاکمیت سیاسی یهود رابر این سرزمین تحکیم بخشند. ولی آنها نمی‌دانند که وارد کردن یك نژاد بیگانه و اسکان آن در بین مردم بومی یك سرزمین، هم یك تجربه غیر طبیعی است و هم به خاطر آنکه اصولاً باطبیعت قرن حاضر منافات دارد، بی تردید فجایعی به دنبال خواهد آورد... (سند شماره ۷۳۳/۲۲).

لردبالفور که در جلسه مجلس اعیان حضور داشت، به دفاع از «قیم نامه» برخاست، و طی سخنانی ـ که اولین نطق او در مجلس اعیان نیز محسوب می شد ـ خطاب به لردهای حاضر در جلسه گفت:

... هیچ بعید نیست صهیونیسم در عمل شکست بخورد گرچه این واقعه‌ای خواهد بود بسیار مخاطره آمیز، ولی آیا نباید در کارهایمان اهل ریسك باشیم؟ وصرفاً به خاطر ترس از خطر هرگونه آزمون ، تجربه های جدید رارها کنیم؟...

ضمن آنکه به نظر من، اصولاً هیچ لزومی ندارد که در اینجا بنشینیم ودرباره این تصور غلط که«وطن ملی یهود، تحمیلی بر اعراب بومی فلسطین است» بحث کنیم...

در همان جلسه، لرد «سیدنهام» در جواب لرد بالفور اظهارداشت:

... ولی ضرری که با تحمیل یك گروه بیگانه بر یك کشور عرب وارد خواهد آمد، ممکن است هرگز قابل جبران نباشد. بخصوص آنکه اقدام ما صرفاً واگذاری فلسطین به یك عده مردم یهودی عادی تلقی نمی‌شود، و قصد داریم به یك گروه افراطی صهیونیست برای تاسیس حکومتی در مشرق زمین کمك کنیم، که هیچکس نمی‌داند ابعاد این فاجعه تا چه حد گسترش خواهد داشت؟!... (همان سند).

پس از پایان مذاکرات مجلس اعیان در روز ۲۲ ژوئن ۱۹۲۲، چون آشکار بود که اختلاف نظر لردها در مورد متن قیم نامه انگلیس بر فلسطین همچنان باقی است مسأله به رأی گذاشته شد. نتیجه این رأی گیری به صورتی حیرت آور با برتری ۶۰ بر ۲۹، به نفع مخالفین قیمومت از آب در آمد.[۱۱]

«هیوبرت یانگ» (مسئول امور فلسطین در وزارت مستعمرات) پس از آگاهی به قضیه عدم تصویب متن قیم نامه در مجلس اعیان، طی یادداشتی نوشت:

... تردیدی نیست که نتیجه مذاکرات دیروز مجلس اعیان باعث دلگرمی هیأت نمایندگی اعراب شده، آنها را در قبولاندن خواسته‌های لجوجانه خود سر سخت‌تر خواهد کرد . چنانچه این تصمیم مجلس اعیان به وسیله مجلس عوام رد نشود، یا متن قیم نامه به تصویب شورای جامعه ملل نرسد، ما باید خود راآماده مقابله با گرفتاریهایی کنیم که پس از بازگشت هیأت نمایندگی اعراب به فلسطین پیش خواهد آمد... «هیوبرت یانگ» ، ۲۳ ژوئن ۱۹۲۲

دو هفته بعد از رد قیم نامه انگلیس برفلسطین در مجلس اعیان انگلیس، یکی از نمایندگان ضد صهیونیست مجلس عوام به نام «ویلیام جونیسون ـ هیکس» که رهبری گروهی از نمایندگان حزب محافظه کار را در مجلس به عهده داشت، پیشنهاد کرد متن قیم نامه برای کسب نظر نمایندگان مجلس عوام نیز به این مجلس ارائه شود. ولی در رأی‌گیری که صورت گرفت ۲۹۲ نفر نظر مخالف دادند و تنها ۳۵ نفر باپیشنهاد وی موافقت کردند.[۱۲]

چرچیل (وزیر مستعمرات) بلافاصله پس از آگاهی به جریان مذاکرات مجلس عوام، تلگرافی به «ویندهام دیدز» (که در غیاب هربرت ساموئل مسئولیت حکومت فلسطین را بر عهده داشت) مخابره کرد، که در آن چنین آمده بود:

... دیشب مجلس عوام با اکثریت ۲۹۲ رای در مقابل ۳۵ رای پیشنهاد مربوط به بحث انتقادآمیز از قیمومت بر فلسطین و امتیاز «روتنبرگ» را رد کرد. و به این ترتیب، چون با رای نمایندگان مجلس عوام تردیدی باقی نمانده که دولت اعلیحضرت در سیاست فلسطینی خود از حمایت مردم کشور برخوردار است[۱۳][!]، پس باید کلیه مساعی لازم به کار گرفته شود تا شورای جامعه ملل متفق متن قیم نامه را در اجلاس بعدی خود به تصویب برساند... [۱۴]. (سند شماره ۷۳۳/۳۵).

در ماه ژوئیه ۱۹۲۲ کنگره اعراب فلسطین با ارسال تلگرافی برای وزیر مستعمرات، به اطلاع مقامات انگلیسی رساند:

... با توجه به اظهارات آقای چرچیل که اعلامیه بالفور را جزء جدایی ناپذیر قیمومت انگلیس بر فلسطین دانسته، واین امر را از نظر مجلس عوام نیز تایید شده اعلام کرده است، هیأت اجرایی کنگره اعراب فلسطین در اجلاس خود به این نتیجه رسید که هیأت نمایندگی اعراب فلسطینی بایستی هر چه زودتر به فلسطین باز گردد و قبل از عزیمت نیز مراتب مخالفت و اعتراض مردم فلسطین علیه مفاد قیم نامه را رسماً به اطلاع دولت انگلیس و اعضای جامعه ملل متفق برساند...

«اریك میلز» نماینده حکومت فلسطین در وزارت مستعمرات پس از آگاهی از خبر عزیمت هیأت نمایندگی اعراب، طی یادداشتی نوشت:

... پیشنهاد می کنم آقای وزیر مستعمرات در صورت امکان هیأت نمایندگی اعراب

را روز دوشنبه برای صرف قهوه دعوت کند، تا ضمن گفتگو با آنان، هم به نتایج به دست آمده توسط هیأت در طول دوره اقامتشان واقف شود، و هم به نمایندگان جامعه مسلمانان و مسیحیان فلسطین تاکید کند که مسئولیت شخصی آنها هرگز ایجاب نمی کند که در بازگشت دست به اشاعه تبلیغات مغایر با هدف برقراری صلح در فلسطین بزنند... «اریك میلز»، ۷ ژوئیه ۱۹۲۲

سرهنگ «ماینرتس هاگن» نیز در این باره نوشت:

... اینطور به نظر می رسد که افکار عمومی اعراب فلسطین در آینده، بریتانیا را دیگر به عنوان دریچه اطمینان به شمار نخواهند آورد، و هیأت نمایندگی اعراب نیز که اینك پس از مدتها با دست خالی و بدون کسب هیچ موفقیتی به فلسطین باز می گردد مسلماً نخواهد گذاشت که در آنجا وضعیتی آرام و بی‌تشنج حکمفرما باشد.

اصولاً روحیه عربها، که بیشتر به قبول سخنان افراد متعصب گرایش دارد، هم اکنون به دلیل رویدادهای ایرلند و مصر [۱۵] تاثیر پذیرتر شده، و با توجه به افکار مسموم کننده‌ای که مخالفت با صهیونیسم را به اعراب القاء کرده، آنها منبعد در ادامه اقدامات ضد صهیونیستی جری‌تر خواهند شد. بطوری که احتمال می رود اعراب ظرف مدت کوتاهی ابتدا یك روند مبارزاتی کُند و غیر فعال را آغاز کنند و پس از چندی به مرور دامنه اقدامات خود را آنقدر گسترش دهند تا به صورت یك جریان مبارزاتی حاد و تهاجمی علیه صهیونیسم و حاکمیت بریتانیا در فلسطین جلوه گر شود. در این صورت نیز عملیات آنها به دوشکل جداگانه یا توأم پدیدار خواهد شد: یکی، اقدامات خشونت آمیز علیه افراد یا گروههای مشخص؛ و دومی، آشوبگری و بی حرمتی در اماکن مقدسه (که این اقدام را می توانند با تحریك یهودیان بی آزار و برانگیختن آشوبهای مذهبی به اجرا درآورند).

بنابر این مناسبترین کار این است که با ارسال نامه ای برای حکومت فلسطین ـ و با این هدف که نامه به رؤیت اعراب برسد ـ به فرماندار کل اطمینان بدهیم که از او در مقابله و سرکوب هرگونه اقدامی از جانب اعراب که بخواهد مثل ایرلند و مصر باعث گرفتاری دولت اعلیحضرت شود، حمایت همه جانبه به عمل خواهیم آورد...

«ریچاردماینرتس هاگن»، ۶ ژوئیه ۱۹۲۲

«اریك میلز» در حاشیه یادداشت ماینرتس هاگن افزود:

... به عقیده من هم بهتر است به فرماندار کل فلسطین اطلاع دهیم که هر موقع لازم شد، دست به شدیدترین اقدامات بزند، و در این راه نسبت به حمایت بیدریغ دولت اعلیحضرت اطمینان داشته باشد... «اریك میلز»، ۷ ژوئیه ۱۹۲۲

«جان شاك برگ» (مدیر کل وزارت مستعمرات) هم طی یادداشتی دو نکته را گوشزد کرد:

۱ـ بهتر است آقای وزیر مستعمرات در یکی از روزهای هفته آینده از هیأت نمایندگی اعراب برای دیدار و خداحافظی دعوت کند.

۲ـ بهتر است طبق نظر سرهنگ «ماینرتس هاگن» اطمینانهای لازم به حکومت فلسطین، در مقابله با اقدامات اعراب داده شود... «جان شاك برگ»، ۸ ژوئیه ۱۹۲۲

ولی چرچیل (وزیر مستعمرات) در پاسخ یادداشت «شاك برگ» اعلام کرد:

... فکر نمی کنم حرف تازه ای برای گفتن به هیأت نمایندگی اعراب داشته باشم. به نظر من بهتر است شما از قول من با آنهاخداحافظی کنید و احترام و نزاکت متعارف را درباره هیأت معمول دارید. «وینستون چرچیل»، ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۲ (سند شماره ۷۳۳/۳۶).

و به این ترتیب هیأت نمایندگی اعراب در حالی به فلسطین بازگشت که از قبول نظرات مندرج در «کتاب سفید» دولت انگلیس، به این دلیل که: تشکیل حکومت خودمختار فلسطین را منوط به افزایش تعداد یهودیان تا حد مورد لزوم می‌دانست، خودداری کرده بود. ولی «سازمان صهیونیسم» برعکس، مفاد «کتاب سفید» را به این جهت که می شد آن را چارچوبی برای ایجاد یك اکثریت یهودی در فلسطین دانست، مورد قبول قرار داده بود.

چند روز پس از بازگشت هیأت نمایندگی اعراب نیز شورای جامعه ملل متفق با تصویب قیم نامه انگلیس بر فلسطین، بذرهای توطئه را به مرحله باروری رساند و به دولت انگلیس و صهیونیستها فرصت داد تا طی سالهای بعد به مرور زمینه را برای به دست آوردن ثمره نهایی بذرپاشی‌هایشان آماده کند.[۱۶]

---

۱. این هیأت در ماه اوت سال ۱۹۲۱ وارد لندن شده بود ـ م.

۲. دولت انگلیس رویهمرفته در مورد مسأله فلسطین پنج کتاب سفید منتشر کرد که آخرینش درسال ۱۹۳۹ بود ـ م.

۳. به نظر می رسد که مثل معروف «چه علی خواجه، چه خواجه علی» در اینجا کاملاً مصداق داشته باشد ـ م.
۴. این مطلب دروغ محض است. چون در ماده چهارم قیم نامه عیناً آمده بود: «... سازمان صهیونیسم به عنوان یك کارگزار یهودی مناسب، به منظور مشاوره و همکاری با حکومت فلسطین در مسائل اقتصادی، اجتماعی، و... همواره در پیشرفت کشور همکاری و شرکت خواهد داشت...» ـ م.
۵. یك دروغ بزرگ دیگر اینکه: در نقشه های دوران حکومت عثمانی «ولایت بیروت» تا شهر تل آویو کنونی امتداد داشته، و «ایالت بیت المقدس» هم به طور کلی تمام منطقه محدود بین بحرالمیت، بئرشیبع، نوار غزه، و یافا را تا مرز جنوبی «ولایت بیروت» در بر می گرفته است ـ م.
۶. جزء مختصات اولین کتاب سفید دولت انگلیس در مورد فلسطین، علاوه بر دروغها و تحریفهای فراوان، باید به انواع وعده های بی پایه نیز (مثل همان که قول داده شده بود: مجمع قانونگزاری با حضور نمایندگان منتخب مردم تشکیل خواهد شد) اشاره شود. ـ م.
۷. در قسمت فوق الذکر از میثاق جامعه ملل (مصوب ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹) آمده است: «... بعضی از جوامع که قبلا به امپراتوری عثمانی تعلق داشته اند، به درجه ای از پیشرفت رسیده اند که می توان موجودیت آنها را موقتاً به عنوان ملل مستقل شناخت (البته مشروط بر اینکه مشورت و کمك دولت قیم را تا زمانی که خودشان قدرت اداره امور را ندارند، بپذیرند). در انتخاب دولت قیم نیز باید به تمایلات خود آن ملت توجه کافی مبذول گردد ...» ـ م.
۸. این نطق بالفور که نوعی پاسخ دندان شکن محترمانه به مخالفتهای واتیکان علیه گسترش نفوذ صهیونیسم در فلسطین به حساب می آمد، شاهکاری از هوچیگری سیاسی نیز تلقی می شود. چون بالفور با سخنان سفسطه آمیزش خواسته اینطور وانمود کند که دولت انگلیس به سبب علایق مذهبی قصد دارد دست مسلمانان را از فلسطین کوتاه کند، نه به خاطر هموار ساختن راه سیطره صهیونیسم بر فلسطین ـ م.
۹. منظور از اعلامیه اکتبر ۱۹۱۵، همان نامه های متبادله بین «هنری مك ماهون» و «شریف مکه» است، که در آن «مك ماهون» به طرفیت از دولت انگلیس، در مقابل شریف مکه متعهد شد که پس از پایان جنگ در سرزمینهای عربی تحت سلطه عثمانی حکومتهای مستقل ملی تشکیل دهد و آنها را به رسمیت بشناسد ـ م.
۱۰. منظور از اعلامیه نوامبر ۱۹۱۸، همان اعلامیه مشترك انگلیس و فرانسه است که در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۸ (سه روز قبل از خاتمه جنگ) صادرشد ودر آن هر دو کشور، خود را در قبال مردم سوریه، فلسطین و عراق متعهد دانستند که: سیاست آنها چیزی جز استقرار حکومت ملی و اداره امور این سرزمینها با خواست و اراده مردمانش نخواهد بود ـ م.
۱۱. یعنی: مجلس اعیان انگلیس متن اعلامیه بالفور و همچنین شراکت «سازمان صهیونیسم» در حاکمیت بر فلسطین را مردود دانست. و به این ترتیب پایگاه به اصطلاح قانونی صهیونیستها ـ که آن را همواره دستاویز سلطه بر فلسطین قرار می‌دادند و می‌دهند ـ به کلی فرو ریخت ـ م.
۱۲. و به این ترتیب باید گفت: اعلامیه بالفور و قیمومت انگلیس بر فلسطین، در مجلس عوام انگلیس نیز به تصویب نرسیده است. یعنی: مسأله حتی با توجه به ضوابط و معیارهای مورد قبول سردمداران «دموکراسی غربی» هم کاملاً مردود است ـ م.

۱۳. این گفته چرچیل بیشتر می‌توانست شبیه یك جوك باشد تا واقعیت. چون معلوم نیست مسأله‌ای که توسط مجلس اعیان رد شده، و مجلس عوام نیز اصولاً با طرح آن مخالفت کرده، چطور می‌تواند از حمایت مردم کشور برخوردار باشد؟ مگر آنکه قبول کنیم اعضای پارلمان انگلیس جزء نمایندگان مردم محسوب نمی‌شدند ـ م.
۱۴. حدود ۲۰ روز بعد (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲) دولت انگلیس توانست قیمومت خود بر فلسطین را به تصویب شورای جامعه ملل برساند. و این در حالی بود که قیمومت انگلیس بر فلسطین با توجه به عدم تصویب آن در دو مجلس انگلیس، اصولاً نمی‌توانست از نظر قوانین بین‌المللی قابل طرح در جامعه ملل باشد. درست شبیه اینکه، مثلاً مجلس ما با حاکمیت ایران بر کشور یا منطقه دیگری مخالفت کند، ولی سازمان ملل متحد، برخلاف نظر مجلس، دولت ایران را موظف به این اقدام نماید ـ م.
۱۵. اشاره به قیام گسترده مصریان علیه سلطه انگلیس است که ابتدا در سال ۱۹۱۹ و سپس در سال ۱۹۲۱ صورت گرفت وانگلیسیها را وادار کرد تا با انتشار بیانیه ۲۸ فوریه ۱۹۲۲ از قیمومت خود بر مصر اعلام انصراف کنند ـ م.

۱۶. در سال ۱۹۴۸، یعنی ۲۶ سال پس از اعمال قیمومت انگلیس بر فلسطین، کشتزاری که در آن بذر توطئه با دروغ و نفاق و نیرنگ آبیاری شده بود، محصول خود را به شکل «حکومت اسرائیل» عرضه داشت. و به این ترتیب، حکومتی که پایه و بنیانش صرفاً بر فریبکاری نهاده شده بود برای حفظ و حراست از منافع و مطامع قدرتهای استعماری در منطقه، پا به عرصه وجود گذارد ـ م.

فصل پانزدهم

قیمومت انگلیس بر فلسطین

شورای جامعه ملل متفق طی اجلاس ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ خود در لندن حکم قیمومت انگلیس بر فلسطین را از تصویب نهایی گذراند. این حکم پس از گذراندن مقدمات کار، از تاریخ ۲۲ سپتامبر همان سال رسماً به مورد اجرا گذاشته شد. متن کامل «قیم نامه» به شرح زیر است:

شورای جامعه ملل:

نظر به اینکه قدرتهای متفق اصلی موافقت کرده‌اند که: برای اجرای مفاد ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل، اداره امور سرزمین فلسطین ـ که قبلاً به امپراتوری عثمانی تعلق داشت ـ و مرزهایش توسط قدرتهای متفق تعیین می‌شود، باید به قیمی که توسط آنها انتخاب می‌گردد واگذار شود.

و نظر به اینکه قدرتهای متفق اصلی همچنین موافقت کرده‌اند که: دولت قیم مسئول اجرای اعلامیه‌ای باشد که بدواً در دوم نوامبر ۱۹۱۷ توسط دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا مبنی بر ایجاد یك وطن ملی برای قوم یهود در فلسطین صادر و مورد تصویب قدرتهای مزبور قرار گرفت (با توجه به این امر که طی آن هیچ اقدامی که احتمالاً به حقوق مدنی و مذهبی سکنه غیر یهود فلسطین، و یا به حقوق و موقعیت

سیاسی یهودیان در سایر کشورها لطمه بزند، انجام نگیرد).
و نظر به اینکه ارتباط تاریخی قوم یهود با فلسطین محرز، و حق آنها در بازسازی وطن ملی در این سرزمین قابل قبول است.
و نظر به اینکه قدرتهای متفق اصلی، دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را برای قیمومت بر فلسطین انتخاب کرده‌اند.
و نظر به اینکه اصول مورد نظر قیمومت بر فلسطین به شرحی که خواهد آمد برای تصویب و تایید به شورای جامعه ملل متفق تسلیم گردیده.
و نظر به اینکه دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا قیمومت بر فلسطین را پذیرفته و اجرای آن را از سوی جامعه ملل بر طبق اصول زیر تعهد کرده.
و نظر به اینکه حدود اختیارات، کنترل و یا اداره امور سرزمین توسط دولت قیم در پاراگراف ۸ ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل معلوم شده است (و اگر هم قبلاً درباره بعضی مسائل توافقی صورت نگرفته، بعداً از سوی شورای جامعه ملل مشخص خواهد گردید).
لذا مقررات قیمومت بر فلسطین، به شرح زیر تایید و اعلام می‌شود:
ماده ۱ـ دولت قیم دارای اختیارات کامل قانونگذاری و اجرایی است، مگر در مواردی که به وسیله این قیم نامه محدود شده باشد.
ماده ۲ـ دولت قیم مسئول است شرایط سیاسی و اجرایی و اقتصادی کشور را به صورتی درآورد که ایجاد وطن ملی یهود ـ همانگونه که در مقدمه ذکر شده ـ تحقق پذیرد، و همراه با آن نیز از توسعه تشکیلات خودمختار حکومتی و تامین حقوق مدنی و مذهبی کلیه ساکنان فلسطین ـ بدون توجه به نژاد و مذهب آنان ـ دریغ نورزد.
ماده ۳ـ دولت قیم باید تا آنجا که شرایط اقتضا دارد، نظام خودمختاری را تشویق کند.
ماده ۴ـ یك کارگزار یهودی مناسب «آژانس یهود» به عنوان طرف اصلی یهودیان برای مشاوره وهمکاری با حکومت فلسطین در مسائل اقتصادی، اجتماعی و سایر اموری که به تاسیس وطن ملی یهود و منافع یهودیان در فلسطین مربوط می‌شود، انتخاب خواهد شد؛ تا تحت نظارت همیشگی حکومت فلسطین در پیشرفت و توسعه کشور شراکت داشته باشد.

چون «سازمان صهیونیسم» دارای تشکیلات مناسب با نظر دولت قیم می‌باشد، این سازمان به عنوان همان کارگزار یهودی «آژانس یهود» ماموریت خواهد یافت تا با مشورت دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا برای جلب همکاری تمام یهودیانی که مایل به تشریك مساعی برای تاسیس وطن ملی یهود هستند، اقدام نماید.
ماده ۵ـ دولت قیم مسئول است ناظر باشد تا سرزمین فلسطین، نه واگذار شود، نه به اجاره در آید، و نه تحت هیچ شرطی تحت کنترل یك قدرت خارجی قرار گیرد.
ماده ۶ـ حکومت فلسطین، ضمن آنکه حقوق و موقعیت کلیه جوامع غیر یهود را رعایت می کند، شرایط مناسب را جهت مهاجرت یهودیان نیز فراهم خواهد آورد و با همکاری «آژانس یهود» ـ همانگونه که در ماده ۴ آمده ـ امر اسکان یهودیان مهاجر را در زمینهای دولتی و زمینهای بایر (که مورد استفاده عمومی نیست) ادامه خواهد داد.
ماده ۷ـ حکومت فلسطین مسئولیت وضع قانون ملیت را به عهده خواهد داشت، و این قانون باید به صورتی باشد که شرایط کسب ملیت فلسطینی را برای یهودیانی که قصد اقامت دایم در فلسطین دارند، تسهیل کند.
ماده ۸ـ امتیازات و مصونیتهای اتباع بیگانه، از جمله حق قضاوت کنسولی ـ به آن صورت که تحت عنوان «کاپیتولاسیون» در امپراتوری عثمانی مورد استفاده قرار می گرفت ـ در دوران قیمومت فلسطین قابل اجرا نخواهد بود.
کشورهایی که اتباع آنها قبل از تاریخ اول اوت ۱۹۱۴ از امتیازات و مصونیتهای مذکور برخوردار بوده اند، در صورتی که از حق تجدید آن صرفنظر نکرده یا بر عدم استفاده از آن در دوره‌ای معین توافق نکرده باشند، این امتیازات و مصونیتها بلافاصله پس از انقضای دوره قیمومت در موردشان ـ و یا به گونه‌ای که مورد نظر قدرتهای متفق اصلی خواهد بود ـ برقرار خواهد شد.
ماده ۹ـ دولت قیم مسئول است که در تشکیلات قضایی فلسطین، حقوق اتباع خارجی نیز همچون حقوق سکنه بومی حفظ شود.
احترام به موقعیت افراد و جوامع و علایق مذهبی آنها باید کاملاً مراعات گردد، و بخصوص اداره امور وموقوفات بایستی حتماً براساس قوانین مذهبی و ضوابط مورد نظر واقف صورت پذیرد.

ماده ۱۰ـ تا موقع امضای قراردادهای ویژه مربوط به استرداد مجرمین با حکومت فلسطین، قراردادهای موجود بین دولت قیم و سایر کشورها در این خصوص، شامل حال فلسطین نیز خواهد بود.

ماده ۱۱ـ حکومت فلسطین باید تمام معیارهای لازم برای حفظ منافع جامعه را با توجه به پیشرفت و توسعه کشور در نظر داشته باشد؛ و نیز ضمن توجه به مقررات و تعهدات بین المللی ـ که توسط دولت قیم پذیرفته شده ـ باید با قدرت کامل در جهت تامین مالکیت عمومی، یا کنترل منابع طبیعی، و یا خدمات عام المنفعه (که در کشور وجود دارد و یاباید بوجود آید) اقدام نماید. برقراری یك نظام ارضی که مطابق با نیازهای کشور باشد (از جمله ایجاد تاسیسات کشاورزی نزدیك به هم و کشت وسیع اراضی) نیز از وظایف حکومت فلسطین به شمار می آید.

حکومت فلسطین می‌تواند با «سازمان صهیونیسم» ـ همانطور که در ماده ۴ ذکر شده ـ قرار بگذارد، تا این سازمان با کمال عدالت و انصاف اقداماتی را در زمینه برنامه ریزی یا گردانندگی امور خدماتی و عام المنفعه، و یا بهره برداری از منابع طبیعی (که از توان حکومت برنمی آید) به عهده بگیرد. ولی البته این قرار باید به صورتی باشد که منافع حاصل از اقدامات «سازمان صهیونیسم» ـ چه به صورت مستقیم، و یا چه به صورت غیر مستقیم ـ دارای نسبت قابل قبولی از سود در مقابل سرمایه گذاری باشد. سودهای اضافی نیز حتی اگر بخواهد در جهت مصالح کشور مورد استفاده قرار گیرد باید حتماً توسط حکومت فلسطین به تصویب برسد.

ماده ۱۲ـ دولت قیم مسئول کنترل روابط خارجی فلسطین و پذیرش استوارنامه کنسولهای کشورهای دیگر خواهد بود. دولت قیم همچنین از شهروندان فلسطینی در خارج از آن سرزمین حمایت دیپلماتیك و کنسولی به عمل خواهد آورد.

ماده ۱۳ـ مسئولیت کلیه ارتباطها با امکنه مقدسه و تاسیسات و بناهای مذهبی در فلسطین به عهده دولت قیم می باشد، که اینگونه امور شامل حفظ حقوق و حمایت از کلیه افراد برای دسترسی آزاد به امکنه مقدسه، تاسیسات و بناهای مذهبی، آزادی عمل در عبادت (به شرط رعایت نظم و آداب عمومی) خواهد بود؛ و چون دولت قیم نسبت به تمام مسائلی که به اینگونه امور ارتباط دارد، در مقابل جامعه ملل مسئولیت خواهد داشت، لذا دولت قیم می تواند با حکومت فلسطین ترتیبی بدهد که

بتواند مقررات مندرج در این ماده را به اجرا درآورد. ولی هیچیك از مواد این قیم‌نامه نباید به صورتی تفسیر شود که حق دولت قیم را در نظارت بر تاسیسات و مدیریت مکانهای مقدس مسلمانان ـ که مصونیت آنها تضمین شده است ـ سلب کند.

ماده ۱۴ـ از طرف دولت قیم، کمیسیون ویژه‌ای جهت مطالعه، تشخیص و تصمیم گیری نسبت به حقوق و خواسته‌های جوامع گوناگون در مورد امکنه مقدسه فلسطین منصوب می‌شود؛ که روش انتخاب، ترکیب، و شرح وظایف اعضای این کمیسیون نیز باید به تصویب شورای جامعه ملل برسد. بدون تصویب شورا، کمیسیون مزبور اجازه تشکیل و اقدام به کار را نخواهد داشت.

ماده ۱۵ـ دولت قیم باید بر روند آزادی کامل عقیده و انجام فرایض مذهبی برای عموم مردم (به شرط حفظ نظم و اصول اخلاقی) نظارت دقیق داشته باشد. هیچگونه تبعیضی از نظر نژاد، مذهب، و زبان نباید نسبت به ساکنان فلسطین اعمال شود، و هیچکس نباید به خاطر اعتقادات مذهبی از فلسطین اخراج گردد.

هر یك از جوامع موجود در فلسطین حق دارد مدارسی برای تحصیل افراد جامعه خود و آموزش زبان مورد نظر خود دایر کند، مشروط بر اینکه وضع این مدارس با نیازهای آموزشی کشور ـ که به وسیله حکومت فلسطین تعیین می‌شود ـ تطبیق داشته باشد.

ماده ۱۶ـ دولت قیم مسئولیت دارد که برای حفظ نظم عمومی وایجاد شرایط مطلوب در اداره کشور، بر کلیه سازمانهای مذهبی و خیریه مذاهب مختلف نظارت داشته باشد. ولی در اعمال این نظارت هیچگاه نباید به گونه‌ای رفتار شود که به مداخله یا ممانعت از اقدامات این سازمانها، و یا تبعیض در مورد نمایندگان و اعضای آنها (به خاطر مذهب و یا ملیت بخصوصی) منجر گردد.

ماده ۱۷ـ حکومت فلسطین می‌تواند از افراد داوطلب برای تشکیل نیروهایی جهت حفظ و تامین صلح و نظم، و یا دفاع از کشور استفاده کند. ولی این اقدام حتماً باید تحت نظارت دولت قیم صورت گیرد، و از نیروهای مزبور به غیر از موارد ذکر شده ـ مگر با رضایت دولت قیم ـ استفاده دیگری به عمل نیاید. بجز این موارد، حکومت فلسطین به هیچ وجه ماذون به تشکیل و نگهداری ارتش، نیروی دریایی و هوایی، نیست.

ضمن آنکه، مفاد این ماده نمی‌تواند حکومت فلسطین را از کمك به هزینه نگهداری نیروهای دولت قیم در کشور باز دارد، دولت قیم در هر موقعیتی می‌تواند از جاده‌ها، خطوط آهن و بنادر فلسطین به منظور نقل و انتقال نیروهای مسلح، و حمل سوخت و تدارکات استفاده کند.

ماده ۱۸ـ دولت قیم باید نظارت داشته باشد که هیچگونه تبعیضی نسبت به اتباع کشورهای عضو جامعه ملل (ونیز کمپانیهایی که بر اساس قوانین جامعه ملل در فلسطین عمل می‌کنند) در مقایسه با اتباع کشور قیم یا هر کشور بیگانه دیگری، راجع به مسائل مربوط به مالیات، تجارت، کشتیرانی، صنایع، حرف، یا عملکرد کشتیهای تجارتی و هواپیماهای مسافربری، صورت نگیرد. همچنان که در مورد کالاهای ساخته شده در کشورهای دیگر یا کالاهایی که به مقصد آنها حمل می‌شود، نیز نباید تبعیضی بوجود آید. به طور کلی هر کالایی در داخل فلسطین بایستی از آزادی حمل و نقل برخوردار باشد.

بر اساس مفاد این ماده و سایر شرایط این قیم نامه، حکومت فلسطین می‌تواند ـ با توصیه دولت قیم ـ در صورت لزوم قوانین مالیاتی و گمرکی وضع کند و به هر اقدامی که آن را مفید به حال پیشرفت و توسعه منابع طبیعی و حمایت از منافع مردم می‌داند دست بزند.

حکومت فلسطین ضمناً می‌تواند ـ با توصیه دولت قیم ـ قراردادهای گمرکی با کشورهایی امضاء کند که در سال ۱۹۱۴ جزء عربستان یا ترکیه آسیایی بوده‌اند.

ماده ۱۹ـ دولت قیم باید از سوی حکومت فلسطین نسبت به کلیه قراردادهای بین‌المللی موجود، یا قراردادهایی که منبعد توسط جامعه ملل به تصویب می‌رسد، وفادار بماند. این قراردادها ممکن است در خصوص: برده فروشی، قاچاق اسلحه و مهمات، قاچاق مواد مخدر، یا مربوط به: تساوی بازرگانی، آزادی حق عبور و کشتیرانی، ناوبری هوایی، ارتباطات پست و تلگراف و بیسیم، و یا حق امتیاز ادبی و هنری و صنعتی باشد.

ماده ۲۰ـ دولت قیم باید از سوی حکومت فلسطین؛ تا جائی که شرایط مذهبی، اجتماعی و غیره اجازه می‌دهد، در اجرای هرگونه برنامه مشترکی که توسط جامعه ملل برای جلوگیری یا مبارزه با بیماریها ـ اعم از گیاهی یا حیوانی ـ ارائه می‌شود،

همکاری کند.

ماده ۲۱ـ دولت قیم از این تاریخ به مدت ۱۲ ماه فرصت دارد تا قانونی به نام «قانون آثار باستانی» را وضع و به مرحله اجرا بگذارد. در این قانون باید عدم تبعیض در مورد حفریات و تحقیقات باستان شناسی برای اتباع کشورهای عضو جامعه ملل تضمین شده باشد.

ماده ۲۲ـ انگلیسی، عربی، و عبری زبانهای رسمی فلسطین خواهند بود. هر عبارت و نوشته‌ای بر روی تمبر و یا پول فلسطین که به عربی است باید به عبری هم نوشته شود، و برعکس، به تمام نوشته‌هایی که به عبری است، باید معادل عربی آن افزوده گردد.

ماده ۲۳ـ حکومت فلسطین روزهای مقدس جوامع مختلف مذهبی فلسطین را به عنوان روز تعطیل رسمی همان جماعت به رسمیت می‌شناسد.

ماده ۲۴ـ دولت قیم موظف است هر ساله گزارشی از اقدامات یك ساله خود را به شورای جامعه ملل تسلیم کند تا شورا نسبت به تطبیق این اقدامات با مقررات مندرج در قیمومت مطمئن شود. نسخه‌هایی از تمام قوانین و مقرراتی که در طول سال وضع یا اعلام شده است نیز باید ضمیمه گزارش باشد.

ماده ۲۵ـ در نقاطی که اخیراً به عنوان مرز شرقی فلسطین با اردن تعیین شده، دولت قیم می‌تواند با کسب رضایت شورای جامعه ملل، اجرای مقررات مندرج در این قیم نامه را ـ که نسبت به شرایط موجود محلی به نظر غیر عملی می‌رسد ـ به تاخیر بیاندازد یا به طور کلی مردود بداند. ولی باید برای اداره امور آن نقاط مقررات جدیدی وضع کند که ضمن تناسب با شرایط محلی، هیچ منافاتی با مواد ۱۵، ۱۶ و ۱۸ این قیم نامه نداشته باشد.

ماده ۲۶ـ دولت قیم موافقت می کند که چنانچه اختلاف نظر و سوءتفاهمی به هر شکل بین دولت قیم و یکی از اعضای جامعه ملل راجع به تفسیر یا چگونگی اجرای مقررات قیمومت رخ داد، در صورتی که اختلاف بوجود آمده به وسیله مذاکره حل نشد، مسأله را به دیوان داوری بین‌المللی ـ که بر اساس ماده ۱۴ میثاق جامعه ملل تشکیل گردیده ـ ارجاع کند.

ماده ۲۷ـ ضمن آنکه رضایت شورای جامعه ملل برای هرگونه تعبیر و تفسیری از

مواد این قیم نامه ضروری است، شورای جامعه ملل با ضمانت و تایید جامعه ملل، موظف است برای حفظ حقوقی که در مواد ۱۳ و ۱۴ تعیین شده ترتیبات لازم را به عمل آورد. همچنین با استفاده از نفوذ خود ـ با ضمانت جامعه ملل ـ اقداماتی انجام دهد تا حکومت آینده فلسطین پس از خاتمه قیمومت، بتواند تعهدات مالی حکومت دوران قیمومت را (مثل حقوق بازنشستگی و وظیفه بگیری کارمندان) محترم بدارد.

نسخه اصلی سند حاضر در بایگانی جامعه ملل نگهداری، و به هر یك از اعضای آن به وسیله دبیر کل جامعه ملل یك رونوشت مصدق تسلیم خواهد شد. در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ در لندن به تصویب شورای جامعه ملل رسید.

پایان

آلبوم عکسها

Foreign Office.
November 2nd, 1917.

Dear Lord Rothschild,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government, the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to, and approved by, the Cabinet

"His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object, it being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country"

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.

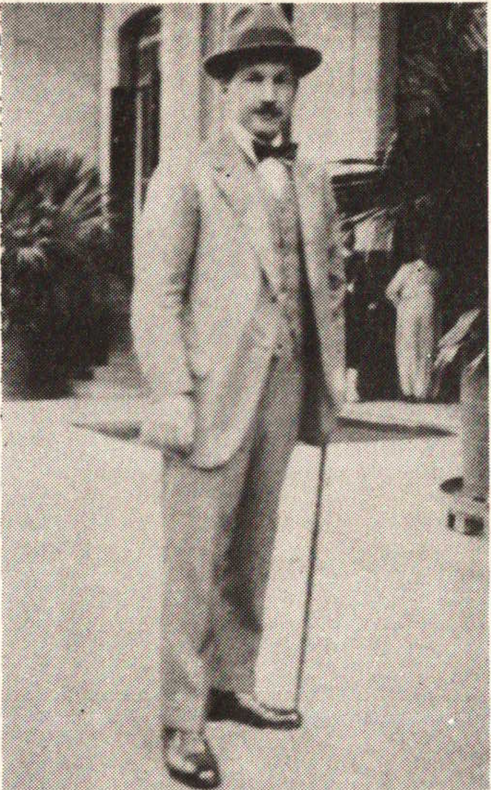
Y. sincerely

Arthur James Balfour

متن اصلی اعلامیه بالفور



قرائت بیانیه ژنرال «آلنبی» توسط «رونالد استورس» (حاکم نظامی بیت‌المقدس)
بلافاصله پس از تصرف این شهر توسط قوای انگلیسی (۹ دسامبر ۱۹۱۷)



آشنائی ژنرال «آلنبی» با نخبگان شهر بیت‌المقدس

ژنرال «کلیتون» رئیس اداره امور سرزمینهای اشغالی و افسر
ارشد سیاسی دولت انگلیس (مقیم قاهره)



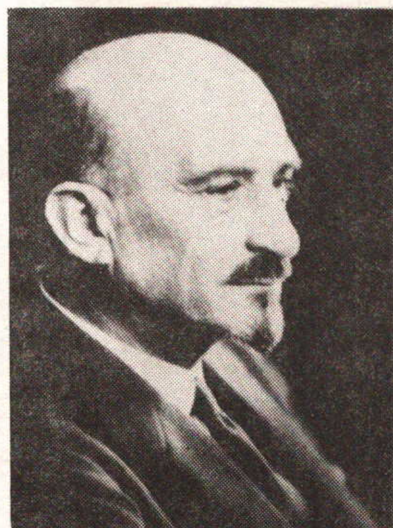
ژنرال ادموند آلنبی



مارک سایکس



هربرت ساموئل



حیم وایزمن



آرتور بالفور و وینستون چرچیل



لرد کرزن



اعضای کابینه انگلیس در سال ۱۹۱۷



حیم وایزمن همراه همسر و پسرش باتفاق چند تن از سران صهیونیسم



کنفرانس قاهره در سال ۱۹۲۱

وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات) - هربرت ساموئل (فرماندار کل فلسطین) - پرسی کاکس (فرماندار کل عراق) - توماس‌لورنس معروف به «لورنس عربستان» (پشت سر پرسی کاکس) خانم گرترود‌بل جاسوس معروف انگلیس در‌عراق (نفر دوم ایستاده ازسمت چپ)



دیدار وینستون‌چرچیل ازبیت‌المقدس در مارس ۱۹۲۱

همسر چرچیل، هربرت ساموئل، امیرعبدالله (بعداً ملک عبدالله)، و همسر ساموئل درعکس دیده میشوند.

فهرست نامها